

UNIVERSAL
LIBRARY

OU-232859

UNIVERSAL
LIBRARY

THE TRAVELS IN EUROPE

NAWAB MIR LAIKALI KHAN

IMADUL SALTANA

SIR SALAR JANG BAHADUR K. C. I. E.

شانہ
ہوائے قاف

وقائع مسافرت نواب مستطاب
اشرف رفیع والا میر لائق علیخان عماد السلطہ
سر سالار جنگ کے سی ای ای ای بصوبہ
بسی و اہتمام اعلیٰ لاجپور امجد شہر ملک الکتاب
در دار الحکومت ممبئی پرتو طبع در ایہ



بسم الله الرحمن الرحيم

ہر کوئے ترقی کہ درین عصر از سر دست میدہد شوق مسافرت ممالک دُور و دراز است مخصوصاً
اشخاصیکہ بضدیشان شدہ است درجہ کہ رعایای دولت بیہ تکلیس اسظام یابند از دنیا
فاویدہ عظیمی در طی مسافرت حاصل میکنند چہ بگردیا کہ گذر کنیم علاوہ بر تماشاہی اماکن خوش نما
و مناظر باصفا می بینیم ہمہ در تحت تصرف خودمان است اعلام ظفر فرجام ما ہمہ جاد و جادو
برپا است پس اگر برای ہر قوم مسافرت عالم اسل و اسباب ترقی و تربیت باشد برای رعایا
علیہا حضرت ملکہ عظمہ اسل و انفع است این است کہ مادر مسافرت و سیاحت کوئی سبقت
از تمام ملل روی زمین بردہ ایم

چون بواسطہ علی از عمال از وزارت مملکت حیدرآباد دکن استخفا نمودم فراغت حاصل شد
کہ یک دفعہ دیگر از دہ رازنگستان خطی ببرم چہ حال حال قریب سن نوزدہ سالگی چہ دمای
در انکشتان ہر بروم چون حالا چند سال ازان زمان گذشتہ و بر تجارت و آداب

افزوده شده بیشتر قدر تأخیر باز که آنوقت دیده ام خواهم دانست امیدوارم از ملاحظه حالات
و حرکات پلنگیه که در تمام فرنگستان این زمان انتشار دارد و از ملاقات اربابان سیاست
که رشته امور مخطمه در کف گفتار ایشان است بکلیت خود بصیرت و معرفت مشخص و معلوم
آن علمی را ببرم که اغلب باعث اضطراب فرنگیان است و آن صیبتی است که درین زمان
متصل رایج ایش بشام حدود شمال غربی هندوستان میرسد

نیز ملاحظه دستنی کردن در سمت مل غریبه مخصوصاً در ممالک جزئی و فزانه و پلگستان
در حالیکه احتمال دارد تغییرات ملتی بزرگ روی دهد خالی از افاده و علم نیست آیا این تبدلات
بهتری حاصل شود یا ابری و آیا این تغییرات که لابد بر محضولات می افزاید و بهم مخارج عمای که
رکاب رازیا میکند در عوض باعث امنیت و آسایش رعیت شود و املاک مردم سالم و محفوظ
بماند و در همه جا آزادی فقط مطیع قانون شود یا خیر در صورت ثانی اگر ترقی مملکت فرنگستان و نجات
علوم غریبه فقط اسباب مخاطر است غیر معلوم و پیوسته باعث اضطراب اعمال و اربابان
سیاست بشود و بهم یونانیو ما به اضطراب محکومین سبزی اید پس هر چه بیشتر وضع سیاسی دست
نخورد و بی تغییر بماند و آن جاه طلبی ها که در ممالک بارده سایر و ساری است از میان برد
بیشتر دور باشد هیچ جای تاسف و اندوه نیست حکمت شرقی ما که در حقیقت مثل عالم نا نوی شده
برای ما بهمان حالت صحت اولی باقی است و حال آنکه سلسله های متعدد و معدوم و حدود
و ثغور ممالک با خاک یکسان شده اند نه فقط آرای شرقیه ما اسباب قناعت ما شده بلکه
پیوسته بایل و طالب منفعت و خیر حکومت خوب هستیم و در حقیقت خیلی بکجما خورده پس آیا
در نفس حکمت های پلنگیه غریبه باید در اماکن خراب سافرت نائیم آیا باید بکس قواعدی برانیم

که تقریباً طبع الغداند و جلوشان را نمیتوان گرفت و تبعیت جمهور را ننمایند حتی اغلب
 علم خود سری برپایند چیز این سوالات خیلی بعیت دارند برویم هر مطلب چون بند و بیا
 و انکستان مال بال یکدیگر بواسطه کشتی بخار و قوه الکتریک نزدیک تر میشوند و هر سال
 این دو قوه با همیت و کمال میرسند اهل بی فرار ملکین برای ججوی و تلاش ترقی هر سال از
 دیدار یکدیگر بهره مند میشوند و ستان بواسطه اراده قانیم مقامان دولت در نظر دارند
 مضطرب شده اما این نوع حکومت را بسیاری از عقلا و دانشمندان مسلمة مامتفق اند که
 مخصوصاً برای عواقب امور هندوستان خیلی مناسب خواهد بود از کوش خود می شنویم
 که ترقی این ملک منوط باین است که مذاهب مختلفه بمرزین ما بیایند خصوصت مذہبی را کنار
 اختلاف ادیان را پشت پا بزنند و افکار ملی و معاشرت با یکدیگر را وسعت بدهند
 تا مملکت ترقی نماید از طرفی نیز سیاست ما حاکم معتبر و نکت بدستی و راستی ما را متیقن می نمایند
 که حکومت منتخبه که در فوکتان است چنین نماید که ضررش بیش از فویش است و هم قانونیکه
 دارند زو بزوال و انهدام است و اگر با فرض خود اجزای باقی مانند بلا شائیه ریب و شکی رشته
 معاشرت و مناظر نشان از هم کینه خواهد شد از هر جهت این مسئله معلوم است و چون قیاری
 جمهور متصل در تریا است از وضع زندگانی و گذران خود بطوریکه باید و شاید رضایت نداند
 عزم خود را جزم کرده اند که بجهت وسیله که ممکن باشد بخریهای بهتر دست اندازی نمایند حتی
 در صورت لزوم خرج از کینه همسایه و هم خاکشان جسم باشد اطهر من الشمس است که هندو
 محتاج است درین نکات همیسان کلی حاصل نماید مخصوصاً از آن اشخاصیکه قابلیت
 و استعداد نصیحت گفتن و پند دادن را داشته باشند بناءً علی هذا چند ماحی در فوکتان

بسر بردن امید کل مراد چیدن است نه فقط برای فایده ذاتی بلکه چون بد زنت کل رسم دامنی بر
 بدیهه پوتان خود پراکنل کنم اگر سوال کنند ترقی روز افزون غرینین بهتر است یا قناعت
 شرفیت بین سیکویم اولی بلی عالم خوبست و ثانوی برای وجود بنی آدم و نیز اراده من این است
 که قبل از مراجعت بملک خود و اقایانوس اطلاقیکت سفر نموده آن مملکت جمهور و وسیع را که
 یکنی دنیا باشد به منم چه کو یا ترقی روز بروز آن قطعه عالم سبب بقیاری دائمی اهل فزک شده
 باشد و چون آن عالم منشا غربی نقطه کره ارض واقع شده بقاعده باید برای شرفستین خالی از فایده
 و علم نباشد بنظر می آید که این ترقی کثیر درین زمان قلیل کلیت انبای عاری از علت و مناسبت
 باشد بدون حرف ترقی قوه طبیعیه و حرکت بدنیه با انبساط قوه عقلیه توأم خواهد بود امید
 وارم تمام این چیز بارادرضمن مسافرت به منم انشاء الله تعالی

پس من تاکید کرد که حسان چهارشنبه و هم شهر شعبان عظمه از منزل کوه شریف ساعت پنج و نیم
 بجیدرآباد و بخت نشان نقل مکان کرده قریب ساعت شش و نیم شرفیاب خدمت حضرت
 مستطاب مالکیت نقاب حضور پر نور پادشاه مملکت عظیمه دکن ادام الله دولته و شوکته شده
 حسب الرسم او ای نذر کرده استر خاص حاصل نمود بعد بمنزل رفته پس از صرف شام تمام
 خوشیا و نمان و پیونان را و دایع نموده ساعت یازده شب بجل توفیق کالسکه بخار فرم جمعیت
 زیادی از اعیان و اشرف شهر بشایعت آمده بودند با تمام آنحضرت فرد و تعارف سببی محمول
 آمده ساعت یازده و نیم کالسکه بخار حرکت نمود و اسامی بمرابان از انبقرار است نیز بطریق علی
 بایت خان میر جهاندار علی خان میرزا اسمعیل خان میر فدا علی خان و چند نفر ملازم شب ادکال
 استراحت خوایدم هوا گرم بود و نزدیک صبح قدری خنک شد

روز پنبه یازدهم شهر فوق

ساعت نهم کالسکه بخار بتزلزل کلبه که رسید نواب یار جنگ حاکم صوبه جنوبی و صاحب منصبان نظامی و قلمی کلبه که تا دم توقف کاه کالسکه بخار باستقبال آمده بودند با هم تعارف رسمی شدند چون بهشت کرم است امروز را درین جا اطراق نموده طرف عصر سمیت بیستی حرکت خواهیم نمود و انشاء الله بشرط سلامت مزاج روزنامه یقیناً با وقایعی که رخ میدهد در طی مسافرت بجز و برنگیم بیان خواهیم آورد نهار را در عمارت حکومتی همان اکرام الله خان بهادر نواب یار جنگ بودم غذای تفصل و خوبی صرف شد پس از نهار قدری استراحت کردم از یک ساعت بجزاز ظهر الی ساعت سه هوا بکلی خفه و کرم بود بعد قدری ترشح باران شده خنک شد ساعت چهار و نیم سوار کالسکه شده به توقف کالسکه بخار رفتم امروز از وقت معموله کالسکه سمیت دقیقه دیرتر رسید قریب ساعت پنج بکالسکه نشسته رفتم دین راه شب قدری باران بهواسر شد ساعت ده خوابیدم صبح قبل از طلوع آفتاب برخاسته فرائض معموله بجا آورده شد بعد پیاده شده جای صرف نمودیم باز بر راه افتادیم

جمعه دوازدهم

بکساعت ظهر مانده وارد بیست شدم با وجودیکه از آمدن خود کجی اطلاع نداده بودم باز جمعی از پاسبانان باستقبال آمده بودند در شکله نای دو اسبه حاضر بودند سوار شده به کلتان و اسن رفتم این عمارت نامش از آسن و کنجانش صد و شصت نفر مسافر را دارد بسیار مرتفع خوش منظره مشرف به بحر است خلاصه پس از شست شوی بدن سر میر نهار رفتم هر چند اشتیاقی نبود باز قدری برای کردم بعد از غذا با طاق مخصوص خود رفتم بعضی نوشته جات لازم را

خوانده جواب نوشتم چهار ساعت از ظهر که نشسته با همراهم و جمعی از مشایعین کنار دریا آمده سوار
تاقین دودی شده راندم بطرف کشتی که در لنگرگاه لنگر انداخته بود و بوقت غلیظ آفتاب منی جزو همراهمانیکه
بفرنگستان می آیند شد این کشتی مونوم است به پیشا و بطوش ۳۹۵ و عرض ۲۲ م و دارد
اتفا ع ۳۵ پاست و روشن ۳۹ تن و قوت ۱۰۰ عاسب دارد ساعت شست مشغول شام
خه دن بودیم که کشتی حرکت کرد و بجزین و همراهمان من که شانزده نفر بودند خواب نطفه بخت بنا
که برای جشن سال پنجاهم سلطنت علیا حضرت ملکه معظمه بلندن میرو کاکامان میس کلارک
و راجه لیری و راجه مولی نیز جزو مسافین بودند شب بسیار خفه و گرم و دریا قدری متلاطم بود و غلا
بر این باد مخالف هم میوزید لند بسره غی که دیباستی حرکت نماید مکن نبود اگر هوا خوب باشد
و باد هم نوزد این کشتی ساعتی سیزده میل حرکت میکند علی ای حال ساعت ده کفتم بستر در کشتی
کشتی انداختند قریب دوازده خوابیدم

شنبه سیزدهم شهر شعبان المعظم

امروز مبارک روزی است انشاء الله بרכת این عید سعید درین سفر سیاحت بدن باستانی
بدن تمام خواب بود و قوت بیکه از خواب برخاستم دیدم باز دریا مثل دیروز در تلاطم است هوا گرم بود
قدری بالای مرسته زفته راه رفتم و قدری در سطحه گردش کردم ساعت نه ترک بخواب
زدند رفتم به بخواب پس از صرف غذا باز بالا رفتم بخاندن کتاب و صحبت با همراهمان روز را
بسر بردم کشتی تا امروز ظهر ۱۹ میل مسافت طی کرد

یکشنبه چهاردهم

بعد از تمام و صرف جای در مرسته کشتی فدا شتم میرزا اسمعیل خان تاج الحیات نزد کلیدار

که مؤسس و مبدع استیلای انگلیس شد بر بند از زبان انگلیس بفارسی ترجمه کرده بودند گفتند و
 قدح خواندم خوب ترجمه کرده بکلی الفاظ مروج و محاوره این زمان است بعد از تک نما
 زدند سرخس رفتم پس از نهار بازوجه کامپیان کلارک که از ورود کشتی تاکنون بیمار است
 صحبت کردم میگفت سبچ غذا نخورده ام گرفت در پی حریره خیلی تاسف خوردم بعد باز
 بالا رفته راه رفتم امروز هم باد مخالف مثل دیروز در وزیدن است کشتی تا امروز نظر سید و
 میل مسافت طی کرده شب هوا خنک شد ابتدا قدری ابر بود بعد کم کم هتاب شده هوا
 مثل روز روشن شد تک تک آلوده آسمان بود چرخ کشته آب را بشدی توی کفافت
 که متصل قوه برقیه از میان آب مثل نقره شفاف پیدایشد با جمله شب باز در عرشه کشتی سیر
 انداخته دوشنبه پانزدهم خوابیدم

صبح را مثل روزهای گذشته سیر کردم بعد از نهار بعرضه کشتی رفتم میرزا اسمعیل خان از
 هند کشتی که شخصی بود که ماه قدورش پولی جو کند می داشت خواهش کرده بودند چرخ
 بخار را تا شاکنند سیر جهان را علی خان و میرزا علی خان را همراه برده تا شاگردند میگفتند
 جای که چرخ بخار است نود و چهار درجه و جای که کوره است صد و سی درجه حرارت
 دارد ارتفاع دود کشتی هشتاد پا است و خود کشتی درین موسم شانزده پازیر آبت
 تا امروز نظر سید و یک میل مسافت طی شد شش میل کمتر از دیروز زیرا که دیشب او
 شب دریا قدری متلاطم شد چرخه بار کلا آسته بودند که مباد آب و دجرات بریزد امروز هم باد
 مخالف میوزید دریا چنانچه باید صاف و هموار نیست اما بحمد الله نه مرا و نه هیچکس از
 بهر امان را دریا گرفت فقط قدری در سیر را بطرف علی بنک خان دوران پیدا شده بعد

رفع شد تا ساعت پنج عصر هوا صاف بود بعد تدریجاً ابر شد صبح و عصر که هوا خشکست
ماهیهای پرند در سطح آب مثل طیور میزدولی منتهای پرید نشان چند فرع است شب را
چون شبهای پیش بسر بردم هوا خشک بود

شبه ششم شانزدهم

صبح از خواب برخاسته پس از کارهای لازمه منداوله در عصر شرفته قدری راه رفتم حبه
جواهری که همراه بود چیزی در آن میخاستم به پیغم چون در انبار گذاشته بودند به کامپتان پیغام داد
حکم بدید و شش بیاورد پس از آنکه آوردند کامپتان از جانب دو نفر خوانین که در حجره وی
بودند خواش کرد در محرجی را باز کرده جواهرات را بنام خواش ایشان را قبول کرده و خود
پسندید خلاصه وقت نهار شد سه سیر رفتم پس از صرف غذا در عرشته شستی رفته قدری با
همراهان صحبت کردم امروز نسبت بایام گذشته با دگر کمتری بود در یادگیری آرام تر است
باین جهت تا امروز نهمصد و ده میل مسافت طی شد شست نه میل پیش از دیروز و دیروز رفت
هواها نظور گرم است چون بیسوجه ساحلی دیده میشود و هر روز شبیه بیکدیگر است تازه
که قابل تکارش باشد نیست لکه های ابر در آسمان زیاد بود که اغلب جلوه آفتاب را
میگرفتند از نظرم بعد قدری باد خشک وزیدن گرفت از ساعت چهار بعد طلایم
دریا زیاد شد از پنجره ها و حجرات میربخیت دریچه ها را مسدود کردند تا کان کشتی نسبت
بایام قبل خیس میشد تا ساعت هشت بهین طور متحرک بود بعد الحمد لله آرام شد

چهارشنبه بیفدهم شهر شعبان

امروز صبح دیدم دریا مثل کف دست صاف و آرام است حرکت کشتی بهیچ وجه

بخوبی آب

محموس میشود فردا انشاء الله تعالی باید بشهر عدن که متعلق بدولت عثمانی است
برسیم سه چهار مرغ دیده شد پیردین یا از عدن آمده اند و یا از خلیج ایران که تا این نقطه قریب
پانصد میل مسافت دارد هوا نسبت بایام قبل گرمتر است تا امروز ظهر ۲۹ میل فست
طی شده است چون دیروز عصر دو سه ساعت هوا منقلب شد سیزده میل از شهر
معمول کشتی کاسته شد ساعت پنج عصر یک جهان جنگلی کوچک که دوازده متراده
توپ داشت از پهلوی ماکدشت معلوم شد به بندر میسر میرو و یک کبوتر نر
ساحل عدن آمده روی دقل کشتی نشسته بود یکی از ابل جازاز با تفنگ زد شب بعد
از شام بعضی خطوط برای حیدرآباد نوشته گفتم فردا بجا پارخانه عدن برسانند بعد
در عرشه کشتی پنجشنبه هجدهم رفته خوابیدم

صبح زود از خواب برخاسته دیدم جبال عدن از دور نمایان است و کشتی ننگر انداخته
فورا جای خورده لباس پوشیده رفتم بساحل چون تاخو و شهر عدن مسافت زیاد بود و
چندان هم قابل تماشا نبود رفتم کنار دریا چند دکان خوب و همانخانه مرغوبی بود
در یکی از دکان کین رفته قدری اسباب خریدم و از آنجا رفتم همانخانه برای نماز همراهان همه
بودند کشتی برای ذخیره ذغال سنگ و آب شیرین چهار ساعت انجامی استند نزدیک
شهر عدن بر که است بسیار قدیم میگویند در عهد عثمانی ساخته شده ولی این قیاسی است
زیرا که هیچ تاریخ یا سندی در دست نیست جمعیست شهر قریب سی هزار نفر است
ده هزار نفرشان عرب و باقی ملل مختلفه اند میوه بسیار کیاب و هوایش بسیار گرم است
بعد از نماز بر کشتی آمدیم مردم از بالای جهان پول توی دریای انداختند غلغل

بیست نه ساله نور از زیر آب رفته پول را در می آورد و ند معلوم بشود ایل اینجا در شنای دری
 بسیار تر و دست انداختن مثل بوزینه که از درخت بالا میرود و از شاخه بشاخی میجد از طناب
 کشتی بالا می آید و چیزی از مسافرین بگیرند اجزای جعبه را با وجود مهارت و زرنگی که در جهاز
 داشتند هر چه می گیرند و عقب این اطفال می بیند و بداند که بگیرند شان مکن نبود در کمال عسرت
 اندین قایق بقایق دیگر میرفتند و فیکه میدیدند چاره بنظر هست و عنقریب گرفتار میشوند خود را
 بر دایمی انداختند خیلی مضحک و با ناامنی بود خلاصه هوا گرم است دریا هم آرام و صاف
 کشتی تا امروز صبح ساعت بیست که بلنکر کاه عدن رسیدیم ۲۴ میل مسافت طی کرد و از
 ساعت ده و نیم الی ظهر نوزده میل طرف عصر رفتیم هوا گرم شد که نزدیک بود غش کنم تمام شب
 همین طور گرم بود نزدیک فجر جزئی نسیم خنکی وزید ما بین بحر بنند و بحر احمر شکه است موسوم بیا
 المنذب چون اینجا زیاد سنگلاخ است کشتی را خیلی یواش و بتانی میرند کمال احتیاط است
 که مبادا بسکی یا تیه بخورد و اگر تند بی خطر گذشت از عدن برداشتیم طرف ظهر دست راست
 رشته جبال خشکی بود تا جزیره پیرم که صد میلی عدن است دولت نگلیس در این جا
 قلعه مستحکم ساخته همیشه یک سته سرباز و توپچی و دو نفر صاحب منصب باد و عراده توپ
 درین قلعه ساخلو چون هوا سی گرم و تب انگیز دارد در دو ماه یک دفعه مانورین عوض
 چشمه نآذوقه از عدن بایشان میرسانند طرف راست ساحل عربستان و سمت چپ
 کناره افریقا محسوب میشود و ازین جزیره بعد بحر احمر است و جهت میباش را بطورهای
 مختلف نیان می کشند بعضی میگویند بواسطه جبال جول و خوش است که بنکام مغرب
 سرخ رنگت بنظر می آید برخی میگویند که چون هوا جلش خاک سرخ است باین نام مشهور است

معروف شده اما ظاهر این است که سببش نباتات سرخ رنگی است که در کف دریا قریب بمال
میروند و روی آب می آیند باین جهت احمر می نامندش

جمعه نوزدهم

صبح هوا ملایم بود و دریا بکلی صاف و آرام است راست دو کوه مخروطی شکل بنظر آمد گفت اینجا
ساحل عربستان محبوب می شود و مرغ بسیار بزرگ بنیله بلاش خور تا کردن کلفت کوتاهی داشتند
در سطح آب برای گرفتن ماهی پروانچین و دند نوعی از طيور ماهی خوانند اما امروز نظر گشتی بواسطه طایفه
هوا و دریا ۳۷ میل طی کرد امروز بنفاین متحد از پهلوی حبس از ماکدشت شب را چون کیا

گذشته شنبه بیستم سمر بر دم

صبح که سراز خواب برداشتم دیدم دریا متعوش است معلوم شد از ضعف شب و شب
شروع بطلاطم کرده امواج چون طال بلند میشوند و درشتی میگیرند از دور آب مثل کوه
بلند میشود و کف میگیرد مثل این بود که در دریا جبال متحرکی هستند که قللشان پوشیده از فرست
اما خالی از نظر بود میگویند اینجا همیشه درین فصل باد شدید میوز کشتی با قریب نظر گشتی
دیگری که پیش از آن از یخبی حرکت کرده بود بر خور د از آن رد شد تا ظهر رسید و سیزده
میل مسافت طی شد اگر باد مخالف میوزید خیلی بیشتر میرفت جواد سینک را جله میری
که برای تریکچن سال بنجام سلطنت علیا حضرت ملکه مظهره بلند میرفت امروز روز و زو لوک
بو و از من و از بعضی دعوت کرده عصرانه خوبی صرف شد بواسطه ضیق جانتو است و دوما
مسافری را دعوت کند بعد از صرف عصرانه بالای عرشه رفتم دیدم کف دریا بواسطه موج
مثل صحرایی پر از تپه و ماهی و نظری آید از قزاق که میگفتند تا فردا همین طور متعوش خواهد بود

خدا حافظ است در همه جا و در همه حال شب را کافی سهر بردم

یکشنبه مہیت و یکم

صبح بسیار زود از خواب برخاسته دیدم طلایم دریا اندر و زخیلی شیر است بنوعیکه گاه کاش
ترشح آب عرشته کشتی میرسد کاپتان میگفت روز خنک خوبی است اگر این طوفا بدینویز
که ما زیاد اذیت بگیرد خلاصه مکان کشتی یعنی زیاد شد که اغلب مسافران سرشان بنا کرد
میچرخ خوردن هر یک بکوشه افتادند و معدودی را استغراق دست داد و بعضی با که دریا
و کرم و سر دروز کار چسبیده بودند تا اثری به چوچه نکرد هر یک بکار خود مشغول بودند یعنی مرد بار
رفتن و سیگار کشیدن و کتاب خواندن و هفت اینجا طی کردن و جواب یافتن و اطفال
ببازی کردن و قش علی هذا این قطعه بکر ما معروفست و امروز اتفاقا چنان سرد شد که مسافران
لباس کلفت شمی در بر کردند و درجه میزان الهوا که هر روز کمتر از شتا و بهشت و نو خنک
امروز از هفتاد و چهار بالا رفت تا امروز ظهر شتا و چهار میل مسافت طی شد با وجودیکه
بشدت میوزید با خوب مسافتی طی کرد ساعت هفت و نیم شب دریا قدری آرام گرفت
ساعت ده شب رسیدیم بجاییکه موقوفیم است به اخوین درین نقطه دو قل بزرگ واقفست
بشما در برجی که روی یکی از اینها ساخته شده چسراغ می افروزند که از ده پانزده میلی پدیدست
و کشتی بهدایت چسراغ بمسافت زیاد از پهلوی تپه های مزبور میگذرد از این جانا سوبس
دولیت و چهل و هفت میل است ساعت دوازده در عرشته رفتن چون شبهای گذشته خوابیدم
تزو یک طلوع فجر بود بسیار سرد شد

دوشنبه مہیت و دوم شهر شعبان

امروز صبح داخل خلیج سویس شدیم دست راست از دور دو کوه مخروطی شکل پیدا
 بود چند میل که رفتم رشته جبال طولی در طرفین خلیج نمودار شد کشتی نیم میلی جبال دست
 چپ میرفت امروز هم دریا مغشوش است ولی چون طرفین جبال است عرض خلیج
 چندان زیاد نیست حرکت کشتی از دور و نزدیکتر است هوا خیلی خنک است تا نظر دوست
 نود و چهار میل راه رفتیم ساعت شش کشتی بلنکرگاه سویس رسید شکر بار بر جای آوردیم
 که بجز الله بسلامتی و تندرستی این چند روزه سفر دریایی خطر گذشت بعد با کاپتان کشتی
 که مردی دراز حایل بود و ریش موچی داشت و نامش مول بود خدا حافظ کرده بجات
 دودی شسته بطرف سویس آمدیم کاپتان کشتی بسیار آدم قابل و مهربانی بود تمام لوازم
 کشتی از قبیل آغذیه و بستر و غیره بسیار پاکیزه و منقح بود علی ای حال شب ساعت هفت بود
 که بخنگلی سیده رفتم به همان خانه سویس که مشرف بدریا است هواش خنک اما اطاق بسیار
 تنگ و کوچک بود بعد از شام تفرج کنان رفتم بطرف شهر چپ دکان ایتالیائی خوب
 دارد و وقت مراجعت جمعیتی بنظر آمد قریب چهل سنجافه نفر فافوسهای شیشه الوان انبجونی
 کشیدند بعد از فانوس کش ها سه نفر با البسه رنگارنگ در یک بهتاد آمدند معلوم
 شد وسطی داماد است و طرفین دو ساق دوش که بخانه عروس میرفتند برای آوردن
 وی ساز و طنبوری در میان بودند شخصی کلاب پاشی در دست گرفته جلو آمد میرفت گاه
 گاهی بصورت داماد کلاب می افشاند و همه صلوات میفرستادند سویس ضربه است
 بزرگ جمعیتش مثل است بریت و پنجاه نفر مردمان مختلف المشریب و متفاوت است
 اقبیل ایتالیائی و یونانی و فرانسی و انگلیس و عرب و یهود و اهل خود سویس چندی

کوچک شکسته دارند و روی هم رفته قصیر و مخلطه هستند و چون ای شهر تنگ و معوج و کثیف
 است هیچ کالسکه اسبی پیدا نمی شود و سواریشان منحصراً به الاغ چندکاری با رکشی و بدیدند
 که شتر و قاطر سه شنبه طبیعت و سیم میکشیدند
 ساعت نه پس از صرف نهار بوقت کالسکه بخار رفته متوجه مصر شدیم اخطار کالسکه بخار متجان
 از مغت یا ماست نبود و همه کوچک و کثیف و ناراحت کوباد دنیا کالسکه بخار باین بدی
 پیدا نشود از سویس الی اسمعیلیه طرفین راه زمین بایر و خشک بود و حرارت هوا بقدری شدید
 بود که نزدیک بود هلاک شوم ساعت دو و در منزل زاکا زنگت چاشت پاکیزه فی صرف
 شد ساعت پنج ربع کم وارد قاهره شدیم از کالسکه بخار که اتحی محبسی کرم و خفه بود پیاده
 شده و سوار کالسکه اسبی شده رفتم به بغیر و بتیل که یکی از مهمانخانه های بسیار خوب مصر است
 بلکه میخواستیم بگوییم افضلیت آسایش و راحت مسافران اول و مقدم است تمام اسباب
 مهمانخانه از قبیل آئینه و میز و کرسی و تخت خواب و غیره بسیار با سلیقه و تمیز است پیشخدمتها
 ایتالیائی هستند همه لطیف و مذهب شب بعد از شام زیاد نشتتم چه تکان کاری پس
 زیاد خسته ام کرده بود و خوابیدم قبل از رفتن به بستر رفتم حجاب منرا و لاین برینک
 سقیر کبیر دولت بیهنگامی که بخیال قبل بکیر آبا داده بود خبر ورود خود را نوشته
 در ضمن اطلاع دادم که فردا ساعت ده و نیم ملاقات می آیم جواب فرستادند و در شام
 مزبور منظر روز چهارشنبه طبیعت و چهارم خواهند بود
 حسب الوعد ساعت ده و نیم بیدار جناب مغزی الیه رفتم بسیار آدمی مذهب و قائل
 دانی هستند و از آن غیب حرف میزنند پس از احوال پرسید و قدری صحبت پرسیدند پس

دارید با جناب نوبر پاشای صدر اعظم ملاقات کنید گفتیم البته آنجا که عیان است چه حجت
 به بیان است فوراً بنشی خود گفتند با تلفون اطلاع بدید پس از پنج دقیقه جواب آمد که حاضر
 اند و فقیهیم بصدور سخنان همه جا میان خیابانهای عریض و طویل و مستقیم و با صفا کدشتیم قاهره بسیار
 شهر آباد خوبی است تمام کوچه و برزن میز و لطیف اند اغلب چهار راه با باغچه با صفا و حوض
 های فواره دار دارد و خلاصه جناب وزیر اعظم نوبر پاشا حبیبی اظهار محبت نمودند و تمرد
 بنظر شخصت ساله می آیند بنهایت بهوشمند و پولیتیک دان در ضمن صحبت رشته کلام
 بوضع تنبیه مفیدین و جرم و جنایت مجرمین بکشید دیدیم قانون شریعت و مذہب مسلمانان
 بنزد و ترک بر یک و طیره است بعضی علماء شرع اینجا هم مداخلت با حکام عرفیه می نمایند
 و چون نوبر پاشا عیسوی اند بالطبع از مداخلت علماء شرع که مکرر دست اندازی با حکام
 عرفیه می کنند بلکه عکس آنها میخواهند حکم جاری نمایند به تنگ آمده اند هیچ شکلی نیست
 که حقوق متنازع فیہ فیما بین شرع و عرف را در کمال سهولت میتوان معین نمود اگر قانونی است
 باشد باطله صحبت از ابلهیه قدیمه صر و ساجد تبصره و مدارس و غیره شد معلوم میشود مصیرین
 در این عصر در رواج علوم خارجی کمال سعی و کوشش را دارند و قریب ده پانزده سالست
 مدارس جدید برای اسنہ مختلفه و علوم متنوعه ایجاد نموده اند چون جناب صدر اعظم دیدند
 میل من شیر بطرف مظم خانه و مدارس متوجه است فرمودند امشب یعقوب پاشا رئیس
 اداره تعلیمات از اسکن دریه بیایند با و خواهیم گفت که شمارا به یونیورسیتی و کتابخانه
 ببرند تا شما شاید چیزی اظهار استنمان کردم قریب سه ربع ساعت طول کشید قوت
 خدا حافظی تا دلباطاق مشاییت آمده مراجعت نمودند از دم دریم با جناب سزاوارترین برب

دست داده منزل آدم ایشان بهم بجان خود فرستند بناچار حاضر بود و صرف شد بعد مشغول بعضی
نوشته جات لازمه شدم در ضمن یادم آمد که قدری آینه همراه هست بهتر آن است سهمی برای چپا
نوبر پاشا بفرستم و فیکه آورد و دهنه لک زده و تصایح شده بود و معدودی درست مانده چند
بیار که بود و خواستم فیت خود را بر کر و انم لهذا همان چند عدد را فرستادم ایشان محبت نمود
دوستانه قبول کردند و فرموده بودند فردا ساعت سه باز دیدن شریف خواهند آورد و میرزا
استغیل خان بلاقات جناب ایشان رفته از وضع تکریم و تعظیم جناب معظم له تجدید تعریف میکرد
که بقلع منسوبان آورد و گفتیم البته از غلط نبالت و نجاست خودشان است آثار بزرگ نشی
و اصالت همین است و بس این است که بزرگان پیوسته تواضع را بشمیه خود قرار داده اند
تواضع ز کردن نشسته از آن نکوست که اگر تواضع کند خوی اوست خلاصه طرف محضر که با
خشک شد بدکار کلین مما بخانه برای تماشای تمام مملو است از امتعه نفیسه فرنگی و هندی و چینی
و غیره قدری برای سوقات خریدار و دست بپسندل شد هوای شب بهتر از روز است
ولی پشه های بزرگ دارد که با وجود پشه بند باز از چنگشان نمیشود ربانی یافت

روزی شنبه بیست و پنجم شهر شعبان

امروز یک ساعت و نیم بظهر مانده مقرر شده بود بملاقات حضرت مستطاب اشرف الا
توفیق پاشا خدمت بروم دو ساعت بظهر مانده جناب سربا و لاین برینک هم بر سر پا زد
و بهم برای شرف آورد و پیش از صرف سیکارست و قهوه و قدری صحبت های
معلقه بملاقات حضرت خدیو رخم داخل حشلی که میشود و بر و پله میخورد و بیست و سالن آمدند
که طرین جرات مفروض آنرا است و از آنجا پله میخورد و بنا را وسیع و پاکیزه که طرین

اطاقهای با زینت خوب دارد تمام اطاقها را باقالیمهای پاکیزه ایرانی فرش
 کرده بودند بعضی ورودی از پیشخدمتها جلورفته اطلاع داد نزدیک اطاق خدیو که
 رسیدیم خودشان تا درب اطاق استقبال نمودند طفیلعلی بیگ خان و میرزا اسمعیل خان که
 همراه بودند با ایشان معرفی شدند بعد نشینیم و صحبتهای مختلف نمودیم از لطیفیات هیچ سخنی
 نراندند تنها جوان بنظر آمدند بسیار مذهب و صورت منوری دارند تمام آثار بزرگی در
 ایشان جمع است لباس ساده سیاهی در برداشتن زبان انگلیسی کم میدانشند از زبان
 فرانسه خوب میزنند ابتدا با من زبان انگلیسی حرف زدند بعد با میرزا اسمعیل خان
 با زبان فرانسه خیلی تکلم کردند گفتند فارسی خوب میدانستم اما چون مدتیت رجوع
 نشده بکلی فراموش کرده ام ولی تمام الفاظ را میفهمم و جواب هم میدهم نه بطوریکه چند
 سال قبل میدانستم باری سیکارت و قهوه آوردند زیر فحانهای قهوه خوری طلا و نیکله
 چین بود مال خودشان دانههای الماس داشت وسط اطاق میزدند و مطلقا و اطراف همه
 صندوقهای مطلقا بود چهل چراغ بزرگی از سقف آویزان و دیوار کو بهای پاکیزه به جز را
 نصب بود پس از صحبت بسیار برخاسته خدا حافظی کردم حضرت خدیو از اطاق بیرون
 تشریف آورده تا وسط تالار مشایعت نموده مجدداً وداع کرده بیرون آمدم جناب سفیر با منجا
 ماندن من با همراهان منزل آمد و نصف را خوردیم بعد از تها رقدری کتاب خوانده و صحبت
 با همراهان کردم و قسمتی که با حضرت خدیو ملاقات شد فراموش کردم همکشان را که
 بهترین یادگار است بخوابیم لهذا کتبخانهاش نمودم ایشان هم غذای بسیار خوب
 فرستاده عکس مرا هم خواستند من هم یکی از عکسهای خود را که همراه داشتم فرستادم ساعت سه

جناب شطاب نوبر پاشا وزیر اعظم باز دید تشریف آوردند بیش از نیم ساعت با یکدیگر
 صحبت شد گفتند پس فردا که شنبه است با سکندریه میروند بعد از تشریف بردن ایشان
 چون ایام گذشته بسر بردم تازه که قابل مذاکره باشد اتفاق نیفتاد شب ساعت نه و نیم
 یکصد سیکرتری که از لندن بواسطه میستر جوسف رکن قبل از حرکت از حیدرآباد خواسته
 بودم وارد شد جوانی است خوش متظر و بلند قامت ناش میتر مورتن فردون و هم زلف
 لرزان زلف چو چیل است بنقدراحوال پرسی از وی شد چون خسته بود گفتم بروند بخوابند
 صبح ملاقات کنند منم رفتم استراحت کردم
 روز جمعه بیت و ششم

صبح قدری با میستر فردون صحبت کردم تا وقت نماز شد بعد از غذا قدری خوابیدم طرف
 عصر سوار کالسکه شده رفتم تماشای رود نیل باز از میان خیابانهای وسیع مخرج پاک دبی
 کرد و خان کدشتیم تمام عمارات فرخی ساز و خوش نما هستند واقعا شگفتیست که اگر شخص تا
 مدتی باند دست نکشید و طول شهر در است و در و نخل که در طرف جنوب جاریست
 واقعست عرضش متناهی میل و محقق از بهفت الی پانزده درخت پل و ده چشمه دارد در چهار
 نوا و پل چهار جزه قطوری ساخته روی هر یک چهار شیر درشت قوی میل از چدن نصب
 کرده اند این رود همان رود نیل است و این مصر همان مصری که فرعون و کونوسی بس
 نامور بریز زمین دفن کرده اند که بنیشت بر وی زمین یک نشان نماند در امتداد رود
 قوه خانهای متعدد است موزیکانهای دولتی در هر یک از آنها بنوبه هر روزی نوازند
 چراغ گاز تا نیمه شب روشن است در یکی از قوه خانها که خیلی با صفا بود و

قهوه صرف شد بعد بنزل معاودت کردم

روز شنبه طسبت و هفتم

امروز حضرت خدیو برای سیاق باسکت دریه میرود و سه ماه توقف خواهند فرمود
هوای قاهره در این ایام گرم است شبها هوای ابله جوهری پیدا میکند امروز قرار بود
سه ساعت از ظهر گذشته برای تماشای مدرسه و کتابخانه بروم قبل از ظهر از درس علوم
رقعه رسید که یک ساعت از ظهر گذشته بند میزند نوشته بودند ساعت پنج برای ملاقات
تشریف میآورند اتفاقا مقدار آمدن ایشان حامل پریشان شد بنوعی که نتوانستم ایشان را
پذیرائی نماید میرزا اسمعیل خان قدری صحبت با ایشان داشتند عذرخواهی نمود و مقرر شد
روز دوشنبه صبح تشریف بیاورند شب را چون شبهای پیش اما با کسالت بسر بردم

روز یکشنبه طسبت و هشتم

امروز بنا بود برای تماشای کسب در امان بروم کاپیتان کلارک و زوجه اش نیز سوار شدند
چون بقا بهت دیر و عصر باقی بود نتوانستم بروم گذشته ازین پنج سال قبل که بغیر ننگران
رفتم این جا را دیده ام میل نکردم با وجود کسالت باز بروم بستر فرون و میرزا اسمعیل خان
و جهاندار علی خان و لیاقت علی خان گفتم با کاپیتان کلارک و زوجه اش همراهی نایسند
اتفاقا کلارک صاحب بهم نمر اجش برهم خورده زلفت هرا مان را هر کسی میداند چه قدر بنا
قدیم و متحکم و عجیبی است اما افسوس اجمار مر و نفیسه آنجا را کنده برده اند معبدی پهلوی
افشیکس است بسیار بزرگ و محکم سنگهای بسیار عظیم را روی یکدیگر سوار کرده و بنوعی درندیزی
کرده اند که عقل حیران است در آمدن زمان آلات بخار و مخفی مثل این زمان ترش میزند

معلوم نیست چه کرده اند و خیمه ای چند در همین جا با بود که مرده با و بنا بر تناسی سنگی گذاشته و بنا
 مینماوند همه را فرنگیان شکافته و بوزنه ای و لایات خود فرستاده اند خلاصه حضرات رفته اند
 ساعت از ظهر گذشته مرا حجت کردند از قرار یکدیگر میکوبند و سوابق ایام آب رو و نخل خیل
 طینان میکرد و فصل بهار و سلاطین معتبر محض اینست که مقابرشان را بمباد آب سبزد و باز این
 یکسان شود باین نوع عاینها خستند که از آب محفوظ باشد خدا میداند صریح بر هر م چه قدر شده
 و چند مدت طول کشیده تا هر یک با انجام رسیده

روز دوشنبه شب و نهم

صبح در خمام بودم که خبر آوردند یعقوب ارغین پاشا رئیس علوم قاهره برای همراهی بکتابخانه
 و بویورستی آمده اند چون بنا بود با هم صبح را خورده بعد برویم ایشان بواسطه خلالت
 مزاج معذرت خواسته اند پیش رفتند بکتابخانه و قرار شد بعد از نماز من بروم لنداپس از
 صرف غذا بلافاصله رفتم بطرف کتابخانه تا مسافتی کاری از میان شهر جدید گذشت بعد
 داخل شهر قدیم شدیم کوچه با همه تنگ و کثیف بود و تمام دکاکین کوچک و بزرگ را اگر اجناس
 دو کالسه از مقابل یکدیگر میآمدند بصعوبت تمام از پهلوی یکدیگر میکشیدند خلاصه عین
 طول کشید تا بکتابخانه رسیدیم کتابخانه های مختلف زیاد دیده شد قرآنی کهنه خط کوفی
 و نسخ زیاد بود سی هزار جلد کتاب که همه خطی اند و بسندی با همه در این کتابخانه موجود است
 لاشه بعضی از کتب که عمر حکم بحر فشان نمود در این جایافت میشود کتاب شاهنا خطی مضمون
 نشان داده گفتند علیحضرت اقدس بابون ناصر الدین شاه شایسته ابرار پانزده
 سال قبل برسم و بعد برای حضرت خدیو فرستاده اند بسیار کتاب نفوذ نادر بود و متشکل

خواستیم بیرون بیایم از من خواستش کردند هم خود را و در فقری که مخصوص اسبابی
 متخین است که اینجایم آیند بنویسم بزبان انگلیسی و فارسی نوشتیم بیست و نه فردن معتد و میرزا اسماعیل
 خان مدد کار معتد نیز نام خود را برای یاد کار نوشتیم بیرون آمدیم و رفیقیم بطرف یونیورسیتی
 که مسجدی است بسیار قدیم که در دهه هجری بنا شده قریب ده هزار طلب مشغول علوم
 ادبیه بودند معلم در وسط نشسته شاگردان دور وی حلقه زده بودند پس از استماع سخن معلم
 گاهی مناظره میکردند و گاهی سکوت میماند یکی از مفسرین مقاله در حوض ارسطو طایس
 میگفت بعضی با حرف در حرف آورده بودند و گفتند که در دهه شوال است منظره بماند میآورد
 چون تمام طلبا سوداگر زاده و زارع زاده بودند کمال حیرت و تعجب از مباحثه ایشان
 بمن دست داده بزبان خارجه در این مدرسه تعلیم نشود فقط عربی است و بس خود مدرس
 چهارصدستون مرد دارد و نزدیک مغل مدرسه مسجد دیگری بود خیلی قدیم یعقوب پاشا
 رئیس علوم گفتند در سال ۷۱۳ بنا شده سال قبل بواسطه قدامت و کمینگی کیم خراب
 شد حسب احکام دولت بهمان وضع قدیم ساختند و تمام مصالحی که بعد از خراب شدن
 درست یافته در این جا بکار برآوردند جای بسیار خنکی بود خلاصه بعد از دیدن مسجد و مدرسه
 بمنزل معاودت شدم سه ساعت از ظهر گذشته خبرال و یکی سه سالار افواج انگلیس
 ساخلو قاهره بدین آمده قهوه و سیگار منی صرف شد طرف عصر خراب یعقوب پاشا
 منزل من آمده با اتفاق ایشان بدین نواب حالیه نازله خانم دختر نواب مصطفی پاشای
 مرحوم که عموی حضرت خدیو حالیه است رفتم شاهزاده خانم بسیار مذهب و خلیقی هستند
 بزبان فرانسه و انگلیسی خیلی خوب میدانند جای و سیگار منی صرف شده بمنزل معاودت

شد امر و صبح کاپیتان کلارک و زوجش وداع کرده بفرنگستان رفتند

روز شنبه غره شهر رمضان

چون بخبر وزدیکر انشاء الله باسکن در میروم و بیش از پنج روز قصد اقامت ندارم نیت
دوره نکرده ام صبح عالم قدری خراب شد اگر چه پوسته مزاجه مدنی است عیلم اما امروز بدتر
بودم ساعت هشت صبح افواج انگلیس از سوار و پیاده و توپخانه در میدان میدان که جلوه
نمارت حضرت خدیو است سان میدهند خودم چون نتوانستم بروم همراهان را کفتم بروند می گفتند
که فرج مذکور با وجود قلت عدد از حیثیت جوانی و چالاکی و زرنگی با چندین برابر خود میسر است
برابری نمایند اول دسته موزیکان چپان گذشتند از جلوائینان یکت بر سفیدی را با چل قدم بر کفتر
آدم که چاق نقره بدست داشت می کشید طرفین وی نیز دو نفر چاق بدست می رفتند این هم
افواج کال است که از قدیم مانده سببش بطور تفریق معلوم نیست بعد افواج پیاده و بعد سوار
گذشت آخر همه توپخانه یعنی تمام اجزای توپ را از هم جدا کرده بار قاطر کرده بودند همان
زنهور کی است که حال در ایران روی شتر میزد آنها عرابه و غیره ندارند و اینها صاحب
هستند که هنگام لزوم سوار می کنند یعنی اگر راه مسطح و صاف باشد عرابه و در خرابی را سوار
نصب کرده قاطر حاجی کنند و اگر کوه و تپه باشد بار همان قاطر حاجی کنند خلاصه اول
آمده گذشتند و بعد یورقه و بعد دوان دوان اگر چه بواسطه کمالت خودم نتوانستم میدان
بروم اما در صحن رفتن و مراجعت از جلوه عمارتخانه گذشتند دیدم تا ما لبه بسیار خوب و بسیار
مخوب دارند و همه جوانانی هستند بلند بالا و خوب روی خلاصه ساعت نه حمام رفتند
بعد به نماز رفتم هیچ نتوانستم بخورم زیرا که عالم هنوز همان کمالت و وسوسه و وقیل مانی بود و بعد از

افواج یورقه

بخار خوابیدم باقی روز چون ایام گذشته بسر رفت

روز چهارشنبه دوم شهر رمضان

تا بعد از نماز تازه رخ نمود ساعت سه یار دید جزال و یکی رفتم منزل نبودند نام خود را گذارو
مرحبت کردم ساعت نه و نیم شب بیدار جناب مستطاب حقایق مآب آقا شیخ محمد
شیخ الاسلام معروف پیشخ الایباب رفتم گویند روز جمعه قبل از ظهر در یونیورسیتی مظهر من
البتنه قرار بود آرزو را به تاشای یونیورسیتی بروم بهم کسالت مزاج مانع شد و بهم من
اطلاع نداشتیم که ایشان مظهر من اند زمان ملاقات فرمودند روز جمعه مظهر بودم عرض کردم که
بکلی نامستحضر بودم والا با وجود نقابست مزاج حکما خدمت میرسیدم علی ای حال صحبت با
عربی شد قدری بواسطه ترجمه و قدری بی واسطه بعد قهوه خورد و منتهل آدم امروز کمتر
دوا فرستاده بود قبل از خواب خورم خورده خوابیدم انشاء الله بی اثر نخواهد بود جناب
شیخ ضحیر القامه و قطور مذروی بسیار منوری دارند در علوم ادبیه بسیار ماهر و قابل اند و نظر
عموم خلق محترم دینی الحقیقه قابل احترام بهم هستند

روز پنجشنبه سیم شهر فوق

امروز هم چون ایام گذشته بسر رفت بواسطه حرارت هوا از منزل نمیتوان بیرون رفت
چون احوال هم درست نبود در منزل ماندم نزدیک مغرب سوار کالسکه شده قدری گریه
کردم بھر طرف شهر که آدم میرود همه جا خیابانهای وسیع شجر دیده میشود انصافا نام کوچه و
بازار با صفا و تمیز است نزدیک ممانخانه که منزل کرده بودم ممانخانه جدید و گریه جودیلی
با شکوه چراغهای برقیه متعدد بر صفای آنجا افزوده بود و خبر کرده بودم شام برای من بپزینان

انجا حاضر نمایند از گردش که بر کشیم بخاستیم آنجا رفته شامی صرف شد اسباب مهمات خانه خیلی
پاکیزه و مرغوب بود اما غذایی که دادند چندان پسندیده نبود در مهمات خانه که منزل کرده بودم
خیلی با سلیقه تر غذا ترتیب میشد پس از صرف شام رفتم باغ عامه از جانب دولت ایام خمپینه و
دو شبانه یکت دسته موزیکان جی ماورن از ساعت نه الی نصف شب در جای مخصوصی که میان
باغ ساخته اند بنوازند جمعیت کثیری از زن و مرد بودند بعضی را میفرستند و برخی جوف جوقه و
سند لپاشته صحبت میکردند قهوه بخوردند و هر کسی که میخواست مشروبات مسکره بنیم خورد
در کمال آزادگی صدای احدى بلند نمیشد قریب نیم ساعت نشسته قهوه خورده بر کشتم منزل و باز
کشیدم تا نزدیک صبح خوابم نبرد ساعت پنج یکت دو ساعت چرتی زدم

روز جمعه چهارم

باز مثل دیروز کسل بودم و هنوز نقابت بالمره رفع نشده برای رفع کسالت حمام رفتم
قدری در آب کرم شستم هوای اینجا خیلی منقلب است اگر شب میان اطاق آدم بخوابد
از شدت گرمای و کثرت پشه خوابش منیسیر و اگر بیرون بخوابد یکت دفعه نزدیکت فخر هوای
کرم مبدل بهوای سرد شده آدم سرمای بخورد این است که درین فصل اغلب مردم
به اسکندریه یا اسلامبول میروند اگر چه میگویند هوای اسکندریه گرمتر است و مرطوب
اما بر حسب معمول بسیاری از اهل شهر رفته اند جناب یعقوب پاشا بدین آمده مدیر دار
الطبع روزنامه اهرام را بهم همراه آورده بودند معرفی کنند قدری صحبت شد چون حد
کرده بودم بدین نواب عالیله نازله خانم بروم خدا حافظ کرده رفتم صحبت مفصلی
شد و فیکه مراجعت کردم وقت شام بود نقیسیر لباس داده سر میز رفتم پس از صرف

فدا در یوانی که جلوه‌ها نماند است نشته قدری با همراهم صحبت شد ساعت دوازده

در اطاق خواب روز شنبه پنجم رفته خوابیدم

دیشب هم راحت نخوابیدم هنوز کسالت باقی است وقت نماز با وجودیکه شام نخورده بودم هیچ اشتیاقی نداشتم همراهم را گفتم بروند نماز بخوانند شب چند نفر شام می‌خوردند از قبل کا پتیاں کلارک و مس کلارک و غیره وقت شام تمام می‌مانان آمدند من حالتی نداشتم طوقا و کر با ایشان همراهی کردم تا دوازده شب مشغول صحبت بودیم بعد ایشان رفته منم دراز کشیدم بی خوابی دو شب قبل کچم کرده بودم و فوراً خوابم در بر بود

روز یکشنبه ششم

صبح قدری دیر از خواب بیدار شدم دیدم آنچه نند فی الجمله تقاوتی در مزاج پیدا شده شکر خند را بر ایجای آورده یک پیاله چای صرف کرده رفتم حمام از شست و شوی بدن که خلاص شدم جوهری سنگهای خوب آورده بود بعضی با خیلی قابل بود ولی تمام الماسها جدید بودند مگر یک بجائی که صورت خوشه پر وین بود الماس های کهنه سفید خوب داشت قشیش را زیاده از حد گران می‌گفت بدین لحاظ تخفیدم از قیمتیکه الماسهای تازه پیدا شده اند از قیمت الماس صد پانزده الی صد بیست کاسته شده الماس قدیم بهمان قیمت بلکه گران تر است زیرا که بسیار کم یافت میشود ساعت ده رفتم دکان عکاسی یک قطعه عکس با لباس رسمی ایستاده بکشی نشسته و یکی با لباس معمولی با همراهم انداختم خیلی خوب اقتاد عکاس و عده کرد و یکماه دیگر از هر کدام چند قطعه بگیرم دستم قریب سه ساعت در دکان عکاسی ماندم ساعت یک از ظهر گذشت بمنزل آمده نماز خواندم

Orinston

بعد از تحف از شیراز منتن معتد داخل و مخارج آمده در باب وضع اخذ مالیات و تقسیم آن
و ثروت اهل ملک و غیره صحبت شد وضعی که بهیچ وجه بظن من پسندیده نیست اما این است
که حسب القانون ملک ادارات داخله هر یک از دیگری مجزا و مواست برای هر اداره
مسئله معین است کاهی اتفاق می افتد بواسطه بعضی سوانح داخله یک اداره فاضل می آید
و دیگری باقی آنوقت فاضل این اداره را بمصرف اداره باقی دیگری آوردن این نوع خرج
و دخل موازنه را له یکی از ضروریات حکومت غراب میکنند برای خود شش دست و پای
اجزای پیچیده شده و این وضع سقیمی که مصدر در این زمان دارد تا جایی که عقل من میرسد میدانم
بپایه اصل و میسران می آید انضا فاما نوریت انگلیسهای معروف بریاست ادارات
مختلفه بظن من آید خیلی مستحسن پسندیده است زیرا که این ملک بکل بی نظم و در هر برهم بود از
آمدن انگلیس بمصر انتفاع کلی حاصل شده حال ادارات مختلفه بکوشی عال و کار گذاران
بسیار قابل انگلیس در کمال نظم و انتق از پیش میرود خدمات عمده سر اولین برینک
در امر داخل و مخارج هندوستان بقدری مستحسن بود که سایه افکن هر ملکی شد که در ملک
مشکوک نیست مأمور امر معنی است و آن این است در فصل پاییز که آب رود نیل طغیان میکند
و ذخیره کردن و تقسیم نمودنش بعبده وی است مأموریت انگلیسها بمصر علاوه بر
اینکه آنجا را دولتی کرده و منظم و بقاعده باعث تسلط و اقتدار حکومت سینر شده
و تقنیات و قوانین چنان در ملک جای گیر شده که گنست ریثو بصورت بی نظم و اقلی عود کنند
خلاصه پس از صحبت های مختلف که تا یک ساعت طول کشید ایشان رفتند من هم بمنزل خود رفتم و قدری
در آن کشیدم چون که کسالت و نقابست بطوریکه نباید و شاید بسنوز رفع نشد

روز دوشنبه هفتم شهر رمضان المبارک

امروز صبح بنا بود بتماشای موزه مصر که نزدیک رود نیل واقع است بروم چون کت
هنوز بانی بود ز منتم طرف عصر سوار کالسکه شده بتماشای شهر رفتم قهوه خانهای
متعدد و دکانهای قباکو و سیگار فروش در هر کدو هر محله است در تمام قهوه خانها
انواع مشروبات و قهوه و سیگار و سبکی همیشه حاضر است در بعضی ها هم اغذیه سرد
یافت میشود امروز صبح چند نفر از بهرامان رفته بودند بتماشای بازار مصر می گفتند
دکان یکت قالی فروشی یکت کتته قالی دیده شد مال چهار صد و هشتاد سال قبل کتتش
بهمان طراوت و تازگی روز اول بانی بود گفتند اگر دوستان ایران آورده اند کتته
بعد از ظهر جناب مستطاب نوب پاشا وزیر اعظم تشریف آورده قدری با ایشان صحبت
شد شب بعد از شام نواب ابراهیم پاشا فرزند اصغر مصطفی پاشای مرحوم بدین
آمده پس از قدری صحبت بکالسکه نشسته رفتم در امتداد رود نیل خیلی خنک و با صفا بود
روی بهم رفته شبها کمی برودت در هوا هست و میتوان راحت خوابید اگر
پشه با بکند از نوباری قریب نصف شب منزل مراجعت کرده خوابیدم

روز سه شنبه هشتم شهر فوق

امروز عصر انشاء الله می خواهم با سکن دریه بروم که با کالسکه بخار تندرو سه ساعت و
نیم راه است بمسافت حدود سی میل قبل از من برای وداع رفتم منزل جناب
سفیر انگلیس از آنجا برگشته نماز خورده قدری در آن کشیدم ساعت پنج و نیم بود وقت کالسکه
بخار رفتم جناب سفیر شایعیت تشریف آورده بودند قدری صحبت شده بعد تشریف بردند

ما هم دوسه دقیقه بعد سوار شده بطرف اسکندریه رانیدیم این قطار کالسکه هم به هم راه دارند
آینه های بزرگ در اغلب کالسکه نصب گردانند از قراریکه سیگفتند دو سال قبل خریدند
اما بواسطه عدم توجه کننده تر بنظر میآید تیه که راه افتادیم تدری کرم بود بعد خنک شد
که دو خاک هیچ نبود خوش گذشت ساعت نه و نیم رسیدیم با اسکندریه در مجرای مستقیم فرغیم
به مهمانی نه سووم به خرید یه این مهمانی تقریبا مجازی سه بار خانه انگلیس است سه سال پیش
تفیل کسی دآینه و فرش و غیره داشت اما غذا بسیار غیر ماکول و بد بود بمقتضای بدل
ما بخلی خورد و رفتم با طاق خود چون خسته بودم یک ساعت بعد از شام خوابیدم مدت
دو هفته توقف من در مصر زمانی بود که در تاریخ مصر اهمیت پیدا خواهد کرد چه در بین بایک کشور
معاهده انگلیس و ترک بود و سرزنی در موند و لطف بطوریکه باید و شاید در امور تا کنون
خوب از عهده برآمد قرار بر این مقرر شد که معاهده را اعلیحضرت سلطان امضا نماید
این شرط اگر اجماع دولت فرانسه مانع نشود نه فقط رشته مودت دولستین عثمانی
و فرانسه سنجیده شود بلکه حرکت فتنه دین امر انگلیس مستحق نماید تا زمان غیر محدد و دی کانی امان
مصر را متصرف باشد در معاهده یکفره این است که اگر دولت انگلیس مناسب بداند
در عرض نه سال تمام احوال و افعال خود را از مصر بیرون برید یا عبارت پوتنکینه و ظرف
سه سال انگلیس مصر را تخلیه نماید بشرطیکه درین ضمن اتفاقی روی ندهد که باز لازم بشود متصرف
باشد واضح است که انگلیس را ممکن نیست پس ازین همه شکست و مار و شلیک نمودن شهر را
مصر را تصرف در آوردن و تعلیمات شایسته و قانون و مالیات برادر دادن و حکومت
بایسته منعقد نمودن راضی بشود و بنائی باین پاکیس خد کی را که مشاء و بعدش حضور میکرد

انگلیس است از هم پاشیده شود سبب اصلی تصرف نمودن انگلیس مصر را خواش
 بی اندازد طلبکاران مایه وار بودنی بایستی اسمعیل پاشای اول و بعد عربی پاشا از جانب
 مصر از ادای شریل پولی که فیما بین مصر و لندن معا برده شده بود سرکشی نمایند قرض
 ملتی متجاوز از یکصد لیان لیره انگلیس است و اظهار منظم است که مصر از عده ادای شریل
 آن نمیتواند همیشه برآید لکن لشکر داخله سر بلند میکردند که بطن تقصیر در ادای شریل بدینند
 و این چنین لشکر را عکس خارج که بهمان قوت باشد باید مقابله کند و چون دولت
 انگلیس بجایابی جا چند لیان پول محموله داران را صرف عمل نظامی نمود باین اراده که چنین
 لیان پول لیره که سرمایه داران داده اند محفوظ و بی خطر نماید تصور نمود که ویرانگن است
 از مصر بیرون برود و اگر بیرون برود سبب اصلی تصرف نمودن بکلی معدوم خواهد
 شد که شش زین اگر انگلیس مصر را تخلیه نماید سلامتی وزیر ابله صرف در معرض خطر خواهد افتاد
 بلکه بشام خود خدیو نیز را یکم شرف و فدا خواهد رسید بسیاری از صاحبان مصری خارج
 شدند که مخفی برای صاحب منصبان انگلیس و فرانسه پیدا شود اگر چه این کار برای دفع
 اسراف و رواج تنظیمات فزنی خیلی مقبول و مطبوع بود اما باعث کینه ها شده بانو بر
 پاشا دشمن شدند چون نو بر پاشا را مجبور کردند که چنین جاه پر حمت و صبری را قبول
 نماید آیا شرط مردود و صداقت است او را بدست لشکر گیرنده بدینکه خود انگلیس
 او را واداشت سرچی نماید مهم تر این که آیا بار قرض ملتی خارج که بدوشش لیان
 رعایای زارع است در حالیکه زراعت و محصول در همه جا رو بر زوال است سنگین
 و معصب اهل است باین واسطه ضرر زمان اقامت در مصر در این مسئله نمیتوانم چیزی

بنوسیم و در این قروض ملتی شریط مختلفه زیادی در میان ملل متعدده ایجاد کرده و ازین
 قرض ملتی که از داخل ملک توجیه کرده اند هر چه میخواهند بگویند چه همه صرف نعمت و دنیاکی
 اغنیه عامه شد شکی نیست پولیکه از خارج گرفته شده باشد و صرف ابدیه و عمارت
 شده باشد البته بخر بفساد خواهد بود و ذکر این تسره نیز خالی از حسن نیست استعیل پاشا
 بمنگنی را که قرض کرده بیشترش را خرج جوی عظیم بوسی پس کرد اگر چه ظاهر افاده بحالت مصر
 بخشید چرا که هر چه عاید میشود باید تریل بدهد بدین لحاظ مصر را بهستلای تنازعات پولتکه نیز قریه
 نمود و نیز بنا به چشم کارهای عمده وی پوشید چه قدری از پول مفروضه را خرج نظامت و پاکتی
 قاهره نمود و ازین قبیل جوی های آب متعدد در شهر جاری نمود اشجار سایه دارش که
 اسباب حفظ الصحه هستند در این هوای حاره غرس کرد و این مخارج باعث این شد
 که در فصل زمستان اغنیای فرنگستان از ممالک مختلفه آمده پول خود را درین شهر مصرف
 می رسانند و این کار را این که کرد و غبار این شهر در سوابق ایام اسباب چشم درد
 عامه میشد از صد نفر چهل نفر باین درد مبتلا بودند حالایش از ده یکت ازین درد
 منینمانند این چیزها را بناید از نظر محو کرد خلاصه رشته مطلب دراز است برویم بهر
 مسافرت نامه زمانیکه در مصر بودیم شبی قونول خبرال سود که بسیار با مدرک و کمال اند
 با من شام خوردند بعد از شام صحبتهای کونا کون شد از وضع تقریر ایشان خیلی میل کردم
 فیدوی را به منم اگر جنوب فرنگت درین عصر مطمح توجه عموم خلق بود و صوبت پلنگیه حالیه
 بود و زوی که ملکی است از حیثیت جغرافیه بی مثل و مانند شفع نمون ایالاتی تصور شود
 برای مسافرتین فرنگت رای قونول خبرال این است که پنج ششم مالیات خمس جمعیت

آن مملکت متعلق بود است اگر سلطان چشم از زوی پوشد فایده ملکیش بیشتر خواهد بود
 اما گفت سلطان که صاحب دودیمیم است میخواهد یکی را از دست بدو بخرد و مرد را
 مالک و متصرف باشد اهل سود بسیار دولت پرور و حق شناسند و اهل نزوی بی
 انتظام طلب سلطنت جمهور را می قنصل اینست که نزوی را باید ترغیب کند از سود
 مجری شود نه اینکه از سوا شدن مالعت نماید این نه فقط برای اینست که جلوی آن نزو
 بازمینستوان با منیت و آرایش گرفت بلکه برای اینست که در تمام قواعد مفید ملک
 سود که متولش بیشتر است تشجی پیدا خواهد شد و چون ملک تیسرین مزبورین قرض ملی ندارند
 درین مجری هیچ وجه صعوبتی دست نخواهد داد و مناسب این است نوری را اجازت
 بدهند که امتحان آنچه آرزوی وی است بجز بکند من جواب دادم دولت جمهور
 برای ملکی که بکلی بی بضاعتت جنسی خرج لازم دارد زیرا که فرانسه با وجود کمیت بسیار
 و کفایت بشمار روز بروز روز بروز اوال و انهدام است خلاصه صحبت خیلی طول کشید آخر
 الامر گفتم که اگر معرفی پیدا کنم و متیقن بشویم بفهمیم که دل خرجی و تذیر نه فقط اسباب سختی
 ایام آتی ملت است بلکه مورد زوال سلطنت است مثلاً که ام کیت از سلاطین جرأت
 میکنند بر او زینت شاهی نکن شوند اگر جمهور از مخارج تطایات نکاه و ادای بعضی از قروض را
 نکنند ملک مصر بظرف خیلی بصیرت بخش آمد چه حتی در هندوستان هم اینقدر ابله و قدیمه مختلفه و با
 شکوه یافت نمیشود بر همه شخص و معین است که از آمد و شد ملل غریبه بصر نقصان نیابد و
 آمده چرا که ضررش بیش از منفعتش است رعایای مصر جنسی قانع و سر برانند و اعیانش
 بسیار کم و طلبانش فقط تحصیل تواریخ داخلی میکنند حال شصده سال است بهمان حالت

باقی است خط عایقی که مانع ترقی و بهبودی مصر است همین است و اتفاقاً آن غرور و غوغا
 چه طور از هم پاشید این تغییرات و تبدیلات باید در تاریخ عالم درج شوند چه لازمه کمال تاریخت
 چنانچه دخت از شک شدن ناگزیر است یا در ضل حسد آن برکن از بحر بحین این تغییرات
 بهم ناگزیر است و تاریخ درج شود اگر زوال این ملک را تقدیری یا ضروری فرض کنید
 باز خالی از تاتف نیست در سواحل رود نیل اراضی بسیار خوب و حاصل خیز است دست علم
 عربین هنوز این رود نیل نرسیده هزار سال است متصل از غلانی تبعیده خاک و گل حاصل
 خیز بر کفر نکستان میبرد مصر هیچ ندارد و جگر میشت ملتی زارع و وضع حراثت نسبت به قربات
 و بطمای جدید خیلی خراب است و بلا خط قروض عظیمی که بخارجه میروند ممکن نیست در این
 ماه نوزدهم حالت ملت رو بصلاحیت و برستگاری باشد خلاصه سر رشته در آستان
 و وقت چهارشنبه هشتم تنک

ساعت نه و نیم پس از صرف چای نواب ابراهیم پاشا برای مشایعت آمده بودند
 در کاری ایشان شسته رفیقیم لطف دریا شاهر اسکندریه را بسیار خوش نما و خوش ترکیب
 ساخته اند تمام خیابانها از اجاز سیاه است همه را مربع و مستطع تراشیده و پهلوی یکدیگر
 نصب کرده اند طرفین خیابان که پیاده رواست از سنگهای مربع مفید فرش شده
 تمام عمارات چهار پنج درجه و باشکوه است دکا کین خیلی معتبر دارد همه جازمیان
 خیابانهای متغنا گذاشتیم درین راه از میان میدانی گذاشتیم که وسط آن مجسمه محمد
 علی پاشا را سواره از چدن ریخته نصب کرده اند مسجدی محمد علی در مصر که ستونهای
 متعدد و مرمر دارد بالای تپه ساخته شده و مشرف بشهر است از بناهای ولایت بالایی

مسجد اهرام از پانزده میله پیداست خلاصه یک ربع ساعت راه بود تا دریا است
 ده ربع کم داخل کشتی شدیم موسوم به بکیره این بحر موسوم است به مدیترانه اگرچه کشتی
 کوچکست و ورزشش از هزار و سیصد تن نیست اما روی هم رفته ظریف است
 اطافهای این کشتی وسیع تر از جرات جهانیت که از ممبئی آمدیم قریب صد نفر غنی
 و فقیر مسافر در این کشتی بعضی به انطاکیه و برخی باسلامبول میرود ساعت یازده غذا
 صرف شد می گفتند غذائی که در این کشتی میدهند بسیار بد است ولی بکس خلد
 ماکول و پاکیزه بود در یانا عصر صاف و آرام بود بعد قدری متلاطم شد اما نه چندان
 که باعث اذیت باشد شب در عرشه رفته در اطاق مخصوصی که با اصطلاح راحت
 گاه است خوابیدم روز پنجشنبه دهم هوا خنک بود
 صبح بیدار شده دیدم تلاطم دریا خفیه میسر شده بحدیکه بخیره بار بسته بودند مبادا
 آب داخل حجرات شود حالت بعضی از مسافران برسم خورد باد و مخالف هم میوزد
 باین حال از دیروز دو ساعت ظهر مانده تا امروز ساعت ده دویست و چهل میل
 مسافت طی کرد از اسکندریه تا انطاکیه پانصد و بیست و بیست فرسوا یک ساعت
 ظهر مانده بقاعده باید با انطاکیه برسیم هوا خنک و پاکیزه است از وضع الی سته
 ساعت بعد از ظهر در اطاق کاپیتان که ارفع از سایر حجرات است ماندم زیرا که انجا هم
 حرکت کمتر بود و هم هوا خنک تر نام کاپیتان نسکو است بسیار آدم باهوش
 وزیر کی بنظر آمد میگفت سالهای ستادی با کشتی شراعی با غلب مالک روی زمین از
 قیل بندوستان و چین و سواحل سینک دیتا و غیره رفته ام شب هوا خنک و صاف

روشن بود در شش کشتی بتر انداختند با سنجا خوا بیدم بیا رخ شش گذشت

روز جمعه یازدهم شهر رمضان المبارک

صبح بیا رزود از خواب برخاسته دیدم دریا مثل کف دست صاف و نیم
خاک مفرجی میوزید جبال یونان از دور پیدا بود شب از پهلوی سته چهار جزیره
کوچک که متعلق یونان اند گذشتیم ساعت بیست و نیم صبح از پهلوی جزیره سنت
جرج که در طرف چپ واقع است گذشتیم دست راست مبت و پنج میلی انطاکیه
جزیره لادر بود واقع است معادن طلا و نقره و سرب در این جزیره زیاد یافت
میشود و از دور نیز جزایر دیگر بنظر آمدند برخی آباد و بعضی خراب ساعت نه یکت جه
شراعی بزرگ از پهلوی ما گذشت جنسیلی تذیرفت یک ساعت بنظر مانده وارد اسکله
پرس شدیم کشتی لشکر انداخت عمق اینجا خیلی است پیوسته در این لشکرگاه سته چهار
کشتی جنگی و تجارتی خارجه هستند از این بندر تا انطاکیه شش میل است که هم کالسکه
سجاریه و دو هم اسبی من و همراهان سوار کالسکه همی شده راندم قریب یک ساعت
طول کشید تا بشهر رسیدیم هوا گرم و هوا پر از گرد و خاک بود و بعضی ورود فریم همانخانه
موسوم به انگلیتر که مشرف بمیدانی با صفا و عمارت دولتیست آباب این همانخانه
از قبیل میز و کرسی و نیمکت و دیوار کوب و چل چرخ و ساعت و کلدان
و غیره تمیز و پاکیزه است فرش تمام اطرافها قالیچه ایرانی است پیشین
همه جوانان آراسته و پاکیزه اند خدا هم خوب و ماکول است کیلاس و آلبان
در شش خوش مزه اینجا یافت میشود نوت فرنگی هم سرفدا بود اما چندان طلاوت

نداشت طرف عصر حالت من جسم خورده نتوانستم از منزل بیرون بروم میسر فرو
 میرزا اسمعیل خان میرحب انداز علیخان و لیاقت علیخان سوار کالسکه شده فرستند برآ
 تا شای شمر اطراف شمر گردش مفصل کرده بودند گفتند بقبرستان رفتیم که مال شمر
 سال قبل از حضرت مسیح است اعمده مسیحی زمانیکه میسر دانیال مندس جاده فیما بین
 پلاس و لاکنگر دو پیرس را درست میکرد این قبرستان کثوف شد بعضی از مجسمه های مرمر
 را که درین قبرستان روی قبور بود محض خاطر راه شکستند و برخی بغرب کلنگ علیجات
 خورده شد بسیاری از مجسمه ها که درست بیرون آمده همه را بموزه نقل کرده علاوه بر صو
 های سنگی آلات و ادوات طلا و نقره از قبیل کار و ذخیره و نیزه و شمشیر و زینت زنا
 و غیره زیاد پیدا شد چند مثال هنوز در قبرستان باقی است می گفتند چنان بهبات
 و اسادی تراشیده اند که پوست بدن از زیر لباس پیدا است مجسمه کاوی بقدر
 کاو های قوی بیکل درشت دیده بودند که از دور بعینه مثل کاو زنده بنظرمی آمد در
 سواقی ایام رسم یونانیان این بوده که بعد از وفات مجسمه شخص متوفی را یا مجسمه یکی
 از معبودین را از سنگ مرمر حجاری کرده بالای مقبره نصب میکردند از پهلوی
 معبد اگر تپس هم گذشته بودند فقط پانزده ستون باقی است طول هر ستون
 سی و شش پا است اگر دو نفر ستون را بغل بگیرند دستشان بیکدیگر نمیرسد همه از
 سنگ مرمر و ستونها شبیه بکلی است که در کوچه که انطاکیه درواسته آن بنا شده
 یافت میشود بسیار خوش نما و سنگ تراشیده اند معبد رب النوع را نیز دیده بودند
 بالای پهنه بندی بنا شده سیصد و نه سال قبل از ولادت حضرت مسیح این بنای

Acropolis

عالی را بنا کرده اند حال فی الجمله اثری بانی مانده زمانیکه رؤسایان یونان آمدند
 اهل یونان همه بت پرست بودند و میان متعصب آنچه مجتبه و تمثال بود شکسته و نهض
 کردند یک مجتبه درست پیدا نیکو دیانی دست است یابی یابی با مختصر هر مجتبه یک عضو
 ناقص دارد من شب را **شنبه دوازدهم** با کالت بسر بردم
 صبح احوال مجتبه بهتر بود بعد از نماز بعضی نوشته جات نوشته روانه حیدر آباد کردم
 هر اخیلی گرم است چهار ساعت از ظهر گذشته سوار کالک شده رفتم تماشای موزه بمرابان
 همه بودند اول موزه آرکولی چیکال که در آن آلات خورد و کوچک را جای داده بودند
 رفتم داخل موزه که میبوند طرفین و در دره صنایع است از قبیل نقاشی و تجاری و نبت
 کاری در هر یک سیصد متعلم بجهت علم و هشت خلیفه است مقابل در پله کان مرمر بود
 هر پله تقریباً دو ذرع و نیم طول و نیم ذرع عرض داشت از پله که بالا میروند ایوان بزرگی
 بود و ستون مرمر بسیار قطور طویل داشت از دست چپ رفته داخل اطاعتی
 شدیم که اطراف آن همه قفسه بود تمام اسبابها را در این قفسه باز آینه چیده اند
 در قفسه اول تا جای طلائع مثلث تا بسیار نازک دیده شد در قفسه دوم چهارده
 ستاره طلا بود که هر یک چهار پرده داشتند در وسط با یک منج برنجی این چهار
 پرده را بهم وصل کرده بودند بعضی مهره های بلور کوچک آبی رنگ شفاف نورانی
 داری دیده شد که در مصر نیز دیده شده بود و مجتبه زن برهنه بار تعلق و اوصاف
 خطوط سرخ رنگ بر بدنشان مرشم بود در قفسه پایله های طلا شبیه برسد دیده شد
 یک دست داشتند که های صنی ظرف شکسته و درست بسیار بود و سر نیزه مغربی

دیده شد بطول پانزده اصبع دوششیر مفرغی و دو چاقوی طول مفرغی نیز بود
 و قتی که این ها را پیدا کردند یک تکه متقال که محکم و خوب نساجی شده بود یافتند
 از قرینه می گفتند متعلق به خلاف صهب است قرصهای طلایی مدور و درختی شبیه
 به اوراق اشجار که روی هم رفته هفتصد عدد می شد دیده شد همه فرو رفته و کج
 و متعوج بودند در چین کندن زمین ضرب کلنگ و بیل فرو برده یکی از قرصها که
 طولش تقریباً دو اصبع و نیم بود پس سوراخ و فرو رفته کی داشت از قرار
 منقول این زروزو را با مرده دفن میکردند ظروف گلی بی لعاب و استخوانان
 که می گفتند مال هزار و پانصد سال قبل است زیاد دیده شد چهار صند و قه مس
 رنگت زده دیده شد گفتند اینها پهلوی سر مرده پیدا شده که با بای زیاد هم
 بود و سنجاق طلای بلند که سر شان مجتمه کا و آه بود دیده شد در آن زمان
 این سنجاقها را بر برای نکا داشتند موصوب میکردند حالا مثل همین سنجاقها بگردش
 میزنند یک زبور دیگری بود شبیه بکل درشت سی و شش ورقه طلای بسیار نازک و
 بطور برکهای کل پهلوی یکدیگر جوش داده بودند آلات دیگری نیز بود شبیه باهی
 و شب پرک و آه که سرش مثل سر عقاب بود و شیر و جند و شغال بسیار خوب
 ساخته بودند با وجود این کوچکی تمام اعضا را واضح درست کرده بودند خلاف خنجر
 بود که مجتمه دو مرد و سه شیر شبیه شیرهای ایران روی آن کار گذاشته بودند یک نفر
 با نیزه بطن شیر حمله کرده بود شیر هم برای او کوس بسته بود و شیر دیگر دم
 علم کرده در گریز بودند معلوم میشود این را پس از جنگ با ایرانیان پیدا کرده اند

چه این نوع تصویر در آثار یونانی دیده شد بعضی آلات دیگر سوراخ دار بود که گویا بالبه میدوشتند
 و مجسمه زن دیده شد هر یک در دست یکت فاخته داشتند شناخته شد مرالی از نقره بود
 شاخهای طلا داشت تقریباً بقدر یک خرگوشی از قرار قول بد بر موزه این مرال و بسیاری
 از چیزهای دیگر مال همدصد سال قبل از میلاد حضرت مسیح است اگر بخواهیم بنویسیم چه چیزهای
 عجیب و اشیا غریب دیده شد یک کتاب پر شد و از این جا فتمیم به اطاق دیگر که
 آلبانی نام داشت در آنجا سباب چند از میان آثار و خرابه های مصر پیدا کرده
 برای مملکت یونان بطور هدیه فرستاده همه را در این اطاق نصب داده اند مثل
 بر ظروف کلی و مجسمه های آهنی و برنجی و چدنی مختلف الشکل و متفاوت الاوضاع مثل
 دار و بی شاخ دست بسته و دست باز بعضی بچه در بغل گرفته استاده و برخی نشسته و
 معدودی دراز کشیده بعضی از مجسمه ها صورت انسان و بدن حیوان داشتند
 و برخی بعکس بسیار پاکیزه و جاری کرده اند در این عصر کمان منبکتم اینطور نازک کاریها
 بتوانند بکنند کشف های کوچک و بزرگ از اجرام متلونه تراشیده مثل لاک است
 جا نذر بودند در یک قفسه ز روزیو مختلف خوش کار دیده شد از قبیل زنجیر و گردن بند
 و انگشتر و لوله دعا و سکه های نقره و طلا و غیره از اینجا فتمیم با طاق دیگر که مشتمل بود
 بر مجسمه های کوچک مرمر و طینور و جانورهای کوچک در سوابق ایام در یونان بآن
 قسمی که خاک میس کردند نمونه اش را در این اطاق نصب داده اند از اینقرار اولاجه
 روی زمین طاق پنجم داده اند بالای آلات طلا و نقره در طرف راست و چپ
 اسباب عرب و پائین با طرف کلی یا مس امنت که هر مقبره را که می شکافتند

این اشیا پیدا میشد حججه بای چند دیده شد که اغلب پوشیده و خاک شده بودند اما
 و نه آنهایی عیب مانده بودند پس از تماشای این موزه ملتی که مثل است بر مجتمه های مردم
 و تائیل محجر جای افوس است کمتر مجتمه دیده شد که ثابت و بی نقص باشد اغلب بی بینی و
 بی دست و بی پا و بی چانه و بی چشم و بی سر بودند مجتمه رجال مکشوف و مجتمه نساء مستور
 بود یعنی قطیفه مانند ی ارشمنک تراشیده از کمر بپایین پوشیده بود اینقدر خوب
 حجاری کردند که آدم از دیدنشان سیر نشد از آنجا بیرون آمده رفتیم تماشای پارلمنت
 که منحصر بود بیک تالار بزرگی و خل که نشو و نما درین مداخل و دایره کان است سی و یک
 علام کردش که برای اشخاص خارج از اجزاست خود اجزای در ضمن تالار که به شکل
 دایره بود درجه بدرجه نشسته بودند قریب شصت نفر حضور داشتند یکی از چیز که مدعی بود
 این مجلس را مخفی طلب ساخته لفظ میگرد و بنظر من صاحب تقریر بنام آن یکا عتی که آنجا
 ماندم متصل او حرف میزد ازین زبان جدید که حال در یونان مروج است چندان خطی
 نبردم گفت که در باب پنج لیان لیره بود که میخواهند از دولت فرانسه قرض کنند
 ستمی از آن را صرف راه آهن بکنند و هم ادای قرض سابق را از آن پول بکنند شب
 بعد از شام هوای متاع روشن بود رفتیم به اگر نلیس بالای کوهی بنا کرده اند تماشای
 ششمه سنگهای عظیم مردم است اما کلی خراب شده فی الجمله آزاری باقی است از نقش و نگار
 در دو پوار شکسته آثار پیدا است صنادید عجم را طول مسجد نو در عرض پنجاه و اربعه
 پاتروده قدم است اگر چه از نو آدم دست بدست هم بدیندی است و نهما را بغل
 بگیرند و ستشان هم نمیرسد سی و شش ستون کلتیابی مانده بود از صحن مسجد تمام مسجد

پس از تماشای بسیار و اندوه بسیار مر اجبت بمنزل شد پیش از رفتن به اگر پلیس میر کرد
و نایب اول سفارت بهیسه انگلیس آمده اطلاع دادند که فردا دو ساعت بعد از ظهر
مقرر شده است خدمت عالی حضرت هما یون جورج شاه پادشاه یونان بر حرم
جناب سر بر اسرامبولت سفیر کبیر دولت انگلیس بهمان روز یکشنبه من و اردانظاکتیه
شدم بمبت لندن تشریف بردند نایب اول سفارت بجای جناب ایثان تام مؤ
راتا و رود میستر اکارد شارژ د'affaires رسیدگی می کنند بسیار جوان آراسته و معقولی
هستند خیلی اظهار روز یکشنبه سینه دهم دوستی محبت کردند
ساعت ده بلاقات جناب میستر تریکوبی صدر اعظم یونان رفتم آنچه بنظر من رسید
از حیثیت ادراک و فهم و قاعده دانی قابل این هستند که رئیس ادارات قهقهه فرنگستان
بنشیند شباهت تامی پیش بریارک دارند خیلی ستقیم الراهی و یکت روز و دست فعل
بستند میخواهند این پنج لیان قرض را زود گرفته تمام قروض یونان را یکجا و یکبند
می گفتند اگر یونان خود را از منازعات و مناظرات خارجه دور نگا دارد امیتد
قویست که آتیه ملک یونان ترقی بکند رشته صحبت با اینجا کشید که ملازمین قلمی از روی
چه قاعده انتخاب میشوند گفتند بی امتحان خدمت میدهند اگر چه خالی از نقص نیست
و پیوسته بعضی غیبت و کنایه است اما روی هم رفته اسهل است از رسمی که باید بکنند
بدهند تا مصدر کاری بشوند محض این که داخل خدمت دولت شوند لازم است
از امتحان ماتریکیوش تمام عیار بیرون آیند بعد بدون امتحان و درجه بالاتر خدمت
بآنها دادن مناسب تر نماید و دیگر آنکه وزیر کامکاران نیست که میسر کار بکنند

و در خمت بخت و کوشش کند تمام امور دولت را بنفس نفیس صورت بدهد بلکه هر کس که کوشش
 کند که زود تر انتخاب شود او وزیر است و این نوع وزارت موقتی است بازش کمتر است
 از منصب صاحب منصبان زیرا دست مستقل اگر برای انتخاب شدن وزارت فقط
 مستلزم باشیم با امتحان دادن بی فایده است و هیچ حاصلی نمی بخشد جز آنکه علم آدم را
 دبی اعتبار کند خلاصه صحبت های شیرین در میان آمد بعد ایشان تشریف بردند فرم
 سرخسار دو ساعت از ظهر گذشته میسر کرد و منزل آمده حسب المقررتیم خدمت علیحضرت
 اقدس بهایون جوشیج میسر فرون میرزا علیعلی بیگ خان و میرزا اسمعیل خان همراه بودند
 همه لباس رسمی پوشیده بودیم و قیقه از کالاسکه پاره شدیم و دو نفر نایب اجدان با کلاه
 رسمی دم در ایستاده بودند من و همراهان را هدایت کرده رفتیم به اطاق کوچکی بنشیند
 نه نشسته بودیم که خبر آوردند علیحضرت پادشاه منتظر خدمتیم اطاق ایشان تا وسط
 اطاق تشریف آوردند لباس رسمی پوشیده بودند و نشان بسینه نصب و دو بکرون
 آویخته بودند دست داده نشستم صحبت های مختلف در میان آمد بسبب اتغای وزارت
 مرا پرسیدند عرض کردم بواسطه نقابست مزاج بود زمان وزارت سرکار مرحوم
 ابوی را پرسیدند که چقدر طول کشید عرض کردم سی و دو سال و زمان وزارت میرزا
 سوال کردند عرض کردم چهار سال و نیم ازین قبیل سخنان زیاد شد فرمودند و پرسیدیم
 برای تماشای جویسلی و مبارکبادی این چنین سعید بلند تشریف میزند بعد برخاسته
 دست داده بیرون آمدیم با همراهان بنینر دست داده اظهار رحمت فرموده عرض
 شدیم علیحضرت پادشاه بقدری حسن پسندیده و خلق برگزیده دارند که عامه رعایا و برابرا

شب در روز بدعا کوفی وجود یزدیچو ایشان اشتغال دارند و بنوعی در قلوب خلق از وضع
و شریف و صغیر و کبریا ناث و ذکور و نوح پیدا کرد که هیچ سلطان خارجه امروز در یونان
بجز شخص ایشان نمیتواند بر مسند سلطنت قرار گیرد و علیحضرت سلطان که وارث تاج و تخت
بهمنده فقط رعیت حق شناسی و دوستخواهی دارد بلکه بالطبع میل و محبت خاصه نسبت
بپادشاهشان دارند و تئستیکه با علیحضرت پادشاه صحبت میداشتم در ضمن یک قطعه
عکس ایشان را خواش نمودم و عده فرمودند طرف عصر بفرستند سه ساعت از
ظلمه که نشسته ام تئوس حاجی بطروس سرتیپ تو بخانه که هم نایب اجدان است دو
قطعه عکس بزرگ و یکی کوچک که با دست خط مبارک نامشان را زیر هر دو نوشته
بودند برای یادگار آوردن و قرار گرفته سرتیپ مذکور پادشاه که نام خودشان و عکس
مینویسند و میفرستند مگر کسی که واقعا دوست و متحد باشند عکس مرا هم پادشاه خوان
بودند چون همراه مذکبتم و عده کردم از لندن بفرستم طرف مغرب باز سرتیپ مذکور
از جانب پادشاه آمده خدا حافظ کردند و گفتند پادشاه فرموده اند هر خدمتی دارید
رجوع نمایند اظهار تشکر کرده و گفتیم عرض کنید چندان توقیفی این جا نخواهیم کرد اگر جمتی باشد
البته با علیحضرت ایشان عرض خواهد شد اگر از علم و بصیرت یونانیان بپوشیم خاک
یونان چندان حصه خوبی از عالم نبرده چه همه پرازشن و ریکت و اطراف ملک پرست
از تپه و دمن و فی الحقیقه جای تعجب است که چه طور چهار طایان لیره مالیات از ملک
جمع میشود بیشتر از آنکه ک شهاب و آفتاب خارجه جمع میشود و ملکت جدید آباد که زراعت
و ملاحات و معدنیاتش بسیار است بالنسبه یونان از نه طایان جمعیت و چهار طایان لیره

جمع میکنم و در یونان چهار ملیان لیره از دولیان جمعیت جمع میشود یونان هم مثل مصر فرض
 ملتی زیاد دارد و بیشتر بخارج مدیون است دولت یونان بیست ملیان لیره قرض کرد
 برای استیاع جازات جنگی و تدارک عسکر حاضر کاب اگر جازات فروخته شود و لشکر
 موقوف فقط عارضه که یونان دست میدهند از جلالت کاسته میشود شایسته یونانیان
 نیست ملاحظه نمایند که محافظت مملکت آنهاست بعسکر نظامی آنها نیست بلکه عزم خرم دول
 معتبره است که آنها را از ظلم و تعدی دولت خارج محفوظ نماید خلاصه کائنات این است که شاهی
 یونانی و موبو ماتش و تارنج یونان که عموماً در مدارس فرنگستان آموخته میشود سبب
 این شده است که ملل فرنگ پیوسته خیالشان مصروف یونان است و شاید پیوسته
 نیز مردان توانا و زنان زیبا در ملک مزبور پیدا شود در هندوستان خیال باچندان
 متوجه یونان نیست فقط چیزی که بکار مای آید در تارنج یونان حکایت جنگهای پی پی در
 پی است که سوابق ایام مکرر با بعضی از حکام غربی ایران روی میدهد حکایت و
 شرح این جنگهای پرافسانه هنوز جزو کتب و تواریخ معتبر محسوب میشود با وجود تارنج
 پلنکیه جدید جنگ مرآتان نه بکار استقامت و پایداری حکومت یونان بخورد و
 مفید هیئت و آسایش فرنگستان است مذکور است که ده هزار لشکر یونانی صد هزار
 عسکر ایرانی را در مرآتان و تارنج بود کردند پس چرا حالا که یونان بیست هزار لشکر دارد و
 اسلامبول پورشش منیر و از آنجا نیکه در تمام مدارس فرنگ تواریخ و کتب یونان خیلی
 اهمیت پیدا کرده بدون شک یونان را از وضع حالیکه دارد بخوبی کج انداخته
 انبر از این اینکه دبرین و اربابان سیاست فرنگستان نوعی قلوبشان بسکلی باین

کتاب پیدا کرده پیش از حین حاج است و آزادی و حریت یونانیان را بیشتر از آنچه
نصود و نمایند اگر جوانان انگلیس کمتر متوجه این کتاب بشوند برای حکومتان باتری حاصل
نمیشود بلکه برای یونان بهتر است خلاصه برویم سرد روزنامه یومیته

روز دوشنبه چهاردهم

تا نماز تازه رخ نمود بعد از ظهر جناب ترکی کوبی صدر اعظم باز دید تشریف آوردند چون غیر تشریف
آورده بودند و من لباس مرا کنده بودم نتوانستم تا لباس می پوشم ایشان محل شتو شدند اما نشانها
کنندارده معاودت فرمودند شب من و همراهان در یک حمامخانه که ده مسیلی شمر است همان
میشتر که نایب اول سفارت بودیم اول بنا بود با راه آهن برویم چون گفتند با کالسکه ای
پیش از یک ساعت و ربع راه نیست انشب آن دانستم با کالسکه اسبی بروم که هم کردش
شده باشد و هم بتأمل تماشای در و دشت را بکنم ساعت سوار شده را ندیم دو ساعت
درست طول کشید تا رسیدیم به حمامخانه اینجا قصبه البیت موسوم به کفینیا که چندی قبل
دولت جبر من آنرا متصرف شده مدرسه و غیره بنا کرده بدین واسطه اهل قصبه تمام زبان
چرمن میدانند که هشت سال قبل در سفارت خانه انگلیس در طهران نایب اول بود شارژ
افر سفارت یونان شده دیر و زیاده اشش وارد شده بودند آنجا هم نیز غرض و مقصد
بودند در صبح و روزه با ایشان معرفی شده میسر رفتیم بعد از شام در اطاق بزرگی که وسط
باغ بود رفتیم سیگار کشیم چند نفر از اهل شهر هم اینجا برای شام آمده بودند صاحب حمامخانه گفت
پیانو زود مردان و زنان یونانی قضیه بدخیلی خوش گذشت تا نصف شب آنجا بودیم بعد
بوقوف گاه راه آهن رفته با کالسکه بخار شمر مراجعت کردیم و کالسکه های ایسی را خالی

جناب شیردو
تن با کار و

بشهر روانه نمودیم بستر فرون و طبعاً علی بیک خان و میرحسب انداز علی خان در همانجا ماندند که صبح
 بروند بر آنان یعنی با آنجا نیکه بیک قول ده هزار نفر یونانی صد هزار نفر ایرانی را معصوم کردند و بقول
 چهار صد نفر یونانی صد هزار نفر ایرانی را نابود کردند البته خالی از اغراق نیست خلاصه امروز
 و فیکه از انظار که بطرف کفیا می آمدیم جمعیت کثیری دیده شد جو قهوه و کارای باشته
 اطراف خود کل دیکاه فراوان گذاشته فکمه کنان و کف زنان از دبی که خارج شمس
 و سیرگاه است بر می گشتند بعد از پرسیدن معلوم شد امر و عید ترنیه بود و اهل
 شهر عید روز سه شنبه یا نزدیک آن گرفته بودند

و شب چون دیر بر گشتیم و کسالت راه هم کج کرده بود قدری دیر از خواب بیدار شدیم
 پس از آنرا بر جناب ترکیبونی صدر اعظم عکس خویش را بذریعه معیت پدربیک که یکی از اجزای
 پارلمنت است برای من فرستاده خواش بیک قطعه عکس مرا کرده بودند چون همراه مذکور
 و عده کردم از لندن بفرستم بعد از ظهر همراه با نیکه بر آنان رفته بودند خسته و کوفته و گرد و
 مر اجست کردند گفتند بجماعت رفتیم و بجماعت برگشتیم بجز کرد و غبار هیچ چیز دیگر ندیدیم
 آن تهیای خاک که مثل است بر اجساد یونانیان که در این جا معصوم شده اند و شب
 قبل در فالگیر که دهی است نزدیک بندیریس شام خوردیم هوای خنک خوبی داشت
 و چون فردا انشاء الله بطرف اسلامبول عازم می شوم خبر کردم شام در همانجا خانه فالگیر
 نماند جمعی هم موجود بودند از قبیل مسیتر با کار دشارد و افرو میستر و نایب اول
 سفارت و غیره ساعت هفت موعودین منسل من آمده با اتفاق ایشان بطرف
 فالگیر اندیم گفتیم بنده و آغروقی را فردا از شهر بخاطر مستقیم میزدیم از شبکی بود و بیا

خوش گذشت اتفاقاً در همانخانه دیگر نزدیک همانخانه مجلس سازند و از بود بعد از شام
با همانان و همراهان آنجا فرستیم شخصی کاچه میزد و دیگری پایا و خیلی باهنک و خوش مقام
زدند بعد از شام همانان وداع کرده رفتند بنیم رفتم بالا خانه که مشرف بر یا استغایم
روز چهارشنبه شام نهم شهر رمضان

ناظر چون ایام گذشته گذشت چند دقیقه از ظهر گذشته میسر با کار روز و جواسش
برای وداع آید بخار با هم صرف شد بعد از نهار قدری صحبت کرده ایشان رفتند
منم خوابیدم ساعت پنج سوار کالسکه شده بطرف بند بیرس روانه شدیم انظار کیه طشت
مشطالانده کوچه ای وسیع بهیچ خوب و همانخانه ای پاکبسته دارد اما بواسطه قلت
آب تمام معابر و گذرگاهها پر از گرد و خاک است کالسکه های دوا سبه و غرابه های
دودی و اسبی زیاد یافت میشود زنان زیبا روی و خوش اندام و مردان قناسب
مخلقه اند من حیث المجموع پنی های درشت و حج های کلفت دارند جانب خیلی کم میانه
یافت میشود اغلب قهوه خانها و تمام خیابانها با چراغ کا ز روشن میشوند روز دایرین
فصل که تابستان است هواش گرم است شبها خیلی ناز و ابل ملک تیز هوشت
و چالاکند اما خالی از خدعه و مکر نیستند این همانخانه که ما بنسندل کرده بودیم خوب
آما سفر میکنیم فصل تابستان می آیند بهتر است در دو میلی شهر در فالیر که هواش خنک
خوبی دارد و منزل کنند هوای انظار کیه بقدری برای ماکه بکرهای هندوستان عادت
داریم گرم بود که مافوق آن متصور نبود خلاصه ساعت پنج و ربع و اید بند شده رفتم
یکشتی اطرش سمس در ویش است ساعتی نیم میل و نیم الی ده میل حرکت میکند خیلی

پاکیزه و نفیس است تمام نیم گشت و تحت خوابا از محل فرزند است ساعت شش و ربع
 راه افتاد و دریا قدری متلاطم بود و باد مخالف سینه میوزید تا چندان صدمه نمیزد ساعت
 هشت و نیم خوابیدیم هوا خنک بود اما همراهان می گفتند از ترس اینکه باد آب
 داخل حجرات بشود و پخته های اطاق آنها را بپزد بودند باین جهت کرم بود تمام شب هوا برود

روز پنجشنبه هفدهم

امروز هوا بسیار خنک و تمام روز ابر بود و ساعت قبل از ظهر چند دقیقه باران آمد
 بعد ایستادیم ساعت بعد شروع باریدن نموده بین طور تا شام کاه میبارید و کاهی
 می ایستاد ساعت شش و ربع وارد تنگه وارد اشل شدیم اسم این تنگه از شهر وارد اشل
 مشق است که در ابتدای این تنگه واقع و بسیار خوش منظر است شهر در اشل قریب
 ده هزار نفر جمعیت دارد و دو هزار مسلمان و هشت هزار نفر ملل متفرقه شب خنک

بود رحمت روز جمعه هجدهم خوابیدیم

صبح بسیار سرد بود درجه میزان الهوا در اطاق شصت و شش و پروان شصت درجه بود
 مسافرین همه لباس کلفت پوشیدند و ساعت ظهر مانده سواد شهر اسلامبول ازدو
 پیداشد نیم ساعت بعد داخل بسفور شدیم نیم ساعت متجاوز گشتی در میان بسفور میرفت
 تا رسیدیم بلنکر که طرفین بسفور ملو بود از عمارات خوش منظر و ابنیه با صفا و ساجد
 حالیه میخواستیم بگویم هیچ جایی در دنیا این منظر نیکوی بسفور را ندارد یک ساعت ظهر مانده
 کشتی بلنکر که رسید و لنگر انداخت من و همراهان پیاده شده داخل قایق دودی شده
 بطرف اسکله رانیم از بندر تو بخانه داخل شده و قییم پرا نهار را در همانخانه نوشتم و متبل

و آنکس که صرف کردیم شهر اسلامبول دو خطه است یکی قدیم که اهل ملک استقبال میکنند
و دیگری جدید که پراینا منتهی تمام شهر و محال اسلامبول رودی کوه و تپه واقع شده
زمین کوچه با باشکوهی قلبیه مفروش است یکت که چه منتهی دیده نشد یا سراسیمه است
یا سربالا هوای شهر گرم بود سه ساعت از ظهر رفته رفته هوای دره که یکی از محال اسلامبول
و بالکشی و دودی و دو ساعت راه است در میان تخته موسوم ببل و یعنی خوش منظر
فرو د آدم هوای لطیف شکلی دارد تمام عمارات اینجا مشرف بدریا و خیلی باروج اند سفارتخانه
های خارجه در امتداد بسفود نیز هست که فضل تابستان از شهر اینجا سیاق می آید

روز شنبه نوزدهم شهر رمضان

تا بعد از ظهر تازه که قابل مذاکره باشد در پنج نمود سه ساعت از ظهر گذشته رفته بدین
کرد و منور که یکی از اعیان انگلیس و برای تعمیر آب و هوا اینجا آمده پس از قدری صحبت
رفته بدین جناب سر ویلیام ویت وزیر مختار و ولایت انگلیس مقیم اسلامبول آدم
با بنیه معمری اند خیل با کفایت و درایت صحبت های متفرقه زیاد در میان آمد از اینجا بانقا
ایشان فرستیم بدین جناب فحامت نصاب حاجی میرزا حسن خان معین الملک و وزیر
دولت حلیه ایران مذهب و خلق و ادیب بنظر آمدند با ایشان نیز صحبت های مختلفه زیاد شده
با اتفاق فرستیم بدین نواب حلیم پاشا که یکی از اعیان معتبر اسلامبول و پسر عم خود
مصر اند مراجعت از اینجا رفته منزل جناب منیر پاشای شیر الملک منزل نبودند کاغذ
نام خود را گذاشته رفته بدین جناب سر برتری ولف قائم مقام دولت فنیه انگلیس که
برای تصفیه کفست کوی مصر با اسلامبول آمده اند از اینجا منزل مراجعت شد میرزا اسمعیل خان

الهمار تاسف کرد که چرا بیرون رفته و حاضر نبود همراه من بیاید خدمت جناب معین الملک
زیرا که با پدرش ضحافا شای می گفت دوست است لهذا ساعت شب رفته معینی
جناب معین الملک نوشته توسط خودشان روانه کردم از قرار یک می گفت جناب معین الملک
از ملاقات من خورسند بودند خلاصه ساعت دوازده که نصف شب باشد خواهیم

روز شنبه بیستم

جناب معین الملک امروز بعد از ظهر و صده کرده بودند ملاقات تشریف پیاورند و دو
ساعت از ظهر گذشته بود اغوش شد با و تنزی و زیدین گرفته باران هم آمده خیلی
سرد شد در ساعت مهبود منظر بودم که تکرانی از جانب ایشان آمدنی بر اینکه هوای متقلب
دریا مانع است از آمدن و قرار بر روز دیگر مقرر شد ساعت چهار و نیم جناب سر ویلیام
ویت بیازید تشریف آوردند قدری با ایشان صحبت شد چون ساعت پنج برای حضرت
چای در منزل برد و بنور موعود بودیم تمام همراهان را برداشته آنجا رفتیم جناب
سر ویلیام ویت نیز آنجا تشریف آوردند پس از صرف چای و چغنه های مختلفه بمنزل
معاودت شد امشب جمعی موعود بودند ولی نیز لرد و بنور کسی نیامد بعضی بواسطه امور
اتفاقیه و برخی بواسطه انقلاب دریا تکراناً و کثرتاً معذرت خواسته بودند منم چون
شب قتل بود قبل از آنکه دعوت بکنیم ملتفت نشده بودم از خدا خواستم و امشب را
تسکین پذیرانیده بخواندن بعضی ادعیه جات شب را صبح کردم

روز دوشنبه بیست و یکم

از صبح هوا سخت باریدن گرفت و تا شام نه ایستاد چون امروز روز قتل حضرت امیرالمؤمنین

علی ابن ابیطالب علیه الصلوٰه و السلام است و دست بپس امری نیتوان زد و در منزل
مانده مشغول امور معموله و فرائض لازمه که متعلق به امام قتل است شدم
روز دوشنبه شب و دوم

نواب علیم پاشا باز دید تشریف آوردند چون حالم خوش نبود خواستید به بودم ایشان
قدری شسته سیکاری کشیده با همراهم صحبتی کرد و تشریف بردند
روز سه شنبه شب و سوم

امروز تکرانی از جانب سردالفر داندین مترجم و نایب اول سفارت انگلیس رسید که سه
ساعت از ظهر رفته با اتفاق ایشان قرار شده برویم ملاقات جناب جلالتاب کامل
پاشا صدر اعظم دولت بهتیه عثمانی بعد از صرف غذا اسوار قایق دودی شده رفتم شهر
تمام همراهم را فرستادم بهمانخانه میرزا اسمعیل خان ولیاقت علی خان را همراه داشته
رفتم سفارت خانه انگلیس که در پراواقع است از آنجا با اتفاق سردالفر داندین رفتم
به اسلامبول که شمر قدیم است قریب پنج میل مسافت داشت جناب صدر اعظم
در باب عالی که صدارتخانه است تشریف داشتند با ایشان صحبت کوناگون شد
از استیضاح و جواب پستکیمه چنانچه با سایر دروز را در میان میآمد اینجا هیچ سخن در میان نیامد
پس از قدری صحبت برخاسته رفتم تا شای مسجد ایا صوفیه که واقعا یکی از ابنیه نفیسه
قدیمه است کنبه بسیار بزرگی دارد قطر شش صد و پانزده پا است شانزده درب
آهنی و شانزده ستون سنگ بکار چرخه که پشت ستون سنگ سیا و پیش ستون
سنگ شیم است و در این با مال معبدی بودند در رم موسوم به معبد آفتاب که تا نین

از مسجد مذکور باین جا حاکم کردند و شمع بسیار طویل و قطور ظرفین محراب بود هر یک اقل از پنج شش صبع و بطول دو ذراع میشد گفتند هر یک از این پنج پیل میوزد بالای محراب شاه نشینی بود که اطرافش حجر طلا بود گفتند اینجا جایی است که سلطان عصر نماز میخواند و مانوین از پائین اقدام می کنند در محن مسجد حوضی بود از سنگ مرمر اطراف حوض را شیرهای متعددی کار گذاشته بودند برای وضو ساختن و غیره در حوض حجر بلبل بود که مانع باشد از اینکه مردم دست در میان حوض بپوشند چوب ارمنه طویلی در اطرافش کنبه بود ولی بطوریکه بایستی این بنای عالی را از روزه نگاهدارند نبود این مسجد را گشتائیک دوم در سال ۵۳۲ مسیح بنام احمیا صوفیای یعنی عقل مقدس ساخت در سال ۵۳۲ عیسوی جستان یونانی این جارا مسجد کردیکت تخته سنگ مرمر سحر جی اینجا بود گفتند این کهواره حضرت مسیح است شبهای رمضان قنادیل که اکب متشیل در این مسجد بقدری میفرزند که تا لی روز روشن میشود علاوه بر این مسجد شانزده مسجد بزرگ معتبر دیگر و صد و پنجاه مسجد متوسط و دویست مسجد کوچک در اسلامبول است که همه صاحب مناره و گنبد اند بعد از مسجد ایا صوفیه مسجد احمدیه از همه بزرگتر است احمد پاشا در سال ۱۰۲۷ هجری بنا کرد و شش مناره و گنبد بسیار بزرگی دارد که روی چهار ستون کنبه رازده اند هر مسجد مناره بلند و حوض مرمر پاکیزه و صحنی باندۀ خود دارد فی الواقع این اماکن متبرکه شهر اسلامبول است که بالطبع شک و خوش نظر است باشکوه و بارونی تر کرده اند عروس مجلس با خود همیشه دل میبرد علی الخصوص که پیرایه پرباستند خلاصه بعد از تماشای بسیار برگشته به جماعتی رفیق از آنجا سایه تر امان را برداشته منزل معاودت شد از طرف

عصر خباب معین الملک باز دید تشریف آورده بودند من منتهی گمانا ایشان را گذارد

مراجعت روز چهارشنبه بیت و چهارم کرده بودند

امروز جنابان سرهنگری و دلف و سمرالفر دانند پس دلزد و بغور بجزار موعود من بودند
بعد از نهار با ایشان از هر تبیل صحبت های مختلفه در میان آمد بیا رخوش گذشت از دیر و
کلیم بدت در گرفته نمیدانم سبب حبسیت کفتم بکفر طبیب حاذق بطلبند چون از

مقتل بواسطه درد کلویرون رفتم تازه که قابل تحریر باشد رخ نمود

روز پنجشنبه بیت و پنجم

بعد از نهار بطور کردش در قایق دودی مخصوص نشسته رفتم اسلامبول همراهان همه بودند
در حقیقت اگر شخص هر روز از این جا با اسلامبول برود و برگردد خسته نمیشود بلکه گردش مفصل

با صفائی است زیرا که کشتی تماش را از بچلوی غارات و باغات و تلال شجر سبز
باروح میگذرد و چنانچه اکثر ملازمین دولتی و ملکی و تجار اهل سیف و قلم در است و بسفود
سکونت دارند هر روز بانگشتی های دودی تجاری که متصل در آمد و شدند به شهر رفته

شام مراجعت می کنند طرفین بغور دو ساحل است یکی رودلی حصار نام دیگر آنا طولی
حصار چند جبهه از برای ساحل بین و چند کساحل بسیار مقررند برای کل عموم حلق مراجعت
از اسلامبول رفتم بدین نواب عالیه نازلی خانم که بطور بیلاق با اسلامبول تشریف آفریده

اندچای و سیگار آنجا صرف شد من بدل معاودت کردم

روز جمعه شنبه بیت و ششم

اعتقاد آل عثمان این است که شنبه که شنبه و هفتم این شب قدر است تمام شهر

و محلات را چرخان می کنند و جشنی تمام میگیرند گفتنی هستی حاضر گردند برویم شهر تا شام
 کنیم لرد و بنور زوجه و دخترش نیز همراه آمدند و بین راه رفتم خانه جناب علمی پاشا نوّه
 نواد پاشای صدر اعظم مرحوم چای آنجا صرف شد لرد و بنور از این جا منزل مراجعت کرد
 زوجه و دخترش با من آمدند شام را در دهانه هتل و انگلتره صرف نموده بعد از شام
 رفتم مسجد ایاضوفیه قریب ده هزار نفر جمعیت بنماز جاعت مشغول بودند رفتم بالا خانه قدر
 نشستم بالای کسبند مسجد را با چراغ نوشته بودند قیل شفاعت یا محمد روی کسبند مسجد
 دیگر الاعمال بالقیات در کسبند دیگر لیلیه القدر همین قسم آیات روی کسبند مسجدی با
 چراغ مزین کرده بودند جمعیت کثیری از زن و مرد بزرگ و کوچک و وضع و شریف غنی
 و فقیر مسلمان و فرنگی یهودی و ارمنی سواره و پیاده در کوچه و بزرگ و مسجد و بازار پر
 بودند خیلی تماشا داشت نصف شب بمنزل مراجعت کرده خوابیدم

رُوزِ شنبه مثبت و بهفتم

چون دیشب دیر بود بیوک دره رفتم و همین همان خانه اسلامبول خوابیدم قبل از
 نماز بعضی امور لازم مشغول شدم طرف عصر از اسلامبول حرکت کرده رفتم بیوک دره
 برای تقبیر لباس چونکه اشب خانه جناب فحامت نصاب سرد و لیام بیت
 سفیر کبیر دولت انگلیس همان هستم وقتی که خواستم بقایق بنشینم جناب سرختری لوف
 را ملاقات کردم ایشان با من بجهای گردند تا طراپیه که من ندل ایشان آنجا است
 در این جا جناب مغزی البیه پیاده شدند و من رفتم بیوک دره لباس رسمی پوشیده
 رفتم تمام سفرای خارجی یعنی سفیر کبیر دولت علیه ایران و فرانسه و یونان و روسی دنیا

تیز مو خود بودند سفیر دولت منسه بواسطه خلالت مزاج علیحضرت امیر الطور الملک
نیامده بودند سفیر ایران تمثال بی مثال علیحضرت اقدس پادشاه ایران را که مکمل
بالماس بود بینه زده بودند بسیار خوب تمثالی بود خلاصه شام خوبی صرف شده
بمنزل روز یکشنبه شب هفتم معاودت شد

امروز هوا بر شده قدری بارید و ایستاد بعد از ظهر هوا صاف و خنک شد سه
ساعت از ظهر گذشته رفتم بمنزل جناب سردیلم ویت خودشان بواسطه کسالت
مزاج خوابیده بودند بازوجه و صبیحه ایشان صحبت مفصلی بعد برگشته رفتم بمنزل لرود
امروز عصر آنجا بجای موعود بودیم جمعی دیگر هم از قبیل جناب معین الملک و سفیر یونان
و غیره بودند دختر لرود و نور قدری کمانچه نواخته مستمعین را خطی وافر دست دادند
غروب آمد من منزل شب را چون لیالی گذشته بسر بردم
روز دوشنبه شب و نهم

امروز هم هوا مثل دیروز عصر صاف بود چون مزاج هم هنوز بطوریکه باید و شاید ایستام
نیافته طیب آمده نسوخته دوائی دادیم بر و ندشهر بیاورند اسب سفرای خارج بمنزل
من هماتند و حقیقت این ضیافت و لیمه شکر گذاری خداوند ببارک و تعالی است
که عمری عنایت نمود و جشن پنجاه سال سلطنت علیحضرت قدر قدرت ملکه معظمه
پادشاه انگلستان و قصر هندوستان را دیده منیت نامیم و با تمام دولت
خواهان این سلطنت غلی مبارکبادی بکجه الله همه باین فیض علیا و نعمت کبری رسیدیم
ساعت شش شب زوج و صبیحه جناب سردیلم ویت آمدند و از جانب

سر و پیام ویت عذر خواهی کرد که بواسطه بعضی امولازمه نتوانستند بیایند بعد ساری
 یکی بعد دیگری از قبیل سفیر کبیر دولت علیه ایران و سفیر یونان بازو جوشان و غیر امکا
 و زوجه شان و میترفن و سر آفر و آندیس و لر و نور و غیره تشریف آوردند بعد از
 شام من خطبه بنام علی حضرت اقدس ملکه معظمه و امته ملکتا و شوکتها خواند بلامتی وجود
 مبارک علی حضرت ایشان و تبرکات پیاپی سال سلطنت همه آشنایان بعد میترفن نایب
 و مستمداول سفارت بنیه انگلیس نعل غرافی کردند و بنی و و التواهی حضرت اقدس علی حضور
 بر نور نظام الملک آصف جاه مظلله العالی و تمجید از خدمات و الدروع و خود من
 و بنی استی حضرت اعلی حضور بر نور مظلله اعلی نوشیده از سر میز برخاستند
 و رفتند بالا خانه پس از دو سه دقیقه تا تل پائین آمده در صحن همانخانه رقص محضری کرد مجلس
 برخاسته شد بجهت نهایت خوش گذشت پس از تشریف بردن ایشان منم
 بخواب گاه روز سه شنبه سلخ رفته خوابیدم

تا عصر از منزل بیرون رفتم قبل از ظهر میتر وکیل معتمد وزارت اعظم از جانب جناب
 جلالتاب کامل پاشای صدر اعظم آمده عذر خواهی کرد که جناب معظمه بواسطه بعد نماز
 و عیالات مزاج نتوانستند خودشان بیایند با معزنی الیه تدری صحبت شد سر نماز رفتم
 بعد از نماز چند دقیقه چرت زدم طرف عصر با اتفاق تمام همراهان فرستیم اسلامبول
 چونکه فردا عید ظراست و این جا این عید را خیلی خوب می گیرند و اعظم و اهل اعیان
 میدانند شب را در همان همانخانه که همیشه میسر رفتم بسر بردم
 روز چهارشنبه غره شهر شوال

صبح که از خواب برخاستم حسب الرسم همراهان آمده ادای نذر کردند با فردا فرد
 آنها عید مبارکی شد و شب چون شب بیست و نهم بلکه بیست و نهم شهر را آیین بته
 و چراغان کرده جهازات را با اعلام و بر قهای متلون اللون زینت کرده بودند علیحضرت
 اقدس سلطان رسم است نماز عید را در مسجدی که خودشان بنا کرده اند خوانده و تالیف
 میرند عبارت دولتی بر بند سلطنت متکون میشوند بعد تمام عیدان و اشراف و اشراف
 ملکت نظامی و قلمی بجنور رفته دست علیحضرت ایشان را بوسیده بیرون میآیند
 و علیحضرت سلطان بغر خور حال هر یک نوازشات خسروانه مبذول میدادند و کتی
 خیلی قابل تماشا است امروز هم سیندر چون سایر آیام بسر بردم شب بعد از شام
 رفتم باغ حامه که تپه باش دنیا مند و نوزیکان میزدند جمعیت کثیری از زن و مرد جمع
 شده بودند آنجا قدری نشسته بستی خورده بمنزل معاودت شد

روز پانزدهم دوم شهر شوال

امروز حاله چندان خوش نبود از منزل بیرون رفتم بعضی نوشته جات لازمه نوشته
 روانه هندوستان کردم هوای این جانبست به بیوک دره که مرتب پشته زیاده
 دارد چیزی که قابل تحریر باشد روی غذا مردم چون دیروز مشغول دید و بازدید
 هستند تمام اطفال البسه کوناگون و قمیسه بوقلمون پوشیده دهنه دهنه از این جا
 به آنجا میروند این جار رسم است تا سه روز این عید را میگیرند
 روز جمعه استیم

صبح که از خواب بیدار شدم بتوسط لود و نور رفته از جانب سفارت به تکلیس رسید

که علیحضرت اقدس بهایون سلطان اعظم یکجا عت و نیم از نظر گذشته را معین کرده اند و
 عمارت سلاطین حدیثان مشرف شوم قریب ظهر سراسر آفرود ساندین مبرجم و نایب اول
 سفارت نکلیس آمده با اتفاق ایشان فیتیم حضور وقتیکه نزد یکت عمارت رسیدیم
 علیحضرت بهایون مسجیدیه که سه سال قبل حکیم خودشان بنا شده برای نماز تشریف
 میبردند من نیز در بالاخانه که محاذی مسجد بود توقف کردم از نماز فارغ شدند ظهرهای
 جمعه بلا استثناء در همین مسجد بنماز تشریف میسپردند و در چنین روزی تمام صاحبمنصبان
 بحری و بری بالباسهای رسمی در رکاب سعادت حاضر میشوند خلاصه طرفین راه سرباز با
 صف کشیده علیحضرت سلطان از میان آنحد در کالسه دو استیقه قریب مسجد تمام
 عسکر بصدای بلند سه دفعه بپوشیده موزیک سلام زدند و دم پله کان مسجد علیحضرت سلطان
 از در شکاف فرو داده داخل شدند بعضی از ارکان نیز درون مسجد فرستند صاحبمنصبان
 نظامی که اغلب آپلیت و نشان داشتند بیرون مسجد در کمال نظم و ترتیب ایستادند ازین
 جمعیت کثیر صد از اصدای بیرون نمی آمد بعد از فراغت از نماز حسب معمول قشونی را که خلعه
 شهباز استند از بحری و بری سواره و پیاده سان دیدند درینیکه قشون از جلوی گذشتند و درینیکه
 به آهنگ خوشی می نواختند پس از سان پائین آمده در در شکاف دو استیقه نشسته خودشان را اندر
 بطرف عمارت افواج ترک خوش اندام و خوش لباس سواره نظام مثل لباس
 قزاقهای روس بود و بر پهلایانی اسب های یک رنگ و یک اندازه داشت
 خلاصه همه مار دقیقه پس از تشریف بردن علیحضرت سلطان نایب اجدادی از
 جانب سنی ابجانب بهایونی آمده اطلاع داد که برویم فیتیم میرزا اسمعیل خان و لیا علیخان

همراه بودند و مله کان خواجه باشی که مرد همسایه چرده بود جلو آمده تعارف کرده چمت
 نمود عرض کرد که فلانکس حاضر است و فتنکه داخل عمارت شدیم نیز پاشای شیر الملک
 ای شکت آقاسی باشی جلو آمده فرستیم با طاق مخصوص چند دقیقه تا مل کرده فرستیم
 بحضور مبارک اعلیحضرت سلطان لباس سیاه ساده در پیشیری بیکر و پالتوی بدوش
 انداخته بودند و قشیکه داخل شدیم ایستاده بودند بعد نشستیم سیکارنی با دست مبارک
 مرحمت فرمودند صحبت های متفرق در میان آمدن عرض کردم چون در این ملک علم و
 به ترقی است استدعا دارم بعضی از مدارس را ببینم فرمودند بسیار خوب پس از
 کشیدن سیکار و صحبت های شیرین و آبدار که قریب یک ساعت طول کشید مرخص شدم
 و ضمن صحبت فرمودند باید ملاقات ثانوی سینر بشود عرض کردم هر وقت بایشا
 ملو کانه با حضار این بنده صادر شود با جان و دل حاضر مخلصه تمام اطفا قنارین
 بود با سباب نفیسه از قبیل میز و کرسی و ساعت چل چراغ و دیوار کوب و کلدان
 و غیره پله کانه است و نه تنها همه از سنک مرمر بود فرش اطفا قنار کالی لباس عجالت
 خلوت مانوت ساده سیاه بود و فتنکه بیرون آدم اعلیحضرت سلطان ستمعل حتی
 پاشای نایب اجدوان را که مدیر جازات دولت عثمانی است مقرر فرمودند نزد من
 بماند برای هدایت تماشای عمارات و اماکن تبرکه و غیره چون امروز جائی نخواستیم
 بروم گفتم فردا بیایند بیوک دره من از حضور سلطان که بیرون آدم فرستیم
 همه تخانه چای خورده بعد بلا فاصله شتافتم بطرف بیوک دره و برای تغیر لباس
 زیرا که امشب در خانه جناب سردیلم ویت مجلس باله برای تبریک جشن پنجاهم

سال سلطنت علیا حضرت ملکه معظمه دایم شگفتا داده میشود بعد از شام فرقه همراهان همه بودند تمام در دیوار اچراخان کرده آتش بازی رنگارنگی بالای تلی که مشرف به سفارت بود چیده بودند قریب شصت مقصد نفران زن و مرد مسلمان و فرنگی ترک و عجم غریب و بومی بالبدنه نفیس و نشاءهای مختلف خنده کنان و گفت و نمان در وجد و سماع ایستاده و نشسته متحرک و ساکن مشغول صحبت و عشرت بودند بسیار خوب مجلسی بود اهل مجلس یکدیگر کز تنبیت و مبارکباد می گفتند ساعت دوازده پیچ خبر کرد انواع اقسام استریه و اخذیه و فواکه و حلویات بر سر میزهای متعدد چیده بودند تا یک ساعت از نصف شب گذشته مجلس گرم بود بعد کم کم موعودین فرستادند منتهی منزل مرجهت کرده روز شنبه چهارم خوابیدم

امروز فراجم چندان سالم نبود انسب چنان دانستم منزل بمانم هوا خنک است اما میکوبند شهر گرم است بعد از ظهر اشعیل حقی پاشا آمده بودند بر دیم بعضی جاها را تماشا کنیم چون حالم خوب نبود قرار بر روز دوشنبه که پس فردا باشد داده شد روز یکشنبه پنجم شهر شوال

کسالت دیروز تا ظهرا تفریحی بود از ظهر تا نظرف حالم بهتر شد شب را منتهی خواب میرزا محسن خان معین الملک سفیر کبیر دولت علیه ایران موعود دهم بعد از مغرب اگشتی آوردند فرقه خانه ایشان کنار غلیجی موسوم به استینا در امتداد بنفوس قیامت بسیار جای با منفائی است تمام سفرای خارجیه باستثنای سفیر کبیر دولت علیه انگلیس که علیل بود حضور داشتند سفیر ایران خانه آراسته و اسبابی متعجب و پیرز

دارند بعد از صرف شام که واقعا بسیار خوب بود و مرکب بود از اغذیه فرنگی و ترک
و ایرانی بالاخانه رفته مشغول صحبت و تماشای پرده های روغنی و آبی که اغلبشان کار استادان
ماهر فرنگ بود شدیم نصف شب سوپه که عبارت از آش پخته و حلوبات و میوه جا
حاضر کرده بودند قدری صرف شد مجلس به هم خورد و منزل آمده خوابیدم

روز دوشنبه ششم

دیروز از جانب علیحضرت سلطان حکمی نفاذ یافته بود که خزانه را که مخزن آلات جواهر است
قدیمه و غنیمه است باز نموده من بروم تماشا کنم و وساعت قبل از ظهر بقایق نشسته
راه افتادیم لرد دنور و صبیح شمس فریونان بازوجه اش و همه همراهان من همراه بودند
از پهلوی عمارت دلمه باغچه گذشتیم آتیمه حلی پاشا در اینجا منظر بودند با ملحق شده به خط
مستقیم رفتیم همانجا که در پر اواق است برای عسار پس از صرف غذا از میان کوچه
های هر از ویر و سه بالا که طرفین دکالین مرغوب خوب داشت گذشتیم قریب نیم ساعت
طول کشید تا رسیدیم بخانه اینجا عمارتی بوده از عمارات دولتی موسوم بعرض اداسی حال
بواسطه استحکامی که دارد مخزن کرده اند داخل خانه که شدیم در وسط تخت طلایی
بود مکلل پیر آبدار و زرد و یواقیت بی شمار گفتند تخت شاه آتیمه سلطان ایر است
که در سال ۱۵۱۴ عیسوی دولت عثمانی بعد از آنکه ایرانی را مغلوب خود این تخت را به تصرف
و آورده چهار باب و داشت پشته میروارید و دوزی روی آن عساده بودند و قفسه ظروف
جواهر نشان و آلات داد و ات حرب و کمرزهای مرصع و حقیقه های طلای جواهر نشان
و کلاه خود و قلان او و قوطیه ها و تنگهای متعدد و همه مرصع و مکلل بجواهر زیاد دیده است

در یک طرف شمال سلطان عبدالعزیز خان را از چدن مجسم و پاکیزه رنجیده بودند که
 های قدیم طلا و نقره و مس که همه در ظروف جداگانه پشت آینه های بلور چیده بودند
 زیاد دیده شد شمع های مرجان و لیشم و یاقوت و پارچه های زنار و دوزی ظروف چاک
 خوری مرصع و غیره در قفسه دیگر پخش داده بودند چندین ساعت وقت لازم دارد که
 شخص بتواند یک یک همه را ببیند طرف راست مدخل پله پیچور و میر و بالاخانه این جا
 مخزن نقاشی های صدف نشان و مرصع وزره و کلاه خود طلا و دوستانه مرصع و کلاه های
 چینی خیلی قدیم که هر یک بقدر خمره ایست پشت ساعت طلایی روی فیله از
 فولاد دیده شد گفتند در سال ۱۲۳۸ هجری از سلطان مراد بغدادی گرفته شده
 طرف دست چپ بالاخانه قفسه های متعدد بود که صورت سلاطین قدیم روم را
 با بمان لباس و جعبه و جواهری که داشتند جای داده اند همه عمامه های سفید
 بزرگ بر سر بسته بودند قفسه اول صورت سلطان سلیم بود لباس زنار و دوزی
 بلند و بر و خنجر مرصعی بکر زده بود و بعد از آن سلطان یازید خان ثانی و سلطان محمد خان
 ثانی و سلطان سلیمان خان اول با جعبه بلند مرصع و سلطان سلیم خان ثانی با خنجر
 مرصع و سلطان احمد خان اول با لباس جواهر و دوز و قش علی هذا روی جعبه سلیمان خان
 ثانی و دوز و در طرفین و یک یاقوت در وسط بود که هر یک از تخم کبوتر درشت تر بود
 لباس سلطان محمود خان ثانی شبیه بود لباس فرنگیان از اینها که روشدیم قفسه های
 دیگر بود که ساعتی بزرگ نبود و درونش با و سپهر های طلا و قشک با و طباخچه های
 و هر نشان را پشت آینه ها چیده بودند جای دیگر جعبه بزرگ زنانه جواهر نشان و تسک

آنجوری مرض و سرچقن های کمر بای چو اسر نشان فاشتمای صدف آقا بهای موضع
 دست چقن های مکمل بجای اهرات کونا کون آلات فراموش خانه از طلا اسبابهای
 علاج و طروف حسنی و قهوه خوری موضع خیلی نفیس و پاکیزه دیده شد بعد از تماشای
 زیاد رفتیم بکتابخانه که در جنب خزینه و قسمت صد هزار کتاب عربی و ترکی و فارسی
 همه را بترقیب پشت قفسه های بلور چیده بودند یک کتاب خطی دیده شد موسوم به سته عطار
 که مثل بود بر شایانه و بسلی نامه و یوسف زلیخا و غیره حجم کتاب سته ها یکت اصبع
 نیم طولش شش اصبع و عرضش چهار اصبع بود اما درش تقریباً شش از نسبت طول بنظر آمد
 از آنجا بیرون آمده رفتیم به نیکی کو شک که مشرف به بحر و لنگرگاه است بسیار خوش منظر
 و با صفا و در چقن های بلند که هر یک دو ذرع طول داشت و همه از کمرهای مرصع بود
 آوردند قدری کشیدیم بعد شربت و قهوه آوردند چون جای با صفائی بود قدری نشسته
 پس از نیم ساعت رفتیم بتماشای عمارت سلطان مراد چهارم تمام در و بختام
 و صدف کاری بود کسب و شک کاشی کاری روی تالار وسط زده بود و داخلش همه
 آیات قرآن مجید بود تمام ستونها از سنگ مرمر بالای داخل بخله جلی نوشته بودند با
 بدولت همیشه این درگاه بجای استمدوان لا اله الا الله بعد بیرون آمده از پهلوی
 مسجدی که موصوف است بمسجد سعادت رفتیم درش مقفل بود گفتند کلیدش نزد شخص
 سلطان باید باشد زیرا که عرقه حضرت پیغمبر خاتم النبیین علیه آلاف التحية والثناء در این
 مسجد است سالی یکده روز یا نزدیک به یک شهر رمضان در این مسجد باز می کنند
 علی حضرت سلطان آنروز را این جا نماز می کند از بیرون مسجد خیلی با صفا بود و دیوارها را

بسیار به همانخانه مراجعت شد قدری نشسته و جای خورده بطرف بیو که ره راه افتادیم
 یعنی با کالسه تا اسکله آمدیم از آنجا بکشتی نشستیم عمارت دلمه باغچه کنار دریا و سر راه آن
 میل کردیم آنجا را تا شاکم کشتی را لب دریا برده پیاده شدیم این عمارت بنای
 سلطان عبدالحمید خان است که واقعا نمونه ایست از بهشت اولایا بسیار بزرگست
 نتوانستیم بیش از ربع آن را تماشا کنیم ثانیاً بقدری پول در این عمارت خرج شده که
 بهتر از این حالا ممکن نیست در اسلامبول عمارتی بنا کنند بعد از آنکه زلزله های مرم
 چند بار رفتیم داخل تالار بزرگی پرده های بزرگ روغنی در اطراف نصب کرده بودند
 تمام اطراف را از سخته های رنگین فرش کرده اند در وسط اطاق برای اینکه پانفر و قاقا
 بعضی سته چارک کسرتده اند که روی آن راه بروند پرده روغنی بسیار علانی دیده
 شد صورت اهل مصر را کشیده اند در صحنی که راه افتاده اند زیارت که بروند خیلی
 خوب کشیده بودند و هم بالنسبه پرده بزرگی بود تقریباً شش ذرع در چهار ذرع میشد
 از این قبیل اطاقها متعدد دیده شد بعد رفتیم مرتبه دوم طرفین پله کان مجرور بود و بالای
 پله غلام گردش مانتدی بود که ستونهای بزرگ سنگ سماق داشت قتما الیه
 این مرتبه تمام بود تا ما از سنگ مرمر شفاف روشن مثل آینه میدرخشید کلدان
 بزرگی بطول یکذرع و نیم یکپارچه از سنگ شیم دیده شد بسیار چیزها در و پاکیزه بود از
 آنجا پائین رفته داخل کالری شدیم دالان طویل مسقفی بود که طرفین آن پرده های نخی
 و ابی و دور نماهای ساده و رنگین همه کار استادان ماهر و نقاشان قابل بود
 دیدن هر یک نیم ساعت وقت لازم از طرف دیگر کالری بالا رفته داخل تالار

بسیار بزرگی که شانزده ستون سناق داشت شدیم یعنی در چهار موضع چنان
ستون جنب یکدیگر بود و کسب بسیار بزرگی روی پهنای منزه سقف زده بودند از وسط
کسبند چهل چراغ عظیمی که بنظر سیصد لاله میخورد و آنچه بود از این جادوگر بجای دیگر
رفتیم زیرا که وقت نبود و خسته هم شده بودم پائین آمده سوار گشتی شده بطرف منزل ابرام
روز شنبه ششم

امروز بواسطه نقاست مزاج از منزل بیرون رفتیم و چون چار بطرف هندوستان
حازم است بیشتر وقت را مصروف خطوط لازمه کردم و هوشنگست اسمعیل خلی پاشای
نایب اجدان آمده بود و ند برویم بعضی جاها را تماشا کنیم ولی کسالت مانع شد تازه دینی
روز چهارشنبه ششم

امروز هم مثل دیروز بسر رفت تازه که قابل نکار کش باشد رخ نمود

روز پنجشنبه ششم

بنا بود بروم اسلامبول ولی نقاست مزاج که از پیروز باقی بود زیاد شده مانع از رفتن
شد بعضی از اعیان اجازات حاصل نموده شهر فرستند که فردا بر وند بتاشای کوچه
علیهضرت سلطان که چگونه مسجد شریفی است قابل زیارت و تماشا است

روز جمعه دهم

طرف عصر چند نفر از آشنایان اسلامبول باز دیدار کرده قدری با هم صحبت شد
بعد از رفتن ایشان رفتم منزل لر و دو نور ساعتی هم با مشارالیه و زوجه شان صحبت کرده
منزل روز شنبه شانزدهم جهت

امروز بنا بود برویم بحجزیره پرنیکسپو که اعظم و باشکوه تر از سه جزیره دیگر ایل پرنس است
 دو سه فرسخی اسلامبول چهار جزیره است مونسوم به ایل دو پرنس چون بسیار هوای سفوح
 خشکی دارد مردم برای تفریح در این جزایر میروند من و همراهمان هم سه ساعت از روز
 بالا آمده بکشتی نشسته راه افتادیم لرد دنور در کشتی دیگر رفت که بعضی از موعودین را
 همراه بردارد منم با همراهمان خود در قایق نشسته بعضی از همانان که بمحمد جناب معین
 الملک و میرزا جواد خان مستشار و دختران الیچی ملچوم و غیره بودند برداشته راه فلانیم
 تا زمانیکه از سفور خارج نشده بودیم دریا صاف و کشتی بی حرکت اما وقتی که در جزایر رسیدیم
 هوا طوفانی شده کشتی را بتلاطم انداخت و متصل آب از کف کشتی داخل شده
 از طرف دیگر بیرون میرفت و لطافات آب بسر و صورت و لباس میرفت اکثر همراهمان
 و ائمه برداشت که مبادا کار از وضو کند نشسته بغسل برسند اما آنقدر که ساعت الظهر
 گذشته بسلامت جزیره مذکور رسید سوار کالسکه شده تا آن طرف جزیره که قریب دو
 میل راه بود میزنهار را در دامن کوه کنار دریا که جای خلوت باصفائی بود چیده بودند
 از پائین تا بالای کوه ملو است از کالج بسیار با صفا و خوشنما اگر چه حرکت کشتی و تلاطم
 دریا باعث اوقات تلخی شده بود اما بجهت تلاقی آن درآمد بعد از نهار حضرات بعضی سوا
 الاغ و برخی در کالسکه نشسته رفتند بالای کوه من چون خسته بودم رفتم بمیانخانه که نزدیک
 اسکله بود آنقدری دراز کشیدم بعد از یک ساعت حضرات آمدند آب بنج و چای و غیره ضرر
 شد مجلس رض نیزه رکال آراستگی و پاکیزگی فراهم آوردند زن و مرد رض خوبی کردند و بعد
 از آن من همه خوش گذشت تا مغرب آنجا بودیم بعد برخواستیم طرف منزل معاود

رسیده فرستم

کردیم در حین مرجهت در مثل کف دست صاف و متاب صفحہ در بار مثل بکت
سختہ نقرہ خام کرده بود زمان ^{تقین} سه ساعت و نیم طول کشید حین بر کشتن دو ساعت
آمدیم چون حسیله خسته بودم بعد از شام زود خوابیدم

روز یکشنبه دوازدهم

زبان شرفیابی حضور محظور علیحضرت سلطان جلالتہ ملکہ فرمود قبل از رفتن از اسلامبول
دفعہ ثانی نیز ملاقات بشود چون دوسه روز دیگر میخواہم بروم رقعہ بجانب نیرپاشی
ایشیک آقاسی باشی نوشته اطلاع دادم کہ عنقریب مرض خواہم شد تا غروب
جوابی نیامد امروز را ہم چون آیام گذشته بسر بردم یعنی از منزل بیرون رفته بخاندان
کتب و صحبت با بھراہان و نوشتن بعضی نوشته جات روز را شام کردم

روز دوشنبہ سیزدهم

امروز ہم کمانی السابق بسر بردم طرف عصر از جانب جناب فیرپاشا پیغام آمد کہ ایحضرت
سلطان میخواہند مطلع شوند کہ چہ روز از اسلامبول حرکت خواہید کرد چون شب ^{آئینہ}
قرار داده بودم و اقامت در اسلامبول ہم ہمیش از این اسباب کسالت شد
بود جواب دادم روز شنبہ بواہدت کرم شدہ تازہ کہ قابل باشد روی نداد

روز تہ شنبہ چہاردهم

حالتی نداستم در منزل بسر بردم عصر سوار کالسکہ شدہ رفتم برای کردش شب
چند نفر از دوستان منزل آمدہ شام با ایشان صرف شد

روز چہار شنبہ پانزدهم

امروز بعضی از بزرگان رفته بودند که روش بعد از مرجهت گفتند قریب هفتاد نفر که منزل
داریم چشمه است بسیار با صفا و نیل خوش هوا اشجار مشجر و گلها می متظر زیاد دارد و قنوه
خانه بزرگ پاکیزه نیز ساخته اند بزبان ترکی خونکار سوی می نامندش یعنی چشمه سلطان از
بس از طراوت و خضارت آنجا تعریف و تجید کردند میل کردم بروم به بیم گفتند روز
جمعه نسبت به ایرایام بهتر است زیرا که موزیکان نیز تندر جمع گیری از اسلامبول و محل
و خوش برون و دوشام آنجا بسر سیر مذ خلاصه که ما شدت یافته نیستیم تا روز از منزل
بیرون بروم روز شنبه قرار شد از اسلامبول حرکت کنیم و بهم زمان علیحضرت
سلطان خواستش کرده بودم بعضی از مدارس را به بیم لند انکارانی به اسمعیل حقی پاشا کردم
که فردا در هفتاد و اسلامبول منتظر من باشند برویم بدین مدارس

روز پشمینه شانزدهم

یک ساعت نظرم مانده بکشتی نشسته روانه شهر شدیم بعد از نماز گفتیم چند کالسکه حاضر کنند
برای رفتن به مدارس در این ضمن خبر رسید که بواسطه ایام که ما تمام مدارس بند و طلاب
تعطیل دارند از این جایاس حاصل شده باز به یوکره معاودت کردم شب قه
از جانب سفارت کبری انگلیس آمد که علیحضرت سلطان فردا که روز جمعه است
تعیین نموده اند در عمارت سلاطین شرفیابی حاصل کرده مرض شومختم بیرون است این
اجازت را قبول نمودم شب چند نفر از دوستان با من شام خوردند بعد از غذا صحبتی
با ایشان کرده

روز جمعیه هفدهم

صبح رفته از جانب سفارت کبری انگلیس آمد که مزاج مبارک علیحضرت سلطان

فی الجمله متکثر شده نمی توانست بیرون تشریف بیاورند بدین جهت امر و فرمایانی حاصل
 نمیشود و از آنجا نیکه غم جزم کرده بودم فردا از اسلامبول حرکت کنم به پیغام اجازت حاصل
 نمودم طرف عصر رفتم خونکار سوی فی الحقیقه جای مطبوعیت بالای کوه چشمه است
 آبش بسیار زلال خنک و گوارا بواسطه لوله های متعدد آب از آنجا داخل شکم اردکهای
 چند که از کچ و سار و ج ریخته اند شده از دهن آنها آب سبید میریزد و در عرض طوطی که در مژه
 پائین ساخته اند جمعیت کثیری از زن و مرد بزرگ و کوچک آنجا جمع شده بودند من دیر
 رفتم ساز تمام شده بود و وزیر مختار دولت روس نیز آنجا بودند تا مغرب مانده من ندل
 معاودت کردم چون نسردا اسلامبول را وداع میکنم و خواهم بمشیر میل کردم چند
 ستری در باب وضع حالیه و پلنیک ملکی اسلامبول بنویسم و چون آغاز برنامه بنام مالک
 الملک است ابتدای شرح حالت هر ملک بهم منسوبست بنام سلطان آن ملک که قلم
 مقام مالک الملک است بشود علیحضرت سلطان عبد المجید پاشا سلطان حالیه
 در سال ۱۲۹۲ هجری از کتم عدم بعرضه شود قدم بمحسا دند چنانچه مشهور است تا آغاز طوفان
 آمار رُشد و مردانگی و آفت و فرزانی آنچه شان هویدا بودی بالای سرش
 زهوشمندی یتافت ستاره بلندی در سال ۱۲۹۳ سلطان مراد برادرشان از
 سلطنت مخلع گشته علیحضرت ایشان پای بر مسند عز و وقار گذاشتند از ابتدای
 سلطنت بار عایا و برابا که گریه می کنند مختلف الذوب و متعادت المشرب
 نوعی سلوک و رفتار کرده اند که فریاد احدی بیرون نیامده بستر مرغان خوش بکان
 و بیسج کس ظلمی و سنی وارد نیامده جز از غمزه محجوبان اهل ملک انام و ذکور امضای

خواتین بشاق می بندند که در حقیقت ملکی است بسیار نازک بینی تا چانه را می پوشانند و کبری
 چندان میان نشان رسم نیست بلی خوب رویان کشا دور و با باشند جمعیت اسلامبول و تلویح
 آن که نصف شان عیسوی اند قریب یک میان است دولت عثمانی صد و پنجاهشتی
 دارد و هفده آهین پوشش باقی تجارتی مایات ملک چهارده میان لیره نگلیس است
 شهر بسیار خوش منظر و با صفا واقع شده در حقیقت چشم انداز اسلامبول مستغنی از شرح و بیات
 علاوه بر اینکه دست قدرت شامل حال اسلامبول شده دارای المینه پاکیزه و عمارات نظیفه
 و مسجد ایا صوفیه است که همه از زیر دست استمدان ما هر برآمده مثل همان تاج محلی است
 که ما در هندوستان داریم میگویند کار دیو است والا آدم چه طور باین خوبی میتواند بنا
 میخوابیم بگویم از حیثیت هنر و استادی هنرمندان قدیم هر اقلیتوم مثل هندیان بودند که گریه
 جدید را باینها میقدیم بسخیم ثبات و استواری ملت کالشمس فی وسط السماء ظاهر
 و هویدا میکرد و امروز که این المینه و مساجد روبرو و ال و اندام اند دست بهیچ بنائی
 که فی الحقیقه مستحکم و پاکیزه باشد نمینزند بجهت اینکه اعتقاد عموم ملت این است برای
 که ما بسازیم برای انسال و اخفا دمان یا برای کفار بلا خطه اینکه مباد امثال پس فردا این
 ملک کیر دیگری بیاید امروز صنعت و هنر در میان ملتی که بالطبع صنعتگر و هنرمند عاقل و
 باطل گشته خلاصه این مسئله تا این زمان بر من محقق نشده بود که بعد از جنگ پلونا که در سال
 ۱۸۷۸ عیسوی روی داد قراقای روسی حتی تا صحن مسجد ایا صوفیه آمدند و عجب موقع
 بود رسیدن جهازات نگلیس از طرف خلیج بسیکا عسکر روس در ابوالجیمی اسکوف
 که سرداری بود جاه طلب و او را سر باز مثل بت می پرستید تمام استحکامات ترک

با خاک بجان کردند الا ان اسلامبول که آرزوی هر یک از اهل روس است بقصر
 بیاورد و بجای دست نشاندن این لشکر مظهر است مگر افمانیکه اسکولف با مپراطور روس
 میگرد که اذن بدید اسلامبول را تسخیر کنم هنوز صدایش از دست کاه تلکراف بکوش مردم
 میرسد روز بعد ازین تلکرافها آد میرال یوربنی با کشتی های جنگی دولت انگلیس تا قریب تبرک
 شهر آمده نزدیک جزایر پرنس لنگراند خستند این شد که دست تصرف روس بریده شد
 اردوی روس و آن سنکرهای ست و بی اسکا نشان درست در آماجگاه کلوله
 توپهای آن قلاع متحرک واقع شده بود دیگر آنکه توپخانه سبک روس بغاصه سیل بری
 سوراخ کردن این جهازات آهنی حکم تفنگ بادی داشت باین پنج قلا در آن زمان
 مسجد یا صوفیه یا مال سم ستوران لشکر کفار بجات یافت از جمعه متغات و محلات
 این است که هیچ لشکر تری بدون امداد لشکر بحری نمیتواند قسطنطنیه را بغلبه ببرد یک
 کر و جمعیت روس نتوانستند حتی در مقابل توپهای ترک پایداری کنند قلعه و اسکا یک
 اطراف اسلامبول اند همه را از تمام نقاط از میان آب میتوان هدف کلوله ساخت ولی
 لشکری که هجوم بیاورد محض ورود نمیتواند خود را متحصن نماید جز اینکه متکی بقوت خود باشد
 که تا چند هفته می تواند پایداری کند بدون اینکه از طرف دریاد و آسیبی برسد لهذا بنظر
 می آید که قسطنطنیه در عهد امن و امانست مگر اینکه لشکر که هجوم بیاورد جهازات جنگی
 مستحکمی داشته باشد که بتواند قلاع اطراف را کوبیده داخل ملک بشود آنهم یا ارتکه
 دارد داخل و یا از سمت بجزا سود از طرف مشرق و یا آنکه ساخلوین قلاع نکت بحرامی کنند
 یا قلاع را بطوریکه باید و شاید توجه نموده پشت کوش بسینند از آنوقت میتوان شهر

اسلامبول را گرفت والا تقریباً محال بنظر میآید فایده که حال ما در هندوستان میبینیم
 از اسلامبول یکی ملت یکی است و یکی تعصب مذهبی و بواسطه مرادوده که ما بین هندوستان
 و فرنگستان میشود این فایده روز بروز زیاد شده اهمیت بسیار پیدا می کند مدت
 یکماه می که من در اسلامبول ماندم با تمام فرمای خارج ملکات مختلفه صحنهای ملتیکه
 زیاد داشتم هر یک از آنها و من کشاده بارزوی زیاد نشسته اند که این لقمه را بقیه
 ولی من هیچ وجه با هیچکس از آنها متحدث نمی شوم که میگویند اجل ترک رسیده و روز
 جنگ عاقرب میرسد کائنات این است وضع تنظیمات اسلامبول که چندان مرتبت نیست
 و صغوبانی که عایق اصلاح امور است خواه ملتیکه و خواه ملتی و اما مواظبت و علم
 و طمعت دل دوستان ترک را بنهایت سرد کرده بخصوص انگلیسها را احتمال
 کلی دارد روزی برسد که با علیحضرت سلطان و دول معتبره دیگر بگویند از دو کاری که را
 اختیار کنید یا قطنطنیه را بتصرف دولت روس بدهید و یا با صلاح اموریکه مستلزم
 اهتراز و بیجان مملکت آل عثمان است با اتفاق دول انگلیس و منسه و اطرش و ایطالی
 بپردازند و تکیه چنین روزی بیاید ابواب مصاحج بروی ملک باز شده هم ملک که بطبع
 زر ریز و حاصل خیز است ترقی می کند و هم عموم خلق که بالذات شیخ و سهرمند و سرزنش
 شکوئی پیدا می کنند و کافی السابق میتوانند از همه جهت امداد بدول معتبره قزاقستان
 زمانی که از اسکندریه برای یونان بجای می نشینیم معاهده انگلیس و ترک بنظر می آید که فیصله یافته
 بود اما بورود اسلامبول معلوم شد که بعضی از شقوق هنوز حمل مانده تصفیه نشده بود
 و مدت یکماه توقف من در اسلامبول حرکات فرانسو و روس چنان ضد و مخالف

شروط بود که معاهده سهریزی ولف بکلی ماطل و باطل گردید و در چنین حالت این بطلان
 برای زمان آتیه اسباب این شود که این دو گروه مخالف زودتر گفتگویشان فاصله
 شود و فرای کبار منسه و اطریش و ایتالی سهریزی ولف و سه و یلیام و بیت لگت دارند
 اما قسمی که موسیو مونتبلیو به علیحضرت سلطان سخن را ندی نفیس الامر میداند بود و علیحضرت
 سلطان بطریقانه منحل شد ولی وقتی خوابد آمد که با دولت جمهور فرانسه ترک متودت و وفات
 کند سلطانیکه قوه تمیزشان چنانچه پیش از سلطان جمید است ممکن نیست باین مسئله برخورد
 که از امداد بجا کرد و لتین فرانسه و روس هیچ انتفاعی به اسلامبول یا مصر نخواهد رسید
 بلکه بعکس موجب نقصان و ضرر کلی خواهد شد و لتین مغرب زمین امروز در فرنگستان تکیه و
 تخاصمستند و رایحه غربانی و زوال مبشام هر دو دولت میرسد چه هر یکت زیر بار قرض زیاد
 و خرج لشکر حاضر کا بند و تقریباً هیچ امید ی ندارند بتوانند ادای قرض را بکنند
 یا لشکر را نگه داری نمایند اگر هر یکت از دو لتین مذکورین در این ماه بدون انقلاب
 یا بدون تغییر حوادث ملی از میدان جستن هیچ جتنی پیدا نخواهد کرد و چرا آنکه ملحق شده باشند
 به امنیت و عدم اسراف در این حالات علیحضرت سلطان و ثوق کامل پیدا
 می کنند که بجمع رضا قبول نمایند امنیت و استخلاص اسلامبول منوط و مربوط بداخله
 مملکت است نه بقید و اطاعت دول خارجه و در آمدن مصالح امور داخله که مؤثر و از
 روی زمین باشد اسباب جذب قلوب و وستان و حجابان زرنک و غیره خارجه
 میشوند بدیر روس و بسفور همان طرحی است که ایکنا تیف ریخته یقین دارند اگر علی قدر
 الکفایه زوری بیاورند اسلامبول تسلیم محض است اما وقتیکه بلبها ذروه کمال رسد

باین سلی سر رضا و سلیم پیش نمی‌هند و هم این فقره را نباید در پرده‌ی خفا پنهان کرد که حتی
 اگر تصرف اسلامبول اسباب جنگ بشود و دیگر دولت عثمانی کو را نه اعتنا دهد و
 انگلستان نخواهد نمود ملتیک دانان را مستلم است که وضع مهم امور دولت عثمانی
 چنان در هم و برهم و چنان هرج و مرج است که عنقریب زمانی میرسد که هر دولت
 یا ملتی که بخواهد حفظ احترام خود را بکند و دیگر با دولت عثمانی دم از داد و موافقت نخواهد زد
 بنا علی هذا باغرض اگر دولت عثمانی را زوالی روی دهد دیگر دولت انگلیس با امور ملتیک
 مدتی نه مداخلت ننماید حتی اگر رشته تجارت بالوانت هم ضرر دولت انگلیس نشود مگر
 دولت انگلیس در هندوستان پنجاه ملیان رعیت مسلمان دارد که از سایر طوایف
 خیلی شجاعتر و جنگجو ترند و دولت انگلیس کمال وثوق را باینان دارد که همین هادست
 تعدادی روس را کوتاه خواهند نمود و دولت انگلیس فراموش نکرده است که همین طوایف
 بودند که در سال ۱۸۵۷ مسیحی بر حسب امر خلیفه خویش سلطان عبد المجید متحد با حمایت انگلیس درآمدند
 و هر آینه اگر دست از استمین در نمی‌آوردند خون تمام مردان و زنان سفید پوست که
 در هندوستان متوقف بودند ریخته می‌شد پدر بزرگوار مرحوم مکرر بمن میفرمودند که حکم
 خلیفه از اسلامبول برای نشان دادن آتش فتنه و فساد خیلی تاثیر بخشد که گنابا بسلاطین هند
 فرمود و دفع کنند این فتنه را و جمع بشوید زیرا اعلام انگلیس من میدانم که در ممالک غربی
 معصب مذمبی دیگر چندان اهمیتی ندارد ولی از عقل مستبعد است که بگوئیم در ایالات شرقی
 هم کاش همین طور بودی بلکه مناسب حال ایشان بی‌چوجه نخواهد بود و ما چندی که در خلق
 که در ایالات حاره و بارده هر سال ماه رمضان روزه میگیریم و متحمل اینقدر محنت

و کسبت بشویم محض اینکه اطاعت قول پیرمان را کرده باشیم غیث و سبکت بمانیم بشویم که و
 بدین مطمح ظلم و ظلمیان کفار شد و اشخاص با بصیرت هندوستان میداند که قانون
 انگلیس در هند دفع تمام منازعات داخله را کرده که متصل سابق بر این حادث میشد
 و هم بواسطه نظم و نسق عادلانه که قرار داده حریت و آزادی ملک طاقی باشد بعضی را
 کمان نیست که ما حریت ملتی مان از دست رفته آزادی در عهد سلاطین مطلق بود که رعایا
 خود را و امید داشتند بر یکدیگر بسپارند ولی این نوع آزادی از میان ما رفته تا پیش از دست
 چهل طایف جمعیتی که ما در هند تسلیم نمائیم هر نقطه و هر محلی را که می پسندیم برویم مطیع قانون
 معین و متعلی باشیم و بسبب همتی که بیشتر باعث شده ما ثابت قدم باشیم در دوستی با انگلیس
 مذیب پاک ما است و چون ما رعایای دولتخواه اعلیحضرت ملکه معظمه دامنه شکوه هستیم
 رشته قوی و مضبوطی هستیم برای و داد فیا مین اعلیحضرت ملکه و حضرت خلیفه مقصود اصلی
 و آرزوی کلی ما این است که نگذاریم روشی پیشتر بطرف هندوستان بیاید ما هیچ ندانیم
 این نوع حکومت با قاعده را از دست داده مطیع سلطان مطلق جبار بشویم و میدانیم
 که روس دشمن خونین مذیب ما است و اگر مقدر شده باشد که دولت عثمانی و ملکه و بدین
 بدست روس سفید آنوقت کجا و ستان باستان فیض نشان صریح مقدس حضرت امیرالمؤمنین
 میرسد که ما لازم نیست پیشتر متنبی کنیم که مسلمانان هند چقدر مانع بزرگی هستند برای گرفتن روسی
 بسفور را بسیاری از اشخاص هستند که میگویند مؤلف کتاب مونسوم به کریر برین در حد و لشکر
 روس مبالغه کرده تا کسی نیست برای العین به بند روس خودش در کمان هر آن است جواز
 اتشعلی بهر اسود و بسفور و بحر مارا و اجین پراکنده و عسکر در قلاع دارد داخل ساخلو و حی

خیال نمیکند که غما قریب وی را ممکن است متولی بر آسبای و ممالک مرکزی و شرقی فرنگستان
 بشود و اگر فی نفس الامر دولت عثمانی بهمان بی اعتنائی باقی بماند روس جری تر شده و
 بروزیه بسفور نزدیک تر شود و امنیت یورپ را منقضی گرداند جای این را دارد که ایس
 در کمال یاس خود را عقب بکشد تا آنرا وانجی که از ده سال قبل رخ نموده بخصوص اتفاقات
 چندا قبل ظاهر میشود که گفتگوی شرقیه بطور رضایت یکجائی بشود مگر مسافری که با اسلامبول
 میرود از وضع بیان عموم خلق استنباط میکند که دولت عثمانی دولت اطریش بدو
 و محتجب دعوت میکند حال هر ترک با بصیرت و کفایتی میداند که بعضی تغییرات ناگزیر است
 در اسلامبول واقع شود و جز آنکه با دولت مقتدری مع بشود هیچ چیز دیگر اسلامبول را
 از چنگت رومان نمیتواند خلاصی دهد و این نیز عاری از حیرت نیست رایجه جنگی که
 اکنون بمشام شرق یورپ میرسد و هم دست تعدی روس که بسمت مشرق
 و مغرب مشغول در آرزیدن است کمتر اسباب تهدید دولت اطریش است
 تا دولت عثمانی خودش بناء علیهذا برای این ملت انشب و اصلاح آن است
 که علاج واقعیش از وقوع بنماید دیگر آنکه نباید تصور نمود که چگونه ممکن است دو
 مختلف المذهب و متفاوت المشرک را با هم نگاهداری نمایند بدون اینکه نزاع و خلع
 رخ نهد این بسیار سهل است چه قانون داخله یعنی که از روی بصیرت ایجاد شد امروز بنیاد
 این شد که چندین دودمان مختلف از قبیل سلاو و جرمن و لاتین و ماکیا در کمال رفت
 و مهربانی با یکدیگر در غلطه و آمیز شدند میدانم که در وضع قانون اطریش چندین نقص
 است و مگر گفته شده که این ملوک طوائیف بقدری بی ثبات اند که عاجزند از نگاه داشتن

عسکر دائمی حاضر رکاب اگر چنین باشد و اگر دست قدرت اطریش بواسطه داشتن
 حکومتی مجاز و به تناقض باشد پس موافقت با دولت عثمانی کردن خطرش کمتر است
 آنکه از وی اضعف است صلاح دولت جرمن در یوروپ امنیت که بهیچ وجه پیرامون جنگ
 نکرد و در امنیت روزگار بگذراند و این اراده که در نظر دارد برای ایجاد تجارت در
 دماغه های بعضی بکار نسبت بسرمایه که دارد دوست نیند بهیچ جنگ عظیم میشود تا عهد ملوک طوین
 شبه دماغه بلخان با استد اطریش یک سیاستی است که غیور و از خاک طرینس بیزمارک محظوظ
 این نتیجه طبیعی سیاستی است که خود روس قفل زد و در طریش دیوانخانه جرمن بآن گرمی می راد
 سال ۱۸۷۶ م و نمود در آن زمان روس مشغول بنا کردن و محکم نمودن ممالک مختلفه امتداد و کفایت
 بود و پرسن بیزمارک واضح میدید که این لغه های بلغارستان و غیره را نمی تواند از کلوپا بن
 ببرد که در این ضمن روس آمده و بن باز کرد و ببلعدشان و فی الحقیقه چیزی نمانده بود که تصرف
 کنند اما از گیسو اس رفتند چرا که میخواست همه ایکی کرده و خود بالا استقلال سلطنت نمایند
 شد که نتوانست ثمری بچسبند ایتالی نیز از اینکه شبه جزیره بلخان را جزو اطریش نمایند
 هیچ شایبه بدگانی بدل راه نداد و اتفاقات سال ۱۸۶۶ م اگر فراموش نشده باشد بقدر
 مطبوع حال ایتالی بود که بهیچ وجه کینه در دل سپید نکرد این تبدلات جدید که در اطریش
 وقوع یافته برای سایر دول بهترین ضمانت است برقی تسلط و اقتدار اطریش در حقیقت
 در کمال آرامی و بی صدائی خواهد شد بحسب اطریش مشمول امنیت دائم فرانکستان میشود
 و تحیل از اتحاد دولتین عثمانی و اطریش آن ممالک جنوبی اطریش تیرل که هیچ نمانی
 بجز ایتالیا مشکلم نمیشوند قسمت ایتالیا بشود و اگر دولت عثمانی یکت رزم آزمائی لازم

داشته باشد برای حفاظت بسفور باید بجز عمیق ما را را واجین را دست دولت اطریش در بخش
 حصول مقصود اگر چه دولت روس پیش از مملکت اطریش صاحب بندر واسکله است
 اما مسدودند و راه بهم ندارند مثل بندر ترلایت و فیوم که بواسطه جبال مرتفعه کارینشان
 راه تجارت با مرکز اطریش مسدود است در باب اطریش و ترک با طناب سخن
 رانده شد اما این پیچیده گفتگوی شرقی را فیصله نخواهد کرد فقط کاری که میکنند فیما بین یک
 جنگ و جنگ دیگر فاصله میاندازد تا زمان مناسب تری برسد که فیصله قطعی و
 فصلی شود و معین است که دولت روس تا دم جنگ مخالفت خواهد کرد و نمیکند از قطع
 گفتگو بشود و در این معامله قلاما مویرین سیاست دولت فرانسه بوی امداد خواهند
 نمود و اگر دول متخاصمه در آیه جلوروس را بگیرند فرانسه را میباید یکجمله جرمنی و ایتالی ایت
 یوروپ را مبدل بخنک نکند کوششی که سفرای کبار در اسلامبول امروز میکنند فقط
 امروز بهنگامه را بعد از تعویق میاندازد و در هر صورت یازده ماه یا سه سال دیگر محاربه
 عظیمی ناگزیر خواهد بود و بخیل یورشش بدون پرسش فرد نیاند به بلغاریا باعث این خواهند
 که زود تر شعله جنگ التهاب یابد و از طرفی که مجامعی منعقد شده فتنه فرنگستان را
 بنوعی که من طرح ریخته ام بکشند مکن است روس قبول آن وضع را نموده آتش فتنه منطفی
 شود و اگر بطور حتم جنگ باید وقوع شود اسلام شقوق آهنت که بکلی فی نبود خالی از فایده نخوا
 بود و از امرای فتیحه انگلیس سوال شود که آیا شما روس را میکند از پایداری تحت مملکت عثمانیه
 را متصرف شده راه تجارت شما را با الوانت خراب کند و شقوق قانون شما را در
 بند و ستان مرج و مرج کند یا آنکه در صورت لزوم بیت ملیان لیر خرج می کنید

و کوشش طبعی می کنید طی گفتگوی شری بشود البته یقین است ملتی که اینقدر از کارها و اطلاعات
بر تان گیر مغرور و مفتخر است جواب خواهد داد البته از خرج و جد و جهد بیچیز فرو گذا
نخواهند و وضع حالیه پورپ که در ماه نوزدهم است موجب شتم و لوم است و
بیشترش از تاثیر وضع عثمانیت که رو با صلاح با یستی بیاورد ترقی علم و هنر و رواج
ترتیب فقط اسمی مستند که رفع شبهت بنمایند از اینکه امروز فنکستان یکت از دست
عظیم اگر گفته شود علاج سبب امروز در دست و قابل العلاج است از یک نقشه کشی
و یک مجلس مرکب از مدبران ملک رفع تمام اشکالات خواهد شد بی مایه و بی پایه است
چنین بنظر می آید که باید جنک خونریزی برای کشودن این کره سخت واقع شود و این کار
نه برای سیاست است که باید اقدام نموده بوقت و بهوقع جنک نمایند کویا حالا
زمان آن رسیده است که دست بشیر بکنند و اگر واقعا از محاربت ناکزیرند باید
جنکی بشود یک طر فی و عاقبت جنک باید به این طور ختم شود که من بعد ملتیت فنکستان
و حریت مردمان یونانی و ماطح تهدید عساکر سلطنت مستقله منبذ نشود خلاصه کجیل گفته
شوطی که رنجیده شده برای متحد شدن دولت عثمانی و استر یا محال خواهد بود زیرا
که مذنب علیوی مخالف اسلام است در سنت اما امروز دولتین مزبورین با دیدیم
یکی شده کار بهدربند داشته باشند و فتنه برای عموم خلق خطر و بختی روی میدهد
خصوصیت مذمبی را کنار میگذارند برای امنیت حال و صلاح احوالشان و به نظر من چنین
غیما بد که اگر دولت عثمانی امروز بخواد از این صعوبات خلاصی باید دست اخوت و
برادری با استر باید و این موافقت بذائقه علیحضرت سلطان بدفره نخواهد بود

دولت عثمانی از حیثیت پول خیلی دست شکست مالیاتش کمتر از شانزده ملیان لیره عثمانی
 برآورد شده از این مبلغ پنج زیادی برای قرضی که از خارج کرده باید بدو هم لشکر خیلی
 پاکیزه خوبی نگا بداری نماید ملک لیه لشکر و لشکر را بمال میتوان نگا داشت فقط چیزی که
 علاج این مسئله را میکند موافقت باد دولت استر یا است که فوراً دست تعدی متعذر
 کوتاه میکند و از انخی کلیک که داخل مملکت است باز مرزعه و تجارتگاه میشود موقوفاتی
 که بیشترش اراضی حاصل خیز دولت عثمانی است خیلی زیاد است و میتوان صد هزار
 ملیان لیره نگلیش آنها را فروخت بکسی که ضمانت بدو در کمال استحکام نگا بداری
 نموده از دست ندهد و این مبلغ ادای قرض دولت عثمانی را میکند و میتوان
 استحکامات کامل برای ملک خود درست نموده خود را در مقابل دشمن نگا بداری نماید
 نزدیک شدن استر یا قیطنیه منتهای فایده بصاحبان ضیاع و عقار عثمانی
 میرسد امر و زحمات را می که در امتداد بسفور نذر و بزوال و انهدام اندازنی که نظر
 آب است و بھر حال بی قیمت اند برای هر نوع کاری بایر فستاده قابل فروش هم
 نمینند زیرا که اعتساری در میان نیست واحدی بواسطه بی ثباتی پلیتیک
 حالیه قبای سبزی در بر شان نمی پوشانند در غرب همین اراضی از زمانیکه سبزار استر یا
 بعلبه گرفت اجاره زمین در سراجو سه برابر و در سایر شهر با قیمت به چیزی بنسبه
 زیاد شده و تنزیل پول کاسته تقریباً نصف شده این چیزها را پاشایان دولت
 عثمانی خوب تنبها کرده اند و حالا امید اند که اگر وضع سیاست ثبات قیام
 پیدا کند زمینی که فیما بین پرا و تراپیا است از حیثیت طراوت و منفعت خیلی باقیمت تر

از هر قطعه زمینی است در فرنگستان که باین وسعت باشد و بهم تنظیماتی که بالاتفاق باد و
 استریا قرار داده شود رفع صعوبت مذمبی نیست می شود با اعتقاد مسلمانان بیکت کرده زمین
 بکجا رن باید داد و شود اما هیچ چیز علیه حضرت سلطان را مانع نمی شود بستم با جری که ایشان را
 از روی تاریخ میداند سلطان عصر بوده و اعتقاد در حق ایشان دارد و اجاره بدینست
 علی ای حال بطور اختصار و ناقصانه حل عقد کفست که در شرقی را بیان کردم برای حل این
 حقه نیست در حایای هند علیه حضرت ملکه خطمه از روی جان و دل برای جان نثاری حاضر
 حل این عقد عاقبت خیری خواهد داشت هم برای رعیت و ملت آسایش خواهد شد
 و هم شامل امنیت پورپ خواهد گشت در ماه آتی بظن من چنین می نماید که اگر دولت
 استریا در این چند سال اخیر از راه درستی برای تعمیل قانون غلظت خوب از غنمه برآمد
 و وضع تحبب را منبسط کرده دول معتبره را لازم است در این خصوص اعتراف بحزیت
 و نظم و نسق وی بکند طولی نخواهد کشید که وضع تو دو و فاق عمومیت پیدا خواهد کرد
 و آن ملکی که مخالف احکام و او امر سلاطین است قلع بستند باید قهر او جبر استبول نمایند
 زیرا که نقطه امن مرا هفت و موافقت است که عالم را از آتش و خرابی این جنگ جدید
 خلاص میدهند چنانچه جای تعجب خواهد بود اگر قضای آسمانی و حکم ربانی روس را
 مقدر کرده باشند محض فایده شخصی خود از نتیجه باین خوبی تجاوز نمایند علی ای حال بقدر گفت
 اشارت روز سه شنبه هجدهم
 سه ساعت از ظهر رفتم پس از باز دیدار دوستان بکشتی نشسته رفتم بطرف وارا نا بندر
 در ساحل بحر اسود نماز مانیکه شتی از بسفور خارج شده بود دریا ملایم بود اما وقتیکه داخل

اسود شدیم بطوری متلاطم شد کشتی شدنی در حرکت آمد که اغلب مسافرین جانشان
 برهم خوردن و معدودی خود داری نمودیم بجهالتی مزاجیم هیچ متقلب نشد تا صبح که
 به واران رسیدیم دریا همین طور متلاطم بود از بسفورالی و از نا صد و پنجاه میل و سیزده شتا
 راه است و از نا متعلق به بلغاریا و صاحب طیت و پنجاه نفر جمعیت است یونانی
 زیاد یافت روز یکشنبه نوزدهم می شود
 صبح اگر کشتی پیاده شده رفتیم با ساسون لب دریا کاسکه بخار حاضر بود گفتند
 یک ساعت بعد حرکت میکنند قدری تاقل کردم تا وقت برسد جزای مکرک این جابا
 محط مسافرین میوند میگردید هر چه بار و صندوق و غیره بست باز کنید بی نیم الی انجا
 دارید یا خبر مسافر خاطر جمع است که مالی ندارد فوراً بنامی کند به باز کردن سنوز
 در بکی را ننگوده است که دیگری میگوید حالا کاسکه بخار را در میفتد چه ضرور
 معطل بشود شاید عقب بماند یک بخشش بدید و بروید لفظ بخشش را در غلبه لایا
 بعضی از مردم و در زبان کرده اند همین یک کلمه را خوب یاد گرفته اند و بس خلاصه
 زمان غمیت رسیده سوار شدیم کاسکه های بخار اگر تشک و پتیه های محل داشتند
 اما بسیار کوچک و خفه بودند و هوا هم شدت گرم طرفین راه پر بود از حاصل دمی وابی
 اراضی اینجا حاصل خیز نظر آدمی به بامی معتد در است و راه دیده شد یک ساعت
 از ظهر که شسته رسیدیم به روسچوک که کنار رود دانوب واقع است اینجا کشتی دودی
 حاضر بود شسته فیم انطرف زد که خاک زو مالیا است کاسکه بخار اسپرس صطلاح
 سیریل اسپر حاضر بود شسته براه افتادیم این کاسکه ساعتی شصت میل راه طی میکرد در دو

سه جا بیشتر زیست نکرد شب را در کمال استراحت خوابیدم هوا خنک و باطراوت
 بود از جور جا که سوار کالسکه شدیم تا این جا طرفین راه بقدری زراعت و باغ و جنگل و بیابان
 و بونه بود که عقل سنجیر بشد یک وجب زمین بایر دیده نشد تا چشم کار میکرد آبادی و دهات
 متصل سلسل روز دوشنبه رسیدیم دیده میشد
 صبح زود رسیدیم باستویا خاک نمکری بقا دوشت حسن از نفر تقریبا جمیت دارد و صبا
 کارخانجات زیاد است این اراضی هم با مثل دیروز همه جاشاداب و سه سبز
 بود درخت بریزی و زبان کنج شکست که تا کنون در هیچ جادیده نشده بود این جادیدم شجای
 شتر اقبال زرد آلو و آلو بالو و کیلاس و آلو سیاه و کوجه بی نهایت در امتداد راه بود درخت
 کلابی هم بود اما میوه کوچک داشت ظاهر کلابی اینجا چندان بزرگ نمیشود اما شیرین
 و خوش مزه است بونه زرت تا چند میل پی در پی کشته بودند آسیای بادی متعدد در
 دور و نزدیک نظر آمد که بادی در این صفحات بادی مثل از آبی باشد خاکهای سیاه سفید
 جزو کله کوه سفید مشغول چرا بودند با ابله از خضارت و نصارت این خاک حاصل خیز
 و این ارض زرر بر چه بنویسم کم است چهار ساعت از ظهر گذشته رسیدیم توقف
 گاه کالسکه بخار شهر و مینه خیلی بزرگ و پاکیزه بود کالسکه ایی حاضر بود نشسته فتمیم بهمان خانه
 موسوم به منزل کنار شعبه رود انوب که از میان شهر میگذرد واقع است این شهر
 هیچ نسبت بمصر و اسلامبول و یونان ندارد کوجه ها و معابر بقدری عریض و متنوع که خج
 شش کالسکه در کمال سهولت از پهلوی یکدیگر میگذرند و اگر تا چند میل پیاده راه
 بروند اید اگر دو غباری بلباس و کفش نمی نشیند تمام عمارات بلند و دکالین را چمنند

و قوه خانها دل پسند میخواستیم بگویم بعضی عمارات در این جا هست که در تمام فرنگستان
 یافت نمیشود پلهای متعدد آهنی روی رود بنا کرده طرفین پل ستونهای سنگی قطور دارند
 بالای تاسمان تا مثل چینی ریخته و نصب کرده اند بعضی صورت شیر و برخی پهلوانان شیر
 و فرشتگان کبیر و صغیر و مشاهیر با تیر و سلاطین بی نظیر است تمام شهر و عمارات
 و خاخ و دماخانها و قوه خانها و غیره با چراغ کا ز روشن میشود ای شهر است
 بسیار با صفا روز سه شنبه بیست و یکم و قابل تماشا
 طرف عصر رفتم تماشای پانوراما یعنی دور نما از یک پله کان تاریکی بالا رفتم محوطه دید
 شد که دور نمای شهر وینه را در آنجا کشیده بودند با صورت جنات رز و نول بعد
 بزرگ بنظر میآمد که با صورت طبعی نمیتوان تمیز داد آسمان بهمان رنگ و صوت
 اصلی دود بار و ط بهمان شئی که از دهان توپ بیرون رفته و در هوا منتشر میشود بنظر
 میآید سربازی کلوله بز انولش خورده افتاده بود و خون جاری بود مثل این که
 خون تازه در جریان است کلوله بدیواری خورده سوراخ کرده بود بنوعی شبیه
 با صورت اصلی ایدان میشد تشخیص داد دور نمای دیگری مال مصر و حوالی آن بود
 بهمین خوبی و پاکیزگی بعد از تماشای بسیار و خطابی شمار سندانل آمده شام صرف
 شد پس از غدا رفتم تا شاخانه ابتدا پرا بود یعنی مجلس رقص و ساز و آواز بعد دو دختر
 حسینیه بالباس چسبان نازکی آمده بند بازی کردند کارهای عجیب و غریب نمودند که
 آدم مات میشد من جمله یکی از آن خف روی کرسی مانند کسی که در هوا معلق بود نشسته بود
 یک دفعه جست آویزان شد و پاهای بکرسی چسبانند بنا کرد تا ب خوردن دختر دیگر کلوله را

دو دستی گرفته قدری تاب خورده فوراً لوله را راها کرده در کمال تردستی دو دست دختر را
 که معلق بود گرفته بنا کرد بتاب خوردن پس از لحظه دست دختر را راها کرده در کمال حسنه
 جستن نمود و باز لوله را گرفت چندین دفعه همین قسم انواع مختلف جستن نمود در سقف تماشاخانه
 قرقره کار گذاشته بودند و طنابی بان آویخته سر طناب حلقه بود و آنرا پائین آورده یکی
 از دختران بایک دستی حلقه را گرفته قرقره را کشیدند تا نزدیک سقف آنجا زوی لوله بایک
 بازبیا کرده جست در توری که وسط تماشاخانه در هوا گسترده بودند و یک دفعه سر بایستاد
 بعد حلقه را دو مرتبه پائین کردند و دختر یکدیگر ندان حلقه را گرفته قرقره را بالا کشیدند و هم مثل
 پیش بازبیا ی غریب و عجیب کرده جست زوی زنجیری که در هوا کشیده بودند آنجا دارو
 ز روی همان توبه بعد سه نفر جیناستیکت باز آمده چهار سندی همراه آوردند یکی روی زمین
 نشسته یکت کرسی وار و نه روی سرش گرفت چهار پایه کرسی بالا بود روی این سندی
 دیگر گذاشتند یکی روی آن نشست و مثل آدم زیری بایک کرسی روی سرش گذاشت
 شخص ثالث بالای کرسی رفته بیترجه برداشت دو سه دقیقه روی دو دست بدون
 ذره حرکت ایستاده پائین آمد کارهای غریب کردند تا نصف شب بازی طول کشید
 بعد از اتمام منزل روز چهارشنبه بیت و دویم آمده خوابیدیم
 میسر سبیل کا نام یکی از اداکان پارلمنت اطریش مخصوصاً از پانصد سیله و نیا برای دیدن من
 آمده بود و با والد مخموم زیاد الفت و اتحاد داشتند آدم نجیب و مهربانی است در ضمن
 صحبت تحبب از جانی که موثوم است به کالایش و ده سیله و نیا واقع است که فراموش
 شد فردا برویم آنجا اتفاق از نصف شب مزاجم برهم خورده تا صبح نخوابیدیم

رُوزِ پَنجشنبه عَیْسِیت و تَوم شَهر شَوال

امروز بنا بود به کالایش برویم کسالت بسر حد کمال بود نتوانستیم بروم همراهان را کفتم بروند
در منزل مانند ما غروب بشید می عارض شده بود بعد کم کم عرق آمد همراهان مغرب
مراجعت کردند جنبل از منظر و صفای آنجا تعریف میکردند گفتند شرفست شهر وینا
و تمام حول و حوش برج رفعی آنجا ساخته اند صد و هجده پله بخورد از آن تا چند فرسخ بخوابی و بیدار
میشوی جنبل تا ساف خوردم که چرا حالت نداشتم بروم

رُوزِ جمعه عَیْسِیت و چهارم

هنوز کسالت باقی بود آنرا رتب باز کم کم نمودار شد طبیب آمده دواداد تا شام قادر به
حرکت نبودم بعد از شام عالم قدری بهتر شد فردا روزی است که از دنیا بطرف
برلن حرکت کنم همراهان را کفتم همه مستعد بشوند که صبح زود انشاء الله راه میقیم طبیب را
از رفتن منع کرد چون تمام تیه دیده شده بود کفتم بعضی از همراهان فردا از پیشین روند و بچه
با منند شام

رُوزِ شنبه عَیْسِیت و پنجم

همراهانی که میبایستی بروند ساعت هشت صبح روانه شدند من بهمان کسالت دو
روز قبل باقی بودم شب بهمان حالت رفتم با ستاسیون که سوار شوم دیدم نمیتوانم
لنذا به همان خانه برگشتم که فردا را بهم دروینا مانده فردا شب حرکت کنم

رُوزِ یکشنبه عَیْسِیت و ششم

امروز انصب داشتیم حرکتی یکچشم صبح سوار شده اول رفتم بیارلنت چون یکشنبه بود
اجرا نبودند تمام بنا از مسکنت مرمر و بهترین ابنیه عالم محبوب میشود رفتم تماشای

میکرده و در یک میکرده قریب بسبت هزار خمره چوبی بود هر یک اقل شامل هزار بطریق
 آنجا این جاز با صرف می شود و خیلی خوب هم هست در شهر و حوالی شهر مقصد میخانه است
 تجارت منتهی که در این جامی شود مثل است به طلا و نقره و جواهر و اسباب چرمی و کش
 و سر سیکار و چینی و غیره شود و این سنوات اخیر خیلی ترقی کلی کرده و همانخانه های خوش
 ابنیه مرغوب خانه های عالی گردش گاه ها و باغات متعالی همه جدید و الاحداث اند
 در سال ۱۷۵۲ مسیحی برج و بارو و دروازه های اطراف شهر را خراب کرده شهر را وسعت
 داد و تقریباً سالی نیم میان لیره انگلیس برای ساختن کلیسا با و مدرسه و پل با از ابتدای
 ترقی این شهر صرف شده کلیسای سنت استفین در سال ۱۷۵۳ مسیحی آغاز شده و در سال
 ۱۷۵۰ تمام شد خیلی قابل تماشا است رنگی که در این کلیسا است بسیار بزرگست از صد
 هشتاد و عرابه تو کتیله باز دولت عثمانی هنگام جنگ گرفتند آب کرده این رنگت را
 ریختند و زرش یازده هزار و دویست رطل است با بکله بعد از تماشای بعضی اماکن معتبره
 منزل آمده شب ساعت نه بطرف برلن حرکت کردم شب را در کمال تهرجت و هیاهو
 روز دوشنبه بسبت و هفتم

صبح که بیدار شدم دیدم طرفین راه تا چشم کار میکند زمین مثل زرد سبز بود و کلمای شقایق
 سرخ و سفید و او را و خود و چشم را خیره میکرد معلوم شد و میث هم از میان آبادیا
 بسیار عبور نموده ایم امروز از چند سوخ کوه گذشتیم کمی زیاد طولانی بود و دیگر هیچ
 گذشته دارد برلن شدیم همراهمانیکه از پیش آمده بودند مراست مسیون حاضر بود
 از کالسکه بخار پیاده شده سوار کالسکه اسبی شده رفتم به همانخانه معلوم چه میفرست

یعنی همان خانه فیصر این مهمانخانه تشکله و پاکیزه ترین همان خانه های برلن است اسباب
 منگلی از قبیل میز و کرسی و تخت خواب و چراغهای برفیه و کاژدار و سنگام عصر
 رفتم تماشای جبهه خانه توپهای قدیم و جدید متعدد و زیاد بود و یک توپ بطل چهار فرغ
 یک چارک قطر دهنه اش میشد گفتند مال سیصد سال قبل است شمشیری دیده شد
 گفتند مال حضرت سلیمان است تفنگهای بسیار قدیم بزرگ تنگین دیده شد که گوشت
 از توپهای کوچک کروپ نبودند و دوشه توپ چرمی بود باین عبارت که شمشیر
 آهن روی چرم پیچیده باز روی آهن را چرم دوشه بودند و کلاه خود و کفش
 و چکمه آهنی کتسوانهای فولادی بر اسبهای مصنوعی که نشان بقدر یک
 پشقاب بود زیاد دیده شد پس از تماشای بیار رفتم منزل شب رفتم آپر شنبه
 عاشق و معشوقی در آوردند مثل قصه لیلی و مجنون مثلاً خیلی قابل تماشا بود بعد
 منزل آمده شام سه شنبه بیت و ششم خورده خوابیدم
 امروز رفتم پتدام تماشای عمارات فرو ریخت کبیر قریب یک ساعت با کالسکه بجا
 راه بود و همراهم همه بودند اول رفتم بعمارتی که نزدیک تو تفکاه کالسکه بخار بود
 موسوم به تون پاس یعنی عمارت شهر از در که داخل شدیم طرف دست راست
 یک توپ کُرپ بود خود کُرپ که سه روز قبل وفات کرد این توپ با علی حضرت مهر طوط
 حالیه پیش کرده بعد رفتم بالا خانه مالار بای متعدد بعضی از سنگات مرمر بود و برجی
 ستونهای ایونیم و ساق داشت از مالار وسط راه داشت با طاق کوچکی میزد و ری
 در وسط اطاق نصب بود در وسط میز سوراخ کردی تعبیه کرده بودند اما سوراخ

باز نمود تخته مدوری در دهنه سوراخ بود گفتند فردر یکت کبیر هر وقت میخواست کبیری
 صحبت مخرمانه بدارد یا کاری کند پوشیده از دیگران در این اطاق میآمد وقت خدا که
 دست میزد باین تخته مدور بواسطه غروب بانی که تعبیه کرده اند زیر میز این تخته میرفت
 در مطبخ غذا را بروی آن چیده را میگرد و بعد تخته با غذایی آمد بجای خود فردر یکت
 تناول میکرد و ظرفین میز روی زمین تخته مقعری دیگر گذاشته بودند آنها هم بعضی اشاره
 پائین میبردند کار دو و چنگال روی آن گذاشته بالامی آمدند جلو این اطاق کوچک اطاق دیگر
 بود جلوس معجری بود از قهره آزمای بستند دیگر با طاق خلوت نمیتوانست نزدیک شود
 اطاق دیگری بود آینه های بزرگ بدرو دیوار نصب کرده بودند اطراف آینه ها کل بود
 از فلز مطلقا ساخته بودند هر نقطه این کل بود و بهار که با فلز دیگر میزدند آهنگی بصوت خوش
 بیرون می آمد و حقیقت صنعت خوبی بکار برده اند از آنجا بیرون آمده فتمیم بکلیسای
 کارسین در اطاقی پشت محراب جسد فردر یکت کبیر را محشو کرده در صندوقی از چوب
 بلوط نهاده بودند صندوق دیگری جسد فردر یکت را در آن گذاشته بودند
 بر حسب جثه خیلی بزرگتر از فردر یکت کبیر بود از دیدن این صندوقها بسیار بهش
 دست داد و بقدری متأثر شدم که زانوهایم سست عرق از جبین و اشک از چشم
 جاری شد سبزه روی صندوق بود گفتند سال گذشته اعلیحضرت ویلیام اول
 سلطان حالیه اینجا آمده سبزه را بادست خود روی صندوق گذاشتند از آنجا بیرون
 آمده فتمیم بعارت بانبر برکت در وسط باغ بسیار بزرگی واقع است در اطرافهای این عمارت
 انواع اقسام پرده ها و نقاشی های بسیار خوب کار کشادان ما هر سه در اطراف

سرو پوست تمام جانورانی بود که فردر یک کبیر شکا کرده بودند بیشتر سر مران
 و شکا کوهی بود تمام اسبابهای فردر یک کبیر از قبیل ساز و میز و کرسی و پرده و پرده
 حتی شانه و مموک بهمان حالت آن عصر باقی بود هیچکدام را از جانی بجای دیگر نقل نکرده
 بودند و وضع عمارات آن زمان تقریباً با این عصر تفاوت زیادی ندارد و فرنی که دارد
 حالا عمارات پانچ شش طبقه میسازند و این عمارات از سه طبقه بیشتر نبودند اکثر ستونها
 سنگ سماق و شیم اند و بخار بهیشتک آلا باستر که نوعی است از مرمر بسیار نفیس بعد
 از تاشای مفصل بیرون آمده فتمیم همانخانه برای نخسار در راه پهلوی عمارتی که شتمیم که بسیار
 با صفا و خوشهای فواره دارد داشت شش شش هفت ذرع محبت گفتند هر وقت امپراطور
 شکا میرود از اینجا رفح خستکی میکنند یعنی تفنگ و فشنگ و غیره در این جامو جود است
 خلاصه رفتم همان خانه نماز خوبی صرف شد بعد از غذا رفتم بمارت سان سوسی
 اینجا هم اطفا قمار پراز اسباب نفیس و در و دیوار ملو از پرده های کار استادان
 ما هر بود درخت خوابی که فردر یکت روی آن وفات کرده بود در یکی از اطفا قماهی
 این عمارت بود بهمان حالت نگاه داشته بودند ساعت مجلسی کوچکی دیده شد که کار
 نمی کرد مترجمی که همراه بود گفت وقتیکه فردر یکت کبیر وفات کرد این ساعت از کار
 افتاد تاکنون همین طور ماند چنانچه تعجب کرد که نباید صحیح باشد ولی او اصرار داشت که
 صحیح برای استدلال این مسئله در دست است از اینجا بیرون آمده رفتم به نیوپالس یعنی عمارت
 چیز مخفی و نفی که در این عمارت دیده شد تا لاری بود و وسیع در و دیوار و سقف
 آنرا بصورت حیوانات بحری از قبیل ارد و ها و نمکت و ماهی و اصداف و غیره

نباتات محجره بحری و صدفهای کوچک که با اصطلاح کوشش مای میگویند و مرجان
 و غیره ساخته بودند مثل این بود که این حیوانات را از دریا گرفته نصب کرده اند در
 و دیوار این عمارت از قراریکه می گویند این تالار را پس از جنگ هفت ساله مشهور که فیما
 فردر یکت کسیر و ماریا ترسا ملکه اطریش واقع شد بحکم فردر یکت ساختند تا بناید که با وجود
 این همه پولی که صرف جنگ شده هنوز در خزانه چه قدر پول باقی است که می توان چنین
 تالاری ساخت و فتنه معارضه صورت حساب را نزد فردر یکت کسیر بردمی گویند
 آنرا پاره کرد تا کسی مطلع نشود چه مبلغ خرج شده الاضافا جای این دارد که مردم فقط
 عالم برای تماشای این تالار بیایند اگر چه از دیدن سیر نشدم ولی بواسطه ضیق وقت
 طوعا و کرها بیرون آمده رفتم با ستاسیون سوار شده را ندیم طرف منزل
 چون خسته بودم روز چهارشنبه بنیت و تخم شب راز و فوجیستم
 امروز عصر رفتم باغ وحش باغ بسیار بزرگ است انواع اقسام حیوانات ببری و بحری
 چرند و پرند که کوچک و بزرگ و قفسهای جدا جدا جای داده بودند و شیر یا لدر
 افریقا دیده شد یکی بسیار بزرگ بود و اسب در میانی میجفت بود و گفتم قدری نان
 آورده اند و هانش را مثل غار باز کرده هر چه نان می انداختم فوراً می بلعید جانوران
 دیگر از قبیل سگ دریائی و زو باه بحری و کرکدن و شاخ و کیشاخ و شق و کوب
 و انواع مرال و کوره خرو زرافه و خر و حشی خوش خط و خال و فیل و کاکار و که غنایت
 دو دست کوتاه و دو پای بلند و دمی کلفت دارد و خر سبید و کاه و مین کلکی
 که بیرون میگویند و طاس سفید و طوطی بنفش و قریب صد نوع بوزینه دیده شد

پس از نماشای بسیار بکشته منزل آدم امروز صبح میسر فزون را لندن فرستادم از پیش
رفته قنطر من باشد منضم فردا صبح انشاء الله تعالی بطرف لندن که مقصد اصلی و مرجع
کلی است روانه خواهیم شد چون صبح زود باید راه افتاد و زود تر از ایامی گذشته شتابانیم
روز پنجشنبه سسی ام

صبح زود برخاسته پس از امور متداوله لباس پوشیده رفتم بموقف کالسکه بخار بعد از
سه چهار دقیقه حرکت کردیم تا مسافت زیادی طرفین راه عمارات و باغات دیده میشد
شهر برلن بسیار بزرگ و آباد است و دوازده میل محیط شهر است یا نصدر خیابان عرض
خوب سی و هفت پل پنجاه و هشت محله پانزده هزار خانوار که هر خانه کم و بیش یازده اتاق
دارد کارخانجات زیاد از قبیل خرج بخار سازی و پارچه پنبه و ابریشم و نوار بافی و چینی
سازی و تجاری و ظروف طلا و نقره و برنج سازی آهنگری کلاه دوزی حصیر بافی
کلمهای مصنوعی سازی و غیره و حمامخانه های مرغوب بسیار خوب دارد بخصوص این
مهمان خانه که متشرل کرده بودم خیلی قابل و مقدم بردیکران است که آنجا به بسیار بزرگی
دارد حاوی هفتصد هزار جلد کتاب است انجیل کنتن برک که اول انجیلی بود بصورت طبع در آن
در کتابخانه برلن است تا مثل بسیار بزرگ صورت فردریکت ویلیام تیم و صورت محبوبه
ملکه لوئیزا از سنسک بسیار خوب حجاری کرده بودند هرگز و هر چهار راه باغچه است
با صفا و اطراف آن تا مثل اشخاص معروف را نصب کرده اند عصر با دایکان اطحال را
مدکالسه بای کوچک جای داده در این جا بای مصفا بگردش میرند حوضهای زیاده با
فواره های متعدد در اغلب معابر دیده شد خلاصه از صبح که راه افتادیم تا نیمه راه همه آباد

وزراعت و دسات و بلوک و خانه های نکست نکست خوش نمادیده شد مظهر رسیدیم به
 بنار آنجا صرف شد کارخانجات متعدد در این محل و خوش دیده شد ساعت شش و پنج
 وارد کلن شدیم میسترزک عامل دولت نظامیه را که تلگراف کرده بودم بیایند به کلن در
 استامبول حاضر بود پس از تعارف بکالسه نشسته رفتم به همانخانه موسوم به بتل و در
 که اعظم و حسن همانخانه های کلن است خیال داشتم شب بطرف لندن حرکت کنم ولی
 گفتند و کلیسای بسیار بزرگ قابل تماشا در این شهر است لهذا فتح غریب کرده ام
 شد فردا شب بطرف لندن حرکت کنم

روز جمعه غره شهر و بقعة احرام

بعد از نماز عالم برهم خورد و نتوانستم تماشای کلیسا بروم بهرمان اجازت دادم برو
 به بیت خدا و رفتن بود نزد کلیسای بزرگ که جنب بتل است می گفتند این کلیسا در سال ۱۷۷۳
 آغاز شده و در سال ۱۸۸۸ به انجام رسیده و مبلغ دو ملیان لیره خرج این کلیسا شده صد و
 شصت و یک بزرگ دارد ارتفاع سقف صد و شصت پا و ارتفاع دو مناره آن که طرف
 رودین است هر یک ۱۵۰ پا است پنجره های منقش پاکیزه دارد و قتی که داخل کلیسا
 طرف دست راست مثال شکی حضرت مسیح است با چند نفر از خدام پهلوی رست
 حضرت جایی زخم شمشیر است که بنودان زده اند بعد از دیدن این کلیسا رفتم نزد کلیسا
 سنت از سلاک ملی از عجایب روزگار است چون فتنه این کلیسا زیاد است دارد
 برای اطلاع مطالعه کنندگان میکارم که در ماه دوم مذہب عیسوی در قطعه جنوبی خور
 برمان که تابع مملکت روم بود انتشار یافت از این جهت رشتہ الفت فیما بین این

ملک و مملکت رُم که پای تخت عیسوی مذہبان بود بسته شد اہل سبکت و اسکنداند کہ در مقام
شمالی بودند دست از مذہب خود برداشته بہمان اعتقاد خویش پای استوار و ثبات
قدیمی نشروند تا اوایل ماہ پنجم بدرج اغلب ایالات کوچکت دین مسیح را اختیار کردند
تا او اسطماہ پنجم و شصتیکہ اہل رُم از برتان کوچ کردہ بملکت خود رفتند اہل سبکت
و اسکنداند دست تقدیری و تظاول بہمت عیسویان کہ در خاک جنوب سکنی داشتند
دراز کردند عیسویان استداد از آنکلو ساکن با کہ طایفہ شجاع و بہادری بودند بستہ
اہل سبکت و اسکنداند را مغلوب کردہ از خاک عیسویان راندند شان آنکلو ساکن با
منظر را خاک حاصل خیز و زریزی کہ مال عیسویان بود قطع کردہ با اینما از در محاربہ
درآمدہ از ملک و ماوای خویش محرومشان کردند بعضی بطرف مغرب فراری شدہ
و برخی بآب زدہ آنطرف دربار رفتند و جمعی بخلای و بردگی گرفتار شدند بسیاری
از برتاہنخسای عیسوی مذہب بہ بطاویہ و کال رفتند برانگیختہ دغل عیسویان طبار و پنا
پیدا کنند پیشتر آن فراریان کہ بہ بطاویہ رفتند پیش رفتند تا استدادر و درین مجال
اسفل زد و جزو حکومت رُم بود انجا بہ امنیت و آسودگی گذران کردند ہنگام
جنگ فیما بین اہل برتان و آنکلو ساکن مردان برتانی بسیار کشتہ شدہ دختر ہمتجددی بد
و برادر کشتند یکی از این صبا یا موسوم بہ ارسلانسلان و ژاد او نجاشا و کنایا برتری
بر سایرین داشت ہمہ جمع شدہ و برابر یاست خود بر کجاشدند و فراراً بطرف کلن
روانہ شدند اہل کلن مہربانی و سلوک پیش آمدہ شاہزادہ خانم سہر کردہ را کمال احترام
و اعزاز نمودند تا کلیم بخت کسی را کہ بافتند سیاہ آب زفر و کوثر سفید نتوان کرد

هنوز این بیچارگان سر بر بالین استراحت نکرده بودند که شکست خوردند و کشته شدند
 شد قسمت بجای کشیدند که خیلی سهند که تر از ملک بود که از آن فرار کرده بودند
 این مقال آنکه اهل هون که مردمان سبع و برجمی بودند و ترشان در ساحل بحر خزر بودند و غیرین
 از ظلم و اجاف آنها خائف و بترسیده بودند مدتی قبل ترک وطن کرده تا سنگری
 و جنوب جرمی رفته بودند در سال ۴۵۰ ع اینان با طوایف وحشی دیگر اراده کردند
 خاک جرمی گذشته داخل کال شده به قتل و غارت خودی به بند آمدند و ابو الجهمی ابتدا
 که هم پادشاه و هم سر کرده بود با حالات فوق که جزو مملکت روم بود رفته بھر جا که رسید
 ویران و بھر کس که بر خورند بیجان کردند از این یورش دهشت و وحشت تمام
 فرنگستان را متزلزل ساخت از هر آبادی که می گذشتند با خاک یکسان می کردند
 از زیر تیغ بیدریغ هیچ انیم جانی سلامت در بر نداشتند بصری و قهار و تلال و جبل
 پناه بر نداشتند و یا در قلاع محصور بچپان شدند چون عدد افواج زم کفایت نداشت
 نمود در سال ۴۵۱ مسیحی اینان جنوب جرمی و جنوب شرقی کال را تسخیر نموده تا شهر
 اورلئان رفته تمام ذکور را مقتول انانث را اسیر و دوشیزکان را بی ناموس کردند
 از اورلئان که بیرون رفته جمعی از رمنی با راسبر کردکی آیتوس و کوث با راه
 سپهسالاری تئودریس با آنها برخورد و جنگ عظیمی روی داد از صبح الی شب
 تنور کارزار گرم بود تا آنکه اهل هونز مغلوب گشته صد و شصت هزار نفر از ایشان
 کشته شد پس از این شکست از سمت شمال بصوب بلجیک کوچ کردند و در بین راه
 بھرکیت از آبادی که می رسیدند تمام مرز و بوم را ما وای بوم می ساختند از

بلجک بمبت مشرق کوچ کرده رفتند بطرف رود دین و ایل شهر الکتوبر به کلن که
 شهری بود محصور رسیده و بغلبه گرفتند مردان را از دم شمشیر آب ممت دادند
 زنان و دختران را با سیری برده فیما بین افواج تقسیم نمودند شاهزاده خانم ارسلان
 سر کرده دختران بر تافنی جزو اسرا بوزی یازده هزار نفر جمعیت حلقه انقیاد و اطاعت
 وی را بکوش کشیده بودند بتوابع خود گفت وقت ضرورت چه نمائید گریز
 دست بگیرد شمشیر تیز زندگی با بدنامی چه فایده دارد آنچه با ما میکنند اگر دزد
 بقصا بگذاریم بدنامی بی ناموسی است و اگر تن درند هم کشته خواهیم شد پس مردان
 بانام به از زندگی بدنام است بهتر است تا جان داریم در حفظ ناموس خود بجوشیم لهذا
 همه در کمال استقامت و پایداری مخالفت نموده با اهل بیوز کارزار نمودند بپایان
 چون کرک و آنان چون کوسفند خون هریازده هزار نفر را با شمشیر آبدار در میدان
 کارزار ریختند در ضمن تیری بسینه سنت ارسلان خورده او هم چون دیگران شهید
 شد پیش از آنکه شعله جنگ التهاب یا بدابل کلن فراری شده در جبال و تلال پنهان
 شده بودند وقتی که آتش فتنه فرو نشست بنازل خود برگشته دیدند تمام کوچ و بزرگان
 مملکت از اجساد مقطعه و میدان ارک مملکت است از ابدان امات مقتول پس از
 نوحه و لاله بسیار جوارهای این یازده هزار دختر را در همان میدان دفن کردند هم
 این کلیسا مشق است از ارسلان که سر کرده دختران بود و جزو دیگران مدفون شد
 چیزی که در این کلیسا تا زکی دارد این است که اطراف کلیسا بالا و پایین عظام بی شمار
 بترتیب پشت آئینه با چیده اند از قرار که در تاریخ ماه هفتم مذکور است تخوانها کما

این دختران را محض زیارت و عبرت بازماندگان از مقابر خویش بیرون آورده
 بطور یادگار این جا نهاده و برخی را در تابوتهای سنگی جای داده اند از این
 کلیسا دری باز میشود با طاقی موسوم با طاق طلا مقبره سنت ارسلان و عظام نجف
 معروف در این جا است سنت ارسلان مدفون است قبرش را در ماه دوازدهم
 و بیستم خلیف شمس و پاکیزه ساخته جواهرات نفیسه روی آن نصب کردند و
 که فرانسویان به کلن تاخت بردند تمام جواهرات را کنده بغارت بردند در
 سال ۱۸۸۱ میل کلن همت نموده باز مثل روز اول همان قسم جواهرات فراهم
 آورده نشانند استخوانهای سر زیاد است که بعضی در قالبهای فولادی است
 و برخی روپوش نخل زمار دارند و در معدودی در قالبهای نقره بودند و بیک
 شان مروارید و جواهر نشانده بودند استخوان دست سنت ارسلان را در قالب
 نقره جای داده روی مقبره اش گذاشته اند یک خمره بلوری مملو از خاک
 بخون آغشته مال میدانی است که دختران شهید شده اند استخوان پایی سنت
 ارسلان را در قوطی عاج گذاشته اند باین صندوقچه نیز جواهرات درشت
 نصب بود بتدریج برده اند نوک تیزی را که از ضرب آن سنت ارسلان
 شهید شد میان مقبره اش هنگام شکافتن پیدا کرده در قوطی نقره گذاشته اند
 در قوطی نقره دیگر تسمه تازیانه بود گفتند متعلق به تازیانه اسی است که با آن حضرت
 مسیح را زدند و در قوطی طلایی بودند کور است این دو تا از همان خاکی است
 که بستر حضرت مسیح فرو کرد و یک خمره بود منقول است این یکی از شش خمره است

که حضرت عیسی آب در آنرا ریخته شراب می شد این خمزه اول و کلیسای منروم
 پاریس بوده اند از این قبیل خبر باز یاد دیده بودند بعد رفته بودند باغ وحش گفتند
 اغلب طیور و جانوری که در برلن دیده بودند این جا هم یافت میشود و سگ
 دریائی این جا بود که در برلن دیده نشد بعد رفته بودند ماهی خانه غاری مصنوعی خسته
 اطراف غار را طاقچه با ساخته جلوشان را یک تخته بلور صاف گذاشته بودند
 از بالا متصل آب تازه داخل میشد و از پایین آب مانده خارج میکشید کف
 طاقچه را مثل کف دریاشن و ریک و کوشش ماهی ریخته بودند بعضی ماهیها رو
 شاخه های درخت راست نشسته بودند ماهیهای مخطا دیده بودند مثل پوست
 ببر پس از گردش آمدند منزل شب بعد از شام سوار کالسکه شده فرستیم به تاسیون
 کالسکه بخار حاضر بود سوار شده فرستیم بطرف استن که بندری است واقع در
 چانل انگلیس و متعلق است به دولت بلجیک شب خنک بود از خاک بانور
 و بلجیک گذشتیم اغلب جاها بنر و شاداب بود حالا فصل خرمس کوبی این صفت
 حاصل را بعضی جاها در و کرده خرمس کرده بودند بعضی جاها زرد شده بود اما هنوز
 نه در دیده بودند باری صبح زود رسیدیم به استن کشتی حاضر بود از کالسکه
 پیاده شده داخل کشتی شدیم درین بجز کشتی ماهی بزرگ بواسطه کم عرضی نمی
 توانست آمد و شد کنند چهارانی که در این بجزند کوچک و باتکانند این بجز
 نیز همیشه متوج و متلاطم است و کفش سنگلاخ مکرر رخاين متعدد و سنگلاخها
 خورده شکسته و مسافرن غرق شده اند در اول و بلکه کشتی راه افتاد چنانچه

و بالا می شد که ظروف چای خوری روی میس متصل بهم میخورد و آنست خاصیتی
 از آنست پدید میآید تا یک ساعت بهین طور بود بعد از آنکه کم آرام شد و دست
 بنظر نماند و بند دور که ابتدای خاک جزیره بر تان کبیر است شدیم بکالسه
 بنجار حاضر بود سوار شده راندم ظهر رسیدیم به استاسیون و یکتور بایا
 بزرگ است از این کالسه پیاده شده بکالسه استی نشسته فتم منزل خانه که
 اجاره کرده بودند جنب پادکست بند پارک باغی است بسیار وسیع و تفرجگاه
 عموم خلق اطراف باغ خیابانها و راه های متعدد دارد راه کالسه و سواره و پیاده
 همه از یکدیگر مجزای است هر راهی برای هر یک از این سه طبقه معین شده و
 اشجار و گیاههای بسیار و نیمکت های بسیار برای رفع خستگی مردم گذارده اند
 قریب راویه باغ سکوی مدوری است هر روز از ساعت هفت الی ساعت
 ده موزیکان میزنند و شهر و اعرف جا های لندن بهین باغ است اطراف
 آن در عهد سلطنت چارلس دوم دیوار احاطه داشت در زمان دولت
 جورج چهارم دیوار آجر بر داشتند معجز آهنگی کار گذاشتند خیلی جالب
 پاکیزه ای است و فصل لندن و غیر فصل اینجا تفرجگاه عام خلق است خلاصه اینجا
 از ظهر گذشته رسیدیم منزل بعد از شست و شوی بدن غذا خورده است جهت
 کردم شب بعد از شام فتم به تماشا خانه موسوم به اکمبره قریب شتاد فتم
 جوارهای ساقه بلند تنگ و جهان پوشیده بالباس عربی ادا قص کردند
 بعد شوق تفنن کردند یک دختر در میان آنها بود که فقط نوک پنجه های پا

روی زمین گذارده میرقصید کاهی روی پنج یکپا میرقصید و میچرخید بعد از قص و سنا
 که فی الحقیقه خیلی تماشا داشت پرده افتاد بعد از پنج دقیقه بلند شده یکفر باز یکر آمده
 باز همای تردست خوب نشان داد و بمجلسه کلوله در دست داشت انواع
 اقام همه را بهوامی انداخت از زیر پا میگذرانید و ن این که یکی را بگذارد زمین بیفتد
 بعد یک کیلاس پرازاب آورده روی دهنه یک بطری گذاشت و روی
 سرش هفاد کیلاس دیگری پرازشراب روی زمین گذاشت همین طوری تا
 ابتدا ده پوست سرش را بجزکت در آورد بطری آتیه آهسته در ضمن میرفت
 پامن تار سیدشت کردش آنوقت جسم شده کیلاس شراب را باللب بلند کرد باز
 بطری را از پشت کردن روی کله آورد و در این بین شرابی که در کیلاس بود آتشاید
 بدون اینکه قطره آب کیلاسی که روی دهنه بطری گذارده بود بریزد بعد یک دایره
 بزرگ چوبی آورده کانش را نوک چوبی بطول دو ذراع نهاده بهوا انداخت و چوب
 زیر دایره گرفت مرکز دایره روی چوب آمد و بنا کرد بچرخ خاندن باز بهوا انداخت
 کمان دایره روی چوب آمد از این قبیل تردستی باز یاد در آورد دهر بازی که تعمیر
 میکرد پرده های خوب می نمودند یک دفعه آسمان و آفتاب نمودار شد یک دفعه
 شب و ماه و ستاره و یکدوره و کوه و غار و استیلا کیت و استیلا کیت
 و دفعه دریا و کشتی و موج بختی خوب که با صورت طبیعی تفاوت نداشت
 پس از تماشای زیاد که تا نصف شب طول کشید منزل رفتم سیر حاضر بود
 صرف شده یکشنبه سیم شش ذریقه و احرام خوابیدم

امروز چندان جمعیت در کوچه و برزن لندن منیت خیلی کم دیده میشوند غلب بکلیسیا و
 باغات اطراف شهر میروند که کوچه خلوت و تمام دکانین بسته است منم چون حالتی داشتم
 تمام روز را سترل ماندم تازه که قابل نگارش باشد رخ نمود
 و شبیه چهارم

چون فردا آغاز است دوانی است چند نفر از امر او اعزّه را دعوت کردم تشریف
 بیاورند در همان منزلی که من در نزدیکی کوه دو گرفته ام تا پنج روز که اسب دوانی طول
 میکشد بمانند ایشان دعوت مرا قبول نموده بودند دو ساعت ظهر مانده رفتم بمقصد
 کالسکه بخار سوار شده راندم دو ساعت راه بود و قنیه منزل رسیدیم مدعوی
 تشریف داشتند غذا صرف شده هر یک بر چشکاه خود فیم شب را با صحبت
 با ایشان شبیه پنجم شهر و قنیه بسر بردم

یک ساعت از ظهر رفته اسب دوانی شروع میشود از منزلی که گرفته بودم تا میدان
 دوانی قریب شش میل راه بود قبل از ظهر فی الجمله غذائی صرف شده راه افتادیم بالا
 خانه که برای تماشا چیان معین نموده اند اطرافش پر است از اشیا که من گریه و بیم میکنم
 متعدد درجه بدرجه پاده بودند تماشا چیان اغذیه سرد از مناسیل خود آورده زیر
 سایه اشجار جو قهوه هر یک با دوستان و آشنایان خویش صرف می نمودند در حقیقت
 نوعی است از اعیان و عالم بسیار خوبی داشت بعد از چاشت رفتم خدمت حضرت
 اسعد و آلا پرش اف و س و لیعهد دولت بهیه نگلستان خیلی اظهار غایت نسبت
 بمن مبذول داشتند اگر چه استبعادی نداشتند زیرا که فطری حبیبی حضرت معظم است

که پیوسته مطمح نظر و غایتشان متوجه تمام دولتها و امان و صحت اندیشان است و همواره
 نظر بلند منظرشان بطرف کسانی است که زبان و دلتان یکی باشد امیدوارم این
 بنده هم جزو این جبر که محبوب شوم زیرا که گندم نمونه است از آثار و ثمرات نشانی است
 از خرد و اخلاصه سب دوانی تا غروب آفتاب طول کشید بعد از اتمام سب
 دوانی رفتم **چهارشنبه ششم** منزل
 امروز روز جمعه مثل روز اول بسر بردم یعنی از صبح تا ظهر منزل مانده بعد از ظهر
 میرفتم به کوچه تا ساعت شش بنمایشی اسب دوانی مشغول میشدم منزل آمده با
 مدعوین بسر میردم روز پنجشنبه عالم برهم خورد و نتوانستم بروم

پنجشنبه

امروز قبل از ظهر بلندن مراجعت کردم چون مرا جاسل بودم از منزل بیرون رفتم
 مولوی سید علی ملکرانی که یکماه بعد از من از حیدرآباد بیرون آمد و روزوار دلتان
 شده امروز بدیدن من آمد از امور حیدرآباد پرسیدم گفت احوال همه چیز خوبی و
 پاکیزگی میکند و شب را رفتم بنمایش خانه موسوم به ایشین مال یعنی عمارت مصری ابتدا
 شخص حقه بازی آمده باز هیای خوب در آورد و دو عمل بسیار خوبی کرد که قال
 تعریف است اولاً لایت صورت مقوائی بسیار کوچکی روی نیزه کرد مقابل
 این نیزه سینه دیگری نهاد که فاصله اش تقریباً یک ذراع میشد یک شتاب
 آورده کفش را نوک بخت گذاشته بنا کرد و بچرخانیدن در ضمنی که شتاب را میچرخاند
 دست آدم مقوائی با قلمی که در دست داشت روی صفحه کاغذی حرکت میکرد

و قتی که ثقاب را رها کرد دست آدم مقوانی بهم از حرکت افتاد آنوقت صفحہ کاغذ را
 بتماشا چنان نمود دیدیم صورت یک آدمی روی کاغذ کشیده شده و حال آنکه کاغذ
 بر دور و سفید بود و قتی که جلو آدم مقوانی گذارد بعد نوار بار یکی آورده طرفین آن را
 بدو دیوار مقابل یکدیگر میخ کو بید چهار چوبی که دو اصبع بیشتر قطرهاست و در
 وسط چهار چوب کاغذ سفیدی چسبانده شده بود از وسط نوار معلق آویخت بعد
 شکل گرمی روی کاغذ چهار چوب مرسم نموده حاضرین را مخاطب ساخت که الان
 بدیدی از این چهار چوب بیرون می آید خوب متوجه باشید یک دفعه ضربی بکاغذ
 زده پاره شد از میان آن یکت بالونی بسیار نازک که تقریباً بقدر خمیره کوچکی بود بیرون
 آمد بعد یک سندی زیر بالون کاغذی خف و کم کم بالون بزرگتر آمده سرش
 پاره شده یک دختر خوش منظری چون پری تاسینه خود را نموده دستهارا کشید
 با تمام حاضرین تعارف نموده پرده افتاد جای تعجب اینست میان چهار چوب نازکی
 که طرفین آن را کاغذ چسبانده بودند چطور آدم پنهان شده بود و چگونه باین
 شکستنی روی هوا معلق بنواری آویزان بود پنج دقیقه بعد پرده بالا رفت در زاویه
 تماشاخانه پیانوی بود بقدر پیانوی معمولی طرفین آن شش پیور و طبل نصب کرده
 بودند و اطراف تماشاخانه نیز طبل و سنج و زنگوله و چیزهای دیگر آویخته بودند
 بتوسط چوبی که دوزخ تقریباً طول داشت یک شش پیور به پیانو متصل نموده بنا کرد
 به پیانو زدن که یکدفعه از در و دیوار تماشاخانه صدای طبل و سنج و شش پیور بلند شد
 مثل اینکه یک فوج بالابان میرند بیک دست زدن به پیانو کاهی چراغها

تماشاخانه خاموش و گاهی روشن میشد یک دفعه تمام چراغها خاموش شده صدای
 شتر باران در تماشاخانه پیچید و برق شروع شد مثل اینکه فی الواقع فصل
 بهار است و باران در حد برق دوشسته ستاره هم نمودار شد بعد باز روشن شد
 و پرده افتاد بعد از پنج دقیقه باز پرده بلند شد زن و مردی پیدا شدند ضعیفه میخواست
 بگذرد که در آید و قبول نیکو دمسخر باین عذر بود که پس از فوت زخم قسم یاد کردیم
 زن بزم در این ضمن جادوگری آمد و گفت من از روح زنت میپرسم آون بدید این خانم را
 برشته از دواج در آوری فوراً باز تماشاخانه تاریک شده نوری لعلی آدم پیدا شده
 در هوا حرکت کرد و قوری بالا رفت و قدری پائین آمد و دست شوهرش را گرفته در
 هوا برد و پائین آورد بعد این جسم نور بتدریج از نظر غایب شد یک دفعه صورت
 تشریحی بنظر آمد فقط استخوانی بود از نور دست و پایش را در هوا حرکت میداد صدا
 چند غظام که بهم میخورد و گوش میرسید و قتیکه در حرکت بود و سرش از بدن جدا شده هوا
 صعود کرد و با دو دست کوشش زیاد کرد و یک کوشش نبوت متصل در هوا متحرک بود و بعد
 هر دو پایش از آن جدا شده بنا کرد راه رفتن در هوا و قتیکه بهم میخورد و صدای دو تن
 که بهم میخورد از آنجا خارج میشد بعد تمام بدن از انظار مردم ناپدید شده تماشاخانه
 روشن شد و باری تمام کشت فی الواقع اشخاص ساده لوحی که این نوع شعبده بارانند
 باشند اگر اینها بیایند مبهوت می شوند و اگر شعبده باز دعوی تغییر می کنند همه بر تال
 وی اعتراف **چشمه ششم شهر و قیعه** می کنند
 امروز قسم به آبرت هال تالاریت نزدیکت مید پارک حضرت مستطاب پرنس کشت

شهر علیا حضرت ملکه معظمه و ائمه شوکت در زمان حیات طرح ریخته بودند و در
 الصنایع و دارالعلوم بسازند و در نیم ماه می ۱۸۶۷ اول سنک بنابر علی حضرت
 ملکه معظمه و ائمه شوکت گذاشتند و در سال ۱۸۷۱ با تمام رسید قریب و ولایت هزار
 لیره انگلیسی خرج تالار شده قطر اطروش ۲۷۲ و قطر اقصی ۲۳۸ و محیطش ۸۰۴
 پا است شکلا تقریباً بیضی است هزار و سیصد و شصت و دو صندلی در وسط
 و در دو تالار به ده قطار چیده اند در شاه نشین تالار ۸۰ اگر می بتوان که است
 بالای شاه نشین غلام کردش است و در هزار نفر بفرغت می تواند کردش کنند
 اطراف غلام کردش پردامی روغنی بسیار کار نقاشان قدیم و جدید است سقف
 کسبیدی بلور دارد و بار ارتفاع ۱۳۵ پا روی هم رفته هشت هزار نفر در کمال آسودگی
 و فراخی جامی تواند در این تالار بنشینند طرف جنوب تالار را غون بسیار بزرگی
 نهاده اند ده هزار بند دارد و ماشین بخار با هتک در می آورندش ساز بزرگیت
 هزار نوازنده اطرافش می توانند نشسته بنوازند طوش نهاد با است قریب ده هزار
 لیره تمام شده چنانچه ساز بزرگیت بعد از تماشای بسیار که فی الواقع هر یک از
 پرده با نیم ساعت طول داشت آدم خوب به بیندیر و آن آدم مقابل درب تالار باغی
 است موسوم بیاع کنسینکن مجسمه حضرت اقدس پرنس کنسرت را با دو کار روی تخت
 مطلق کرده اند چهار طرف مجسمه فرشتگان زیاده از مرمر جاری کرده چهار رنج
 مسکون می نامند شان در زیر مجسمه پرنس تماثل اشخاصی حروفیت از تیل سکپیر و
 میلتن و ولتر و غیره همه را بسیار شبیه و خوب حجاری کرده اند

جمعه ششم شهر ذیقعده الحرام

بعد از صرف خنار رفته تماشای کلیسای سنت پال بزرگترین کلیسای برتانیا گشت
 اثبات سلطان گنت ششم مسیحی اول در این موضع کلیسا ساخت در سال ۱۸۷۱
 آتش گرفته بجای خراب شد سنت پال بعد این کلیسا را بنا کرد در سال ۱۸۳۲ باز
 بسخت و بسیاری از آن ویران شد بعد که تعمیرش کردند باز در ۱۸۵۵ آتش گرفته
 خرابی بسیار آن وارد آمد مجدداً مبلغ کثیری خرج کرده مرتشش کردند در سال ۱۸۶۱
 عظیمی روی داده بجای ویران و ملی خاکستر شد در این یاقین فریب سیزده هزار خانه
 و ششاد و هفت کلیسای کوچک با ناک کیمان شدند در عهد سلطنت چارلس
 دوم ۱۶۷۵ عمارت باز از سر نو شروع ساختن کردند سی و پنج سال طول کشید تا تمام
 رسید از غرائب آنکه کلیسا و عمارت در یک روز با تمام رسید طرح بنا شبیه به
 کلیسای ایاتین است طویش پانصد و عرضش ۱۲۵ پا است از کف کلیسا
 تا نوک صلیب که بالای کسبند ۵۶۳ پا است روی مناره جنوبی زنک
 بزرگیت قطرش ده پایی شود این زنک چو قوت زده میشود جزو قوتیکه کمی از دو دان
 سلطنت یا میری از خاندان بنالت و تنش از دنیا کوتاه شود وزن زنک دوازده
 هزار رطل است و وزن زنک صد و شصت و شانزده پونجه میخورد
 تا صلیب ولی تا وسط که به غلام کردش بخوی موسوم است بیشتر نرم و دجه شصتیه
 این غلام کردش این است که اگر با صله قدم آدم و تنش را دیوار گذارده
 آهسته حرب شمع بصدای بلند می ستود و معمار صنعت غریبی در این فن بکار برده

از این جا یک طبقه بالاتر فتم تمام شهر لندن پیدا بودند و تیم برویم بالاتر تا یک
 صلیب مانع شد گفتند چندین دفعه ابل ایراند خواستند کعبه را با دنیا سیت
 خواب کنند از عمده بر نیامده و گرفتار شدند از آن زمان بعد قدغن الیه است
 کسی بالاتر رود همیشه در بای بالا هم قفل است چون نشد بالا برویم پائین آمدیم خیلی
 خسته شده بودم قدری در صحن کلیسا نشستم محبته بای زیاد صورت پهلوانان غرور
 که در بردها کشته شدند از شک مرمر جاری کرده و بعضی را از چدن ریخته نیت
 کلیسا کرده اند نوک کعبه صلیبی است بوزن سه هزار و سیصد و شصت رطل روی
 کلوله نصب است که وزنش پنجمار و شصت رطل است قطر کلوله شش پا و دو
 اصبع است اما از پائین بقدر بند وانه در شش منظر می آید هشت نفر آدم میتوانند
 میان کلوله خود را بکنجند خلاصه پس از گردش زیاد آدم منزل همه جا از میان
 خیابانهای وسیع میروان پهلوی عمارات رفیع خوش طرح که شصت جمعیت کثیری
 پیاده از طرفین راه و کالسکه های متعدد از وسط متصل در عبور و مرور بودند چندین
 جا کالسکه من و همراهم ایستاد تا راه باز شد از میان این همه جمعیت یک صد
 بلند برون نمی آمد واقعا انگلیسها مردمانی هستند بسیار معقول و مؤدب و با حد
 با کسی کاری نه هر کسی بی کار و عمل خود میرود و دوازده هزار پلیس سواره و پیاده برای
 محافظت عموم خلق در لندن هست تا از اعمی خویش و جنگی فتنه انگیز روی نمید
 پلیس ما ذوق نیست مداخلت هیچ امری نماید فی الحقیقه آزادی این است که نصب
 انگلیسها شده گمان نمی کنم ملت دیگر این نوع مختار و آزاد باشند

شنبه هجدهم

امروز تا عصر منزل مانده بنوشتن و خواندن وقت خود را گذراندم ساعت
شش فتم تا شاخانه دم تو سوا بجا صورت سلاطین و مردمان معروف را خواه
به نیک نامی خواه به بدنامی از موم درست کرده با همان لباس و نشانی که در زمان
حیات در برداشتند بترتیب ایستاده و شسته با حرکات مختلف هر یک را بوضع
خاصی قرار داده اند مثلاً شخصی دیگر را مخاطب ساخته حرف میزند بعد می ختم است
که با صورت اصلی نمیتوان نیز داده صورت دختر را از موم ساخته نفس میکشد مثل
اینکه فی الواقع انسان حقیقی خوابیده و نفس میکشد جای دیگر شخصی از موم بود کاه کااهی
سرش را بطرف راست و چپ میگرداند پلیسی از موم ساخته ایستاده کرده بودند
یکی از تماشاچیان کمان گردیس حقیقی است از وی پرسید چه وقت موزیک میزنند
و بجوانی نیامد چهل شد دختری شربت فروش جلومیزی ایستاده بود یکی از همرازان جلو
رفته گفت این را چه قدر خوب ساخته اند دختر بنا کرد بخندیدن اگر آدم حقیقی بی حس
و حرکت در میان آدمهای مومی نمائند مشکل پیدا نم کسی بتواند تمیز دهد بالای سر
دختری که نفس میکشد جایی نماده بود نذیر جباب دستخط مبارک علیحضرت
اقدس بهایون ناصرالدین سلطان ایران دیده شد چلو ی آن آنجستاده نماده بودند
بسیز اسمعیل خان کفتم سواد دستخط بهایون را محض تئیم و تبرک مسافرت مانم می برد
اینست سواد دستخط مبارک هنگامیکه در لندن اقامت داشتیم بتماشای دم تو سه
آمدیم و این چند کلمه را بر رسم یادکاری در اینجا نوشتیم ناصرالدین شاه قاجار ۱۸۷۵

در جنب این تماشاخانه طاق دیگری بود که اسباب سلاطین قدیم را نهاده بودند
 از قبیل لباس و اسلحه و غیره رخت خوابی که پامپئون قول در آن سفر میکرد اینجا بود و این
 کالسه رخت خواب و آشپزخانه و اسباب تحریر و میز و نهال خوری همه جمع بود و این
 طاق پله میخورد بیستین در این زیر زمین مانند صورت مردمانی هست که به بد ذاتی
 و سهرقت و بدبختی و سفاکی مشهور بودند از صورت هر یک فی الواقع آثار بد ذاتی معلوم
 میشود تماماً که المنظر و قبح الوجه اند این جانیریکت داردیده شد که سوابق ایام در
 فرانسه و بعد از لندن رایج شد برای کشن قائلین و بدکاران بر سه تخته چوبی عمود کرده
 آدم را روی تخته می خوابانند بالای عمود نیری تعبیه شده بکیت اشاره پائین آمده
 میخورد بگردن آدم و فوراً سحر جدا شده می افتاد میان صندوقی پرازانگاه و بلیا
 رد نمی شد و صورت تمام مجوسین نیز در این طاق بود با وجودیکه همه از نوم ساخته شده
 بودند از دیدن روی شششتان موی بر بدن آدم راست میشد پس از تماشای آنها
 آدمیم با طاق اول بکیت بسته موزیکانچی هر روز نزدیک مغرب موزیک میزدند
 چون خوب میزدند و حشمت هم شده بودم قدری نشسته رفخ خشکی شد بعد رفتم
 منزل شام خورده یکشنبه دهم وقت خواب خوابیدیم
 امروز نیز روز یکشنبه است کمتر کسی در شهر میماندند جانی برای تماشا با زیست و نه
 آمد و شدی در کوچه و برزن میشود صدای احدى بکوش نمیرسد این شهر باین جمعیتی
 مثل امنیت که هیچکس در آن نباشد بعضی از اهل حیدرآباد که برای گردش و تحصیل
 این جا آمده اند از قبیل مولوی سید علی سیکرانی و میرزا محمد نجف و سید زین العابدین

فرزند مولوی سید حسین نوین بخت بدیدن من آمده بودند گفتیم بمانند با من نهار
بخورند بعد از هفت سال آنانی انجمله صحبتی شد تازه که قابل کنارش باشد اتفاق نیفتاد
دو شبانه یازدهم

امروز بعد از نهار رفتم بمارت دولتی قدیم لندن که موسوم است به نوراف لندن
یعنی برج لندن این عمارت صاحب برج چند روی تپه کنار رود تمیز واقع است
این جا جایی است که اشخاص معروف و مشهور عالم شربت عات از دم تیغ آبدار
چشیده اند اصل این بنا از من است در عهد سلطنت کنتسما نین کسیر بنا شده گویا
خزانة و دار الضرب من با بوده زیرا که در سال ۱۷۷۷ و قسمیکه پایه یکت بنا می جدید
می کنند یک شمش نقره و چندین سکه طلا مسکوک است که و خطا من با بود از ابتدای
بنای این بنا هم عمارت دولتی بود و هم مجلس حکومتی استیفن شاه اول سلطانی بود که پنا
را مقام خود کرد در عهد سلطنت ریچارد اول شاه انگلستان شمش خندقی و این بنا داد
کنند زمان سلطنت او دارد بر استحکامات و قلاع این بنا افزوده چنان استحکم نمود که
ممكن نبودى داخل و خارجى شد بقولى در عهد وى این جاقط مجلس دولتى شد در سال
۱۲۷۸ از یهودیان مشکى شدند که سکه قلب میزنند همه را که ششصد نفر میشدند که قتل کرده
این جابس نمودند و نهائى زیاد در این جا ریخته شده اگر بخوانم تمام را شرح دهم چندین
صفحه بخواهد شد این جا همان جایی است که هنری ششم زوجه خود ملکه آراگن را پس از
جلوس بر تخت آورده در سال ۱۵۳۱ از معاشرت با وی سیر شده از جان نا امیدش
کرد بعد زوجه دیگر که بسیار خوش صورت و جوان بود برشته از دواج در آورد و چندی

نکهت که بوی نیم همان شربت چشاند و در عیال سلطنت مری رقیب خویش لایحی کمری
 بدون هیچ نوع تقصیر یا کناهی در این جا حبس کرده بعد سرکش را از بدن جدا نمود
 وقتی که مری از دارالملکت و نیاروی بعالم بقا نهاد سلاطین بعد دیگر این جارا عمارت
 دولتی قرار دادند حالاجبه خانه و مخزن جواهرات دولتی است در وسط عمارت
 اطافی است تقریباً در تمام جواهرات و آلات سلطنت را میان دو قفسه
 آهنی چیده اند بعد از فوت چارلس اول اشیاء و جواهرات قدیمه بعضی مکتور و برخی
 مسروق شدند در زمان تاج گذاری چارلس دوم زرگری مامور شدند آنچه جواهر
 لازم است برای دسیم وی فراهم بیاورد جواهراتی که حال موجودند مثل است
 بر چند تاج و چند عمو و شفا بهای طلا و مطلقاً که بهنگام تاج گذاری در سر نیز می بینند
 نشانهای متعدد طلا و مرتضی مومینا و غیره زیاده دیده شد تاج علیا حضرت
 ملکه مغلظه و امته شکوه را از همه بالاتر جای داده بودند و درش محل ارفع و نیت
 و جواهرات زیاد روی آن نشاندند یکت یا قوت درستی که اطرافش بهفتاد و پنج
 الماس بر لیان بود و دیده شد بیک صلیب نشاندند اندین یا قوت بواسطه درستی
 استنار زیاد دارد و میگویند مال او دارد است که معروف بود بسپاه شاه در سال
 ۱۳۰۳ که اسپانول محاصره شد بطر پادشاه کاستیل بوی ارزانی داشت در محاصره
 اجین گرت سال ۱۴۰۵ همین یا قوت بکلاه خود بهیچیم نصب بود خلاصه انوار
 اقسام جواهرات دید شد بهیچ طریقی بود شبیه بعقاب بال کشوده سرکش
 بگردن هیچ میخور و سنگام تاج گذاری سلاطین موافق رسمی که دارند میان آن

روغن ریخته سلاطین را روغن مالی می کنند قاشق طلای مرصعی دیده شد که با آن
 روغن از ظرف مذکور بیرون می آورند قریب دو اوزن منک دان طلای
 مرصع بود اینها نیز هسنه کام جلوس سلاطین در دستر خوانی که آرزو گسترده می شود
 که آرد می شوند شبیه کوه نور را همان طور که از هند آورده بودند قبل از رسیدن
 و بر بیان کردن از بلور ریخته پشت آینه نهاده اند کردن بند و نشان را نوبند که
 روی آن مرثسم هست هولی سواکی مالی پانس یعنی بد با نکسی وارد بیاید که به خیال
 میکنند و نشانه های دیگر و مال زیاد دیده شد پس از تماشای بسیار از این جایرون
 آمده رفتم بجنبه خانه این حجره مشتمل است به اسلحه بجنی یونانی و نمونه آلات حرب
 شرقین مخصوصا مال هندیان و ادوات قدیمی و در خوش ساخت با اسم تاریخ
 بر یک تبرقیب و نقشه های متعدد چیده اند ستوانهای فولادی بر سه پای
 مهندسی بسیار درشت پوشانده تبرقیب چیده اند بعضی شان پوست اسب
 حقیقی بود که با کاه پر کرده بودند سمشان بزرگتر از بقایای هولی است یک نوع
 زره و کلاه خود دیده شد از ریشه اشجار بافته بودند و آلات حرب اشخاصی
 این نوع لباس می پوشیدند منحصرا بود بهی و اسخوان ماهی و تیری که نوکش سنگ
 تیزی بود شمشیر و نوپ و تفنگ قدیم و جدید خنجر و کاروهای خراسان و کرتان
 شمشیرهای بسیار بزرگ که بر یک دور از شمشیر حالیه بود زیاد دیده شد از این جا
 رفتم با طاقی که منزل لدی جن گری بود یک چرخه نسبت صحن عمارت داشت از
 میان همین بنجره دیده شوهرش را از مجلس بیرون آورده بدار کشیدند و جسد را

در غرابه گذارده بودند و کلیسای سنت پطرو فن کردند بعد آمدند بن بیچاره را هم بر
 بشوهرش ملحق کردند حال همان مقتل را مشجر کرده معجز آینه ای اطرافش ساخته اند در
 همین موضع سال ۱۵۳۶ و ابعاشش نفر از مشاییر بی سر شدند اول ملکه آن
 زن بهزی ششم دویم مارکارت زن سر بیچاره دل سیم ملکه کاثرین زن پنجم بهزی
 هشتم چهارم جن زن جورج ملین پنجم لیدی جن گری دختر بهزی دیوکت سنگلاک ششم بریت
 دوزارل ایلکس در جنب این مقتل راهی است تنگ و تاریک می رود و محبوس که
 مال اغره و امر ابو دمجوسین هر یک زمان قید روی سنگمائی که در کف و دیو
 محبوس است چیزها بگذارد اند که خالی از بند و نصیحت نیست یکی از آنها را که ویلیام رم
 کننده بود خواندم ترجمه آن اینست در خانه ماتم و عزا توقف کردن به از دست
 نمودن در خانه عشرت و ضیافت است دل عاقل همیشه منزل ماتم است
 چندی مقید شدن بهتر است از همواره خلع الفخار بودن برای هر چیزی قنیت
 معین روزی باید تولد شد و ساعتی باید بدزد و دخت روزمات بهتر از روز حیات
 هر چیزی سختی دارد و انجام هر شئی از آغاز آن بهتر است در خانه مسکنست و
 مذلت صبور و شکور باش همچنانکه پول مفتاح ابواب مقفل است نفس نیز کلید
 اشکالات است زمان اقبال خوش سلوکی کن و تبرس از ایام ادب از فی ۲۲
 اپریل ۱۵۵۹ خلاصه از دیدن این محبس خواندن بعضی خطوط و بیاد آوردن کلمات
 و قتالی که در این موضع شده بقدری بدغم نقش شده که ضعف روی و دمجوس
 دیگر بود زیر زمین مانند برای طبقه کناران و قاتلین و غیره بقدری تاریک

و بد بود که بقل راست نمی آید دیوارهای بسیار کلفتی داشت حال انبار تفنگ است
در عرض کم و می تواند بشمار هزار تفنگ بیرون بیاورد بجهت خراب کردن کی
از دیوارهای این محبس هند را با علمه و مدتها زمان لازم است و اتفاقا عجایب
محکمی است از آه بن استحکامش بیشتر است پس از تاسف و تماشای بسیار منزل آمدیم

شنبه دوازدهم

طرف عصر رفتم بصومعه و ستمیستر کلیسائی است بسیار قدیم و بزرگ هر قطعه آن در زمان
سلطانی ساخته شده آغاز بنای این کلیسا در سال ۱۷۸۰ بکلمه روبرت سلطان سکس شد
اهل دینارک بنای اول را خراب کردند بعد از او در ملقب به نفیس در سال ۱۸۰۵
دیگری بنا کرد مذکور است این اول کلیسائی بود که بطرح رومی در برتان ساخته شد
مقبوره ادوارد در همین صومعه است پس از وفات وی اولاد و احفادش
در بنا و زینت این کلیسا جمعی طبع نمودند هنری تیم در سال ۱۸۲۰ بنای باشکوه
ساخت چندی گذشت که آتش گرفت ادوارد اول تعمیرش نمود در عهد سلطنت
ادوارد دوم و ادوارد سیم وسعت داده شد هنری پنجم در سمت شرق بنای کثیف
ساخته تمام کلیسا بنام وی شد از زمان هارلانا امروز تمام سلاطین انگلستان در
این صومعه تاج بر سر خفا ده اند باین معنی که زوی یک سندی که شش سال قبل
ساخته شده می شنیدند در سمت تاج گذاری عمل می آید و سیم و جوهراتی که در زمان تاج
گذاری استعمال می نمود در توراف لندن که شش سال بقاء گذشت جایی داده اند
سوابق ایام این جالبجا و ما وای مقصرین بودی کف کلیسا تماما حجر متلون و منقش است

مقابر اکثر سلاطین و تماثل اغلب مشاییر در این جا است بعضی جواهرها و نبت
کارها و معمارها دیده شد که در این عصر کمتر می توان مثل همینها ساخت تمام ستونها و
جدار و سقفها و ممر است لیت که بسیار جالبی است تقریباً دو هزار سال قبل از اینست
لندن بوده در وسط ستون سنگی دارد مثل تنه درخت سقف آن مثل شاخه های درخت
اگرستون شست بر نند صدای مس میان تپ از آن خارج میشود خیلی خوب درست کرده
قریب یک ساعت و نیم طول کشید تا تمام تماثل و مقابر دیده شد بعد برشته منزل
آدم شب بواسطه خشکی چهارشنبه سیر و هم از منزل بیرون رفتم
امروز رفتم بدیدن موزه که موسوم است به بندی این موزه مخصوص است بر صنایع و کارها
بندی و جواهرات و اسباب سلطان برمه آلات حرب قدیم و جدید پارچه های
زرلفت شاههای کشمیر ظروف صینی قالیهای ایران زنا و دیده شد صورت شیر
از چدن دیده شد که کینفر انگلیس را زیر پنجه خود پایمال میکرد گفتند این کنوع آلات
موسیقمی است که بدستور اهل اوزبک زیب سلطان هندوستان درست کرده
در حضور وی می نواختند شیر منظر یک شخص بندی است که انگلیس را زیر چکات خود
مضحل میکند در یک قفسه قرآن بزرگ خطی دیده شد که تقریباً پانصد لیره انگلیس قیمت
داشت مدیر موزه گفت این را میت و پنج لیره غریبه ام اما هر ورق آن میت پنج
لیره می ارز بعضی تکه ها دیده شد از هند آورده و برخی را شبیه به تکه ها باوفا
های هند برای نمودن مردم در من جا ساخته اند و حقیقت محض بصیرت ملت است
مبلغ کزافی خرج کرده آنانکه اثاث ابلت بندی را ندیده اند بیک نظر خیره بائی را

می بیند که حتی بعضی از خود بند یا نهم ندیده اند پس از تماشا سنبل آمده باقی روز شب
 کافی السابق چشمنه چهار دهم گذارند
 امروز در سنبل ماندم تا زده روی ندا و شب بعضی از دوستان مدعو بودند آمدند
 شام صرف شد پس از غذا خواتین موعوره قدری پیا نوزده همه را محظوظ کردند نصف
 شب ساز و محبت گرم بود بعد ایشان رفته منضم بخوابگاه خویش شتافتم

جمعه پانزدهم

امروز چارپا رفتوجه بند و ستان است قدری از روز را مشغول نوشتن خطوط لاسه
 شد م طرف عصر بیرون رفته قدری پیاده گردش کردم اغلب روزها هوا ابر
 و خنک بعضی ایام که آفتاب می تابد هوا گرم میشود ولی زیر سایه اشجار نسیم خوش
 خرمی می آید قریب یک ساعت راه رفته سنبل معاودت شد

شنبه شانزدهم

امروز رفتم تماشای موزه که موسوم است به قیش موزیم این موزه منضم به جزوات
 یکی مشتمل است به تائیل و حجازیهای مرغوب و دیگری مجتوی است بر سکه ها و
 نشانهای قدیم عالم در مرتبه تحتانی کتابخانه ای است بسیار بزرگ شامل انواع قسام
 کتب خطی و با سمه عدد کتب با سمه یک میان و چهار هزار جلد است و عدد کتب
 خطی بیش از پنجاه هزار جلد است هزار و پانصد جلد آن اسننه شرفی است از قبل عز
 و فارسی و ترکی و هندی کتاب شاهنامه مضمون و کتاب یوسف زلیخا و لیلی و چون
 و حافظ همه مدتب و خوشخط در یک قفسه جدا دیده شد اکثری بسیار خوب

بودند و جنب کتابخانه اطاقی بود موصوف به اطاق قراست سقف بسیار بزرگی داشت
 مستطوط آنجا گفت این سقف فقط یکپا از سقف کلیسای سنت پتر که در رم است
 کوتاه تر است در این اطاق خواندن شتاب و جلد کتابت هر طلی که مردم بخوانند
 بفهمند یا سود مقاله را بردارند جازنی حاصل کرده این جامی آیتد هر چه خواهند
 میخوانند یا از روی آن می نویسند چهار صد سندی در اطراف سقف و اندر براس
 نشستن مردم واقعا اگر کسی بخواند علم و سعادت را در ملکی رواج دهد باید این نوع بنا باشد
 اهل ملک را تشویق کند هر قسم کتابی که در عالم با ستمه شده یا نوشته شده در کتابخانه
 موجود است از روی فهرستی که ترتیب نام کتابها را نوشته اند هر کتابی که بخواند
 پیدامی گشتند با صله دوسته دقیقه خلاصه قدیمی آنجا نوشته بعد سندی آمد
 یکشنبه هجدهم شهر لغتده

الی کچینه مسیت و چهارم ز کام و سرفه و کاهی تب بقدری شدید بود که هیچ نتوانم
 از منزل بیرون بروم در این بین اتفاقی که قابل مذکره باشد رخ نمود امروز نیز یکی از
 آیام ساکت و صامت است تا عصر کسی دیده نمیشود اکثر اهل شهر از زن و مرد و خرد و بزرگ
 بیانیات حول و خوش میروند معدودی که در شهر میمانند صبح کلیسا رفته نزدیک ظهر
 مراجعت کرده و خانه میمانند و قلیلی طرف عصر برای گردش و مید پارک و جایگاه
 دیگر بیرون میروند منم منزل نشسته و وقت خود را بخواندن کتب و صحبت با همرازان
 گذرانم آنچنانکه امروز بکلی رفع کسالت شد فادرجرت هستم
 دوشنبه مسیت و پنجم

امروز عصر سنبل میرزک من و تمام مهربان همان مستقیم حس را منزل صرف
 کرده راه افتادیم خانه شان خارج لندن و مقصد به میلیدن واقع است اثاث
 البیت و خانه و باغچه همه از روی سلیقه و پاکیزه است صاحب اولاد زیاد
 است شش دختر و دو پسر دارند یعنی سه دختر و یک پسر از زن اول که همه بزرگ
 و با تربیت اند و مادر شان چند سال وفات کرده دارند و سه دختر و یک پسر از
 زن حالیه که بسیار عقیقه و نجیب است شب بعد از شام قدری ساز زدند بسیار خوش
 گذشت بعد از شام خواستم مرحبت کنم میرزک مانع شده خواهش کرد و دست
 برای تقصیر هوا در منزل ایشان بمانم چون خود و عیالش مردمان مهربان و دانا
 و دوشی هستند خواهش ویرا قبول کرده سه شنبه و چهارشنبه مثل روز دوشنبه
 در کمال خوشی و فرحی گذشت عصر چهارشنبه رفته از جانب وزارت خانه بند
 رسید که فردا که پنجشنبه است سه ساعت بعد از ظهر بروم ابرن زیارت علیا
 حضرت ملکه معظمه پادشاه گلستان و قیصر هندوستان دامت ملکه
 لذا شب بعد از شام حنا حافظ کرده رفتم منزل

پنجشنبه شب و ششم

صبح پس از صرف چای راه افتادم با کالسکه بجای چهار ساعت طول کشید
 بسیار سرد بود در ساعت محمود بجات دولتی رسیدم غذا حاضر بود پس از غذا
 اذن شرفیابی حاصل شد در کمال ادب و استحضار پیش رفته رسم آداب و تکریم
 بجا آوردم بعد علیا حضرت ملکه معظمه دامت شکوه با دست مبارک کردن

و سینه خانه زاده دولت خواه خود را با جلال آبی و نشان مثبت کمانداف ایندیان سپهر
 مزین فرمودند این بنده هم سر مبارک و افتخار به کسب دو وار رسانیده دست مبارک
 علیا حضرت عظم لمارا بوسیده اجازت حاصل نمودم شب راجعی از امر او اغرجه
 بود مخفی خوش گذشت بعد از شام قدری پای تو و موزیک زدند از نصف شب
 گذشته بود که محاس بر هم خورد با همه خدا حافظی کرده با طاق خواب رفته خوابیدم
 جمعه مثبت و نهم شهر ذی القعدة

امروز در منزل ماندم برای نوشتن خطوط هندوستان تازه که قابل باشد
 اتفاق شنبه سه ام
 امروز نهم بهائشای موزه که و سوم است به کسینکتن موزیم در این موزه نمونه اکثر اشیاء
 عالیه قدیمه را ساخته برای بصیرت خلق جا داده اند به انضمام تمام اسباب و آلات
 و ظروف چین و جاپان و غیره نمونه استون راجان را که در زم هست همان
 بزرگی ترکیب از کچ ریخته اند با صورت اصلی ابد تفاوت ندارد جای دیگر نمونه
 شمعدان کلمه دیده که از برج ساخته مطلقا کرده بودند چنان مثبت کاری ریز و مناسب
 با یک کیب کرده بودند که معلوم میشود از زیر دست استمد در آمده جانی مسیحی سلمان
 و جانی کشت یهودیان و نسرل اعراب یمنی و حجازی و اما مزاده و غیره بود اگر کسی
 بدقت این موزه را به بیند مثل مثبت که اغلب اشیاء مشهور عالم و کارهای قدیم چین و
 و جاپان و زنا و رویهای هندو ایران را بیک نظر دیده است علاوه بر اینکه
 چشم از دیدن اشیاء مخطوط میشود بر بصیرت شخص هم می افتد از تار و دوز

وکل دوزی که در این موزو دیده شد تا ما کار قدیم است از قراریکه مدیر موزو می گفت در این زمان کوشش زیاد کرده اند مثل اینها که بخت نداشتند از عمده بر نیامده اند سوابق ایام هندو ایران در زمان دوزی وکل دوزی و قالی و شالی بانی برتری بر تمام ممالک روی زمین داشتند اگر چه کنون هم کارهای خوب می کنند اما مثل کارهای قدیم قوم دوزی

میشنبه غره شهر ذیحجه الحرام

امروز صبح هوا پر از مه غلیظ و تا ساعت یازده چسبی نفعه گرم بود بعد که کم کم روشن شد چون امروز هم روز تعطیل تکلیفهاست منم کسل بودم تا عصر از منزل بیرون رفتم طرف مغرب قدری سوار کالسکه شده اطراف هید پارک گردش کردم بعد جهت منوده تا نزد یک شام صحبت مشغول شدم بعد از شام قدری نشسته خوابیدم

دوشنبه دوم

امروز بیشتر کسیر لاند که سابقا هم حید را باد آمده بود دیدن آمد در یک محل بسیار زیست و ما بر است و آن منیت که اگر دو نفر اشارتاً یا کنایه یا بطور بخوابشی را نشان کنند یا بیکدیگر بگویند و چشم خود را بسته دست اشاره کنند و یا به پیشانی خود چسباند به خط مستقیم میر و پهلوی همان شبی که منظور بوده و آن دست دیگر اشاره کنند و یا بیکدیگر بروی آن خیلی کار مشکلی است یکی از همراهان سنجاقی را میان جعبه که داخل قی و دیگر بود گذارده دیگری آهسته گفت بعد کسیر لاند دست و یا به پیشانی نماده بخواب مستقیم سر جعبه آن را باز نموده دستش را روی سنجاق هفت دانه از این قبیل کارها زیاد نمود بعد از رفتن مشاوره با طاق مخصوص خود رفته بخواندن کتاب و امور دیگر روز را بسیار

سه شنبه سیم

تا ندکه قابل مذاکره باشد رخ نمود و طرف عصر عالم بر هم خورد کسالت زیادت
داد نتوانستم از منزل چهارشنبه چهارم
الی شنبه غم کسالت مزاج بانی بود هیچ نتوانستم از منزل بیرون بروم کزل
شترن میل که چند سال قبل نایب سفیر کبیر دولت بهیسه انگلیس مقیم سیدرآباد بود بان
و بچه اش دو ساعت از ظهر گذشته برای صرف چاشت مدعو بودند در عشت
مذکور با حالت کسالت حاضر شدم ایشان آمدند بعد از غذا صحبت زیاده میان
آمد و دختر جوانی دارند فرشته بسیار خوب حرف میزد چهار سال در یکی از مدارس
بارسل تحصیل کرده زبان منته خوب میدانت خیلی خوب تربیت یافته بعد از صحبتها
زیاد ایشان رفتند منم برا حکامه خود رفته با امور لازمه پرداختم

یکشنبه هشتم

امروز تیرگی از ایام است که اهل لندن بعضی بنام زورخی بگردش در باغات
خارج شهر روز خود را شام می کنند دوشه روز است هوا تغییر کرده قدری
خنک شده کاه کاهی هم باران می آید صبح غلیظی در هوا بود تا یک ساعت
بنظر مانده هوا ناراحت و تنگ و خفه بود بعد کم کم روشن شد
و شنبه نهم

طرف غربی لندن ایالتی است موسوم به ورسر و هفت میلی آن جنبه مغربی است
معروف به ورسر شیر قریب عقبه مذکور است آب گرم است از آن چشمه عولی کند

آب کرم به حمامهای متعدد که در حمامخانهها ساخته اند بمیسرند یا بران و ناخوشان از اطراف و کناف باین قصبه آند و سی چهل روز در یکی از حمامخانهها توقف میکنند و بر سر آب کرم بدن شوی نمایند رفع مرضشان هر چه باشد بشود بسیار استجا حاصل و نلک و نرله دار از آب مزبور شفا یافته اند چون هضم اکثر از ضعف معده و غلبه بلغم شاکلی بودم انسب دانستم چندی به قصبه مذکور رفته با آب کرم بدن شوی کنم شاید رفع درد بشود لهذا طرف عصر بموقف کمالسکه بخار رفته سوار شده راه افتادم همراهان همه بودند سه ساعت و نیم راه بود شب بمنزل رسیدم چون خسته بودم زود خوابیدم بمنزل در حمامخانه ایست مونسوم بزیال نیتل و متعلق به بیشتر زک که سابقا مذکور شد.

سومین هضم

امروز عید میه اضحی کی از انعامیتر که است صبح بعد از شست و شوی بدن بمنزل مغمول مسلمانان چند کوفته قربانی آورده فوج نمودند بعد علی الزم نمودند و استاجان ادا می نذر کرده مبارکباد و تمینیت گفتند منم با همه عید مبارکی کرده با حجت ایشان روز را شام کردم امروز بعد از شست و شوی بدن در آب کرم در دستخوایی که چند سال قبل در پایم پیدا شده بود و اطبا چند دفعه معالجه کردند و باز عود نمود کمی رفع شد.

چهارمین هضم یا زودیه

امروز صبح باز بخام آب کرم رفتم رفته رفته دیدم درد پا استیام یافته بعد از چند روز بخلی رفع درد شد فهمیدم که این آب کرم خالی از خاصیت ملینیت چند نفر از اطبای حاذق آب را تجربه کرده و اوامی نافع مروج به این آب یافته اند جزو بهترین نکات است.

و شوره خلاصه تا روز سه شنبه بعد از ظهر از منزل میرون ز فرم تازه که قابل تمکک باشد

روی روز سه شنبه بعد از ظهر مذا

بعد از نماز فرم به درخت انواع اقامت چینی های خوب و مرغوب در کارخانه جات
اینجا ساخته میشود اول فرم به چینی سازخانه بسیار کارخانه بزرگی است نظریه فحشینی
ابتدا مثل ظرف کفی خام است کیت جا میرد کجا قالب می کنند کجا لعاب بینامیه
و کجا رنگ آغیزی می کنند خیلی تماشا داشت قیثان هم بسیار مناسب بعد فرم
به کلیسا زیرا که دم البانی این جا آمده در این کلیسا میخوانند از بهترین خواننده های
فرمانستان است قریب چهار هزار نفر جمعیت از زن و مرد بزرگ و کوچک ضعیف
و شریف حضور داشتند و متجا و زار سیصد نفر خوانده و نوازنده بودند کما بهیچ
همه با هم میخوانند و کما بهی دم البانی بخت میخوانند اما صوت دم البانی در ملک
و غزائی برابر میگرد با و از تمام این سیصد نفر واقعا بسیار خوب میخواند صدایش
مثل نکت در کلیسا میچید چهار ساعت از ظهر که شنبه مجلس برهم خورد پنجم منزل
سمادوت روز چهارشنبه بعد از ظهر کردم

امروز نماز را همان بیشتر اورت شریف پر منکام ستم ساعت دوازده با کلاسکه
بخار مخصوص را و افتادم سمران همه بودند میت و پنج دقیقه راه بود بعد از
ظهر رسیدم به استیشن نماز در محاسنه که جنب استیشن است صرف شد جناب
شرطاس مور لوعا کم پر منکام نیز مدعو بودند بعد از معرفی با ایشان و صرف نما
بواسطه مشغله که داشتند شریف بودند صحبتی از پیشکی و غیرتیک با ایشان است

نذا و این شهر دارای کارخانجات متعدد است برای ساختن آلات فلزی از
 قبیل تفنگ و طپانچه و سر قلم و سوزن و سنجاق و مداد و مقبول و لوله های بجنی
 و غیره بعد از بنا را اول رفتم تماشای کارخانه تفنگ سازی قریب هزار نفر عمده کار
 میکردند هر جز تفنگ از یک دستگاه علیحدگی می آید مثلاً یک دستگاه
 فقط لوله میریزند و دیگری سوراخ می کنند جانی خاندارینما نیز یکجا پرداخت
 می کنند از آنجا جای دیگر برده رنگ می کنند و شکاه دیگر چخماق و دیگر
 بسناک و در دیگری قنداق می سازند و مس علی هذا بسیار قابل تماشا بود وقتیکه
 خواستم بیرون بیایم کتانی آورده نام خود را در آن نوشتم همراه با بنام خود را
 درج کردند و روزی دو بیت بقبضه تفنگ از این کارخانه بیرون می آید و بیست و
 چهار قبضه تفنگ هم من خریده بیرون آمدم از آنجا رفتم بکارخانه پنج سازی از قبیل
 مقبولهای باریک و کلفت چرخهای برنجی چ و موه و لوله های برنجی و مس و غیره
 همه در کمال سهولت و پاکیزگی از زیر چرخهای بجا بیرون می آیند از آنجا رفتم بکارخانه
 سر قلم سازی تمام عملیات دخترهای جوان بودند معذوری مرد و پانچین مستحق چرخ
 بجا بودند کار آنها منحصراً این است که تخته های آهن نازک به عملیات برسانند
 و بیست و منگنه بود و در هر منگنه یک دختر یا دست کار می کرد و در منگنه
 اول شکل سر قلم اما مسطح و پهن بریده میشد و در منگنه دیگر اسم کارخانه با مالک آن
 بای دیگر مقعر میشد و جای دیگر قطع میرز و در کمال چالاک و زرنگی حیل و تماشای
 پس از تماشا بیرون آمدم مدیر کارخانه که زن معمره بود چند سر قلم بطور یادگار

تعارف کردیم محبت قبول کردم از این جا باز رفتم همان خانه چای صرف کرده بجا مستقیم رفتم
 درست که شب را بروم تا شاخانه بعد از ورود به درستر رفتم به همان خانه موسوم به ستاره
 بتل تغییر لباس داده رفتم تا شاخانه پرده های خوب نشان دادند دریا و تپه کشتی و موج
 و طوفان و پارو زدن ملایمان و صدای آب دریا که بساطل میخورد چنان خوب و پاکیزه
 بود که فی الحقیقه مثل این بود که همه طبعی اندیشه مصنوعی تا نصف شب طول کشید
 بعد منزل آدم چخش بنه نوز و هم سوپه خورد و خوابیدیم
 امروز در شهر رسته نوقت بعد از ظهر باز رفتم کلیسا به استماع صوت دم البانی امروز
 روز آخر است که میخواهند فردا خواهد رفت شده روز است این جا است زمینی است معمره
 و کوتاه قد بهترین آوازه خوانان فرنگ محبوب میشود تمام ممالک فرنگ و یکی دنیا کثر
 مشارالیه را دعوت می کنند بلا عرف آننگی که از حجرش بیرون می آید روح را فوئی
 علیهمی می بخشد قابل شنیدن است علی ای حال پس از اتمام مجلس رفتم همان خانه چای خورده
 بطرف درستر حرکت کردم در راه جنبی سرد بود و هوای این جا خشک تر است از لندن
 امشب را در خانه میسر آوردت همان شام هر چند زیاده بسته بودم ولی بلا خطه دوستی
 که با مغزی الیه داشتم نخواستم رد دعوت کنم باین حال به محض ورود بستر شیر تغییر
 لباس داده راه افتادیم همراهان نینمه مدعو بودند هفت میل مسافت داشت متجاوز
 از یک ساعت در راه بودیم هوا هم سرد بود و خلاصه ساعت نه رسیدیم خانه و با غمی و نا
 البیت بسیار با سلیقه دارند شام مفصل صرف شد بعد از شام صبا بای می غریب
 قدری پیافوز دزد خلی خوش گذشت سه دختر دارند و چهار پسر دو دختر بزرگش

که جفده و جبهه و ساله بنظر آمدند بسیار با کمال بار آمده اند هم ساز و نقش خوب میدهند
و هم دست خیا طمی بسیار قابلی دارند و هم صاحب دوتنه زمانه نقاشی هم خوب
تعلیم یافته اند تا دو ساعت از نصف شب گذشته مجلس طول کشید یعنی چندین ساعت
ساز قدری بصحبت و قری بازی سلیار و مشغول شدیم خدا حافظ کرده منزل آمیم
روز جمعه بیستم شهر رجبه الحرام

بر حسب معمول امر و بنوشتن خطوط و جواب کاغذ جات هند و وزیران گذراندم
تا زرخ نمود و از بعد از ظهر هوا ابر شد بنا کرد بسیاریدن

شنبه بیست و یکم و شنبه بیست و دوم
بواسطه باران و رطوبت هوا از سر منزل بیرون نرفتم بچاندن صحبت این روز را گذراندم
و و شنبه بیست و یکم

دو ساعت بنظر مانده برای تماشای کارخانجات دیگر باز رفتم پریم کام کی ساعت
راه بود همایان همه بودند اول فتم بکارخانه سنخاق سازمی قریب صد و هفتاد و شش
کوچک بود همه با صبح بخار در حرکت بودند و پهلوی هر دستکاهی یک حلقه مفتول طول
سی حلقه کدشته بودند سر مفتول از میان هوا راخی داخل دستکاه میشد فوراً
یک حلقه کوچکی سب مفتول خورده مدور شد و در این ضمن آله دیگر قطع میگردید و هر دقیقه
از هر دستکاهی قریب دویست سنخاق بیرون می آمد و مقدار کمینفر لازم بود سنخاق بار
از این جا عمل کرده بکارخانه دیگر میرد آنجا دختران متعدد دهمه را مرتب بکاغذهای طول
نصب کرده در قوطی با جای میدادند نه اینکه سنخاق را یکت یکت بکاغذ فرو کنند

ذره رومی

بلکه توسط دست کسی که با چرخ نجار چرخیده کنفر با یک آله مثل پیل دریا و دان مانند میسخت
 دیگری با آله همان ترکیب پیش می کشید که غذا خالی زیر دست سکا به سمت از طرف دیگر بران
 سنجاق میرون می آمدند تا شنا داشت از آنجا میرون آمده رفتم بکارخانه زرگری نجار کجی
 طلا و نقره و برنج و فولاد و اسباب دیگر زرگری میسازند دختران خود و سال در این کارخانه
 زیاد بودند اکثر زرگری های ریز و بسیار نازک از زیر دست اینها میرون می آید قاضی که
 ریز را در کمال مهارت و تدرستی آلات دیگر جوش میدادند با پادم میدهند مذوقه برقیه از
 چراغ میرون می آمد و با دست کار میکردند کنفر و کار میکرد و دیگر لازم نبود یکی دم بدید دیگر
 کار بکند اکی خوب و بلند کار می کنند از آنجا میرون آمده رفتم بکارخانه که جمیع آلات کوچک را
 از قبیل چ و مهره و منج و حلقه و چرخ های برنجی و آهنی کوچک و قلاب و سگک و غیره
 میسازند در تمام این کارخانه ها تمام آلات و اسباب از زیر چرخ نجار میرون می آید
 خیلی کم احتیاج بود استادان دارند از این جابرون آمده رفتم به مکانی برای صرف
 غذا آنها حاضر بود صرف شد کجاست بعد از نماز باران سوار کالسه شده رفتم بکارخانه
 دیگر اول رفتم بکارخانه بلور سازی و منفرغ و برنج ریزی در این کارخانه چهل چراغ و شمعدان
 ریزه یار کوب و کالمان و ظروف طلا و نقره و برنجی و مس و منقش و قوطی های سیکا
 و اسباب چای خوری و کار و دو چنگال و سینی و غیره میسازند تمام آلات فلزی را در
 کمال سهولت با سنگ میسازند مثلاً یک سخته آهن مسطح زیر سنگ می گذارند متعمر میشود دیگری
 منقش میکند بعد در جوش میسازند منقش میکرد و در همین کارخانه بلور هم میسازند بعضی ساده اند
 و برخی را تیرا کشند در تراشیدن بلور استادی لازم است چرخ شیشه چرخ الماس تراش

بتوسط بخاری میچرخد و بلور تراش بر قسم که میخواهد بلور را بچرخ کنداده هر کتش میدهد
 قریب دویست چرخ الکس تراش در کار بودند قدری اسباب بلور و نفره از این
 کار خانه خریدند و قیم کارخانه آنکری در این جاخته های آهنی سطح درست می کنند برای
 پشت باها و بخاری و ناودان و دودکش و غیره اولاً لایت تکه آهن بی شکل و بی
 از کوره بیرون آورده میگذارند روی یک سنگدان بزرگی چکش بسیار بزرگی متصل
 بلند میشود و میخورد روی آهن فقط یکفرغ لازم است آهن را با کا از این رو و آن رو بکند
 تا شکل مربع مستطیل شود بعد آن را زیر سنگنه دیگر میگذارند مستطیل ترش میکنند همین طور
 از این سنگنه بپسنگنه دیگر میرند تا نیاز کی کاغذ کلفتی شود یعنی آن قطعه آهن مجزئی میشود
 دو دوازده شخته آهنی سطح یکی روی دیگری بعد همه با کا از یکدیگر جدا کرده میسازند
 یک صندوق بزرگ چدن روی هم میچینند با لصف و آراهن در صندوق مذکور
 میکنند آنوقت صندوق را تا طبیعت و چهار ساعت در کوره گرمی میگذارند و حرارت
 کوره این شخته های آهن سخت را مثل موم نرم می کنند که بهر ششی بخالند تا گسند بعد میرند
 بجایی که حوضهای بزرگ متعدد است آب میدهند از آنجا بجای دیگر برده شتر
 می کنند بعد بعضی را بحال خود مستطیل میگذارند و برخی را مثل ناودان کوه در بسته
 می کنند خیلی تماشا داشت آن صندوق آهن و زین را در و نفره عمل با عانت بخاری
 بیرون آورده بجای دیگر حمل میکنند اگر بعد چرخ بخار بنودی حتی چرخ را نفره نمی توانستند
 آنرا از جای خود حرکت بدهند از آنجا بیرون آمده رفتیم به مطبع روزنامه وضع
 با سسه جدید با قدیم تفاوت کلی دارد و اولاً لایت شخته مقوای بزرگی را بحر و فی که میخواهد

قالب می کنند بعد آن را روی منگنه گذارده قلع گذاشته روی آن میریزند قالب قلعی
 درست میشود بعد این قالب قلعی را زیر منگنه دیگری گذارند پشت منگنه کیت طومار
 کاغذی است بطول هزار و پانصد ذراع از نقطه دیگر منگنه مرکب به قالب قلعی میریزند
 و متصل لوله باز شده زیر منگنه می آید و فوری چاپ میشود و میریزد روی زمین ساعتی بپا
 ده هزار نسخه چاپ میشود و در روزنامه میفروشند برای شبستان و هزار نسخه طبع کنیم
 برای تهیه شش ساعت وقت منتها لازم است ازین جا که چاپ میشود کفیر علمیه میریزند
 و منگنه دیگر آنجا همه تائید و جای دیگر بهر جهت جهت آدم هیچ لازم نیست جز نمیکه
 هر چه چاپ شود از دستگاری به دستگاه دیگر میرود و واقع این دار الطبع میسر از همه جا
 تا شاد داشت همانجا خیلی نزدیک به این جا است زمین طور پاده رفتم منزل شب
 رفتم تا شاخه قصه و زنی بود که حکایتش معروفست پرده های خوب نشان دادند
 و خبرهای خوشگل میان بازیکران بود تا ساعت دوازده شب طول کشید بعد
 منزل مراجعت کرده سه شبته مثبت و چهارم سوپه خوردم و خوابیدم
 امروز رفتم تا شای موزه اشیا قدیمه از قبیل صنی آلات و آجرهای شکسته کاغذی و
 ساده و اسلحه مختلفه و تاشیل چینی و سنگی و کچی خیلی دیده شد صورتهای آبی و رنگی
 کار نقاشان قدیم و جدیدین زیاد دیده شد از آنجا بیرون آمده رفتم به کارایی
 تصویرخانه نصا و پرورده های آبی و روغنی ساده و رنگین اکثر کار استادان این عصر
 که همه قابل و خوب بودند زیاد دیده شد صورت علیا حضرت ملکه مغظمه را سوار کشیدند
 بودند قیئتش را پرسیدم و دوازده هزار لیره تکلیفی پنجاه تنه خیلی خوب کشیده بودند

بازار بریده

این بود که مجسم است خلاصه چند پرده خریده بیرون آمدن چون جانی که نزدیک است قابل
 باشد و دیگر نبود تا شام از منزل بیرون رفتیم شب رفتم به کنسیرت یعنی مجلس رقص و سنا
 و آواز زن بلند بالاسی حسینه بسیار خوب خواند تا نصف شب طول کشید بعد از
 اختتام منزل چهار شعبه مسیبت و حجبیم آمده خوابیدیم
 دیر و زایل در مان جاکن عالم و لور با سپیدن رفته میسر رک نوشته خوشتر کرده بود
 امر و زحمت را با ایشان صرف کرده بعد از آن بعضی کارخانجات قابل باقیم
 لهذا نیست بظهور مانده سوار کالسکه بخار شده راه افتادیم دوازده میل مسافت
 داشت طرفین راه تا هر قدر چشم کاری کرد کارخانه دیده میشد مثال خاکستر چون
 تپه های مسلسل در عرض راه دیده شد که همه را از کوره ها بیرون آورده روی هم نشسته
 کرده بودند جنش نیست که روی زمین را دینیز سبز و گیاه زیاد روییده بود شغال
 آنرا متصل از دودکش های کارخانجات بالا میرفت از دور مثل این بود که تمام این
 امتداد در اشتهال است اصل سرچشمه دولت و ثروت انگلیس منوط و مربوط به
 همین کارخانجات است زیرا که معادن ذغال سنگ و آهن همه قریب و جنب یکدیگر
 در این امتداد زیاد است بی زحمت هر دو دولت مذکور را بکارخانجات مختلفه برده
 آلات و ادوات مختلف تمام ممالک روی زمین میفرستند از چرخ بنهار و اینجین گرفته
 تا سنجاق و سوزن از این کارخانجات بیرون میآید خلاصه ظهور دارد استمبلیون
 شدیم حاکم شهر فین پس را با سه کالسکه بوقف کالسکه بخار فرستاده بودند پیاده
 شده اول رفتم بدار الحکومه حاکم نشان حکومتی زده بودند با هم دست داده تعارف

کردیم ایشان جسنای خودشان را معرفی کردند منم همراهان خود را شناساندم
 بعد از غریبی صحبت و شستن سر و صورت سه نفر فتم نماز خوبی صرف شدند را در بالا
 خانه چید و بودند یائین بالا خانه قریب دو هزار نفر از زن و مرد غنی و فقیر کبیر و صغیر
 جمع شده آنجا نا هور احمی کشیدند و از آمدن من باین شهر اظهار شادمانی و فرحت
 مینمودند بعد از نماز با حاکم جلوه بالا خانه رفته حاکم مرا بایشان معرفی نمودند من لطف مختصر
 کرد و گفتم ای برادران دو لخواهان از دیدار شما نه فقط خرم و خوشنود شدم بلکه از
 اظهار محبتی که نسبت بمن نمودید کمال افتخار و مباهات برای من حاصل شد چند روز
 قبل که به و رستخیز فتم شخص روستائی به محض اینکه مرا دید گفت اگر نکستان بند
 دست بدست هم بدیند کدام دولت یا ملتی زبیره این را خواهد داشت پنجه در
 پنجه ما میکنند منم بار روستائی مذکور متفق الرای و متحد القول هتم انشاء الله اتفاق
 و اتحاد ما دائم و برقرار و پایدار خواهد بود آنها در جواب لطفی به آواز بلند کرده ثنی
 بر منیت و رودن و اظهار یکا نخی و و داد بعد پائین آمده حاکم و من در یکت در شکر
 و باقی همراهان در کاهیسای متعدد عقب سر آمده فتم اول بکار خانه آهنکری این
 کارخانه تقریباً مثل همان بود که در پیرنگام دیده شد اما خیلی مفصل تر و چرخهای این جا
 بزرگتر و عدد دستکاهها بیشتر است آهن که اخته را از کوره با بیرون آورده مثل
 آب در قابلهای سیرختند تمام عجایب کفش و چکمه های آیینین داشتند زمین کارخانه
 نیز از آهن بود از هر گوشه و کنه آهن های که اخته بود که از یکت کوره بکوره دیگر یا از
 یکت منگنه به منگنه دیگر برده میشد مثل جنم کارخانه کرم بود خیلی تماشا داشت

از آنجا بیرون آمده رفتم به کالری استاویرو پرده های بسیارنا در دیوار با نصب کرده
 بودند در عین کالری نیز نموزه هم هست که خالی از تماشا نیست بعد بیرون آمده رفتم
 به مثل چای خورده توقفگاه راه آهن شتا فتم حاکم شهر نیز محبت نموده به استامسیون
 همراهی کردند ساعت شش که قریب مغرب بود کالسکه راه افتاد با حاکم و دیگران
 خدا حافظ کرده رفتم شب چون خسته بودم بعد از صرف شام زود خوابیدم
 روز پنجشنبه **مسیبیت و ششم شهر و پنجمه**

امروزه بواسطه مرطوب بود باران هم گاه کاهی می بارید بعضی از مسافینی که چندی
 بود در مهمانخانه برای رفع امراض خود منزل کرده بودند رفتند خیلی خلوت شدند
 از منزل بیرون رفتم چون چای بطرف بندوستان میروم و انب و انتم کار از
 پیش برداشته امروز نوشتگانی را که باید نوشت بنویسم زیرا که فردا خیال دارم
 بلندن مر حبت کنم و میرسم وقت پیدا نشود تا عصر مشغول تحریر بعضی خطوط لازم شدم
 تازه که قابل تذکار **جمعه مسیبت و هفتم** باشد روی نداد
 صبح زود از خواب برخاسته لباس پوشیده رفتم به موقف کالسکه بخار بعد از
 دو سه دقیقه مکث سوار شده بطرف لندن روانه شدیم کسوف که در حقیقت
 تحصیل گاه اطفال خارجه و داخله و صاحب چندین مدارس و معلم خانه است
 سر راه بود چای را در استامسیون آنجا صرف کردیم کی ساعت نظهر مانده وارد
 شهر لندن شدیم زمین بید پارک قبل از رفتن به درویت وچ خشک و بی طراوت
 بود بواسطه چند روز باران مثل نور دهن و غرقم شده بود دو ساعت از ظهر گذشته

نرفسور کسمور و غیره آمد با ایشان بنا صرف شد بعد از غذا صحبتی تفرق شدند
در میان آمد تا عصر آنجا بودند بعد خدا حافظ کرده رفتند بنهم با طاق تحریر رفته
بقیه نوشته جانی که با سیت بهندوستان بغیر قسم تمام کرده دم

روز شنبه طسبت و هشتم

امروز صبح در هوا غلیظ بود کم بقدری تاریک شد که در اطراف و راه رودها
چراغ روشن کردند از طرفی بوی گاز هوا را خیلی بدبو و خفه کرده بود می گویند
بعضی اوقات بشدت تاریک میشود که در کوچه و برزن چراغها را روشن می کنند و
تا ظهر تاریک بود بعد یک شنبه طسبت و نهم بدرج روشن شد
از منزل بیرون نماز هم که قابل تحریر باشد اتفاق نیفتاد

دوشنبه سی ام

تجاشای باغ نباتات رفتم بسیار جای با صفائی است اما از بار و اشجار و اشجار
باز حمت زیاد از اطراف و الکاف عالم جمع کرده در کلدانها و گرمخانههای این جا
کشته اند همه در صحرای و بیابان هندوستان و ایران خود رو میروند بعضی از نباتات
که با وجود رحمت ممکن نیست در این آب و هوا برویند چیده خشک کرده و پشت
آینه با چیده اند نباتاتی دیده شد شبیه به شب پره و ملخ و میگو و هم جانورهای
کوچک که شباهت تام به نباتات داشتند در شیشه های متعدد جای داده اند
با اسم آن و نام ملکی که در آنجا پیدا میشود بعد از گردش رفتم به شهر لندن اگر چه در آن
و برنج و بارونی در میان نیست لیکن حاکم این جا جاد است و کالین خوب پاکیزه

دارد ولی بعضی کوجه با کم عرض است اگر از نیت طرف کوجه کالسه داخل شود از طرف
مقابل بهم یکی دیگر بیاید یکی از هفت لابد باید عقب عقب بروند تا از کوجه خارج شوند
جمیع تجارت معتبر و با کجما و ادارات مهمه همه در خود شهر لندن است

روز نهم شب نهم غره ششم محرم الحرام

شیعیان حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب علیه الصلوٰه و السلام را لازم است
در این ایام غراباس ماتم پوشیده نوحه و لایه نمایند برای مظلومی که جان و مال و عیال
در راه شیعیان خویش داد و هزار سال گذشت از حکایت محسنون بنوز مردم
صحرائین سه پوشند اگر چه نوعی که مقصود من و همراهان بود بواسطه اقامت و لندن
و عدم اسباب نتوانستیم غذا داری نمایم لیکن تا روز دهم که روز قتل است نشستن در
منزل و ترک آمد و رفت و مهمانی و ضیافت قناعت کردیم

روز نهم شب نهم یازدهم

چون زمان حرکت از لندن نزدیکیت بعضی اشخاصی با کم لازم بود باز دید کردیم شب
رفتم به تماشاخانه موسوم به پرنسپس تماشای بسیار خوبی در آوردند قصه دختر بود که از
پدر ارث زیاده و رسیده بود چون صغیره بود و مالی نیکیت نفرینا جریودی برده بود
که پس از قد بلوغ بوی ارزانی دارد طمع بنودی بواسطه کثرت مال بحکمت آمده بود
و یکی از ابداریا انداختند اتفاقا دختر شخصی پیدا کرده بعد از آنکه بکابلوغ
رسید انقبضیل خویش اکاهی یافته بعد ناجی خود در آمده مال خویش را از یهودی کشیش
اخذ نموده تا دینار آخر را گرفت بسیار تماشا داشت پرده های بسیار علان نشان داد

بخصوص پرده که صورت دریا و جاز است و آسمان و ماه و ستاره بود خیلی مجسم کشیده
بودند تا نصف شب طول کشید بعد منزل آمده خوابیدم

روز جمعه دوازدهم

امروز به نوشتجات لازمه مشغول شدم شب جمعی مهمان بودند عبارت حسری
برای آخرین وداع خواستیم دوستان محرم و محبان بهم در یکجا جمع شدند و با شیم
بمنگله کا پتیاں کلارک و زوجه اش کا پتیاں سوز لاند و زوجه اش سیتزرک و زوجه اش
و غیره بودند مجلس خیلی طول کشید و بجز الله هم خوش گذشت از نصف شب گذشته
بودم دعویٰ رفتند منم منزل رفته خوابیدم امروز عصر سیر از محمد علی خان فشی سفارت
دولت علیه ایران از جانب جناب جلالتما سیر از ملکم خان ناظم الدوله و سفیر
کبیر دولت بته ایران بکوت جلد کاستان و دوسته جلد کتب و دیگر که بجزوف
مقطعه مختصره خودشان بطبع رسیده بود بطور یادگار تعارف آورده بودند همگان
و دل قبول کرده اظهار استنمان نمودم این قسم خط برای آموختن مبتدیان اسهل و
انسبب از خطوط معموله موجه اشاء الله و راج کلی خواهد یافت

روز شنبه سیزدهم

صبح دل دروغی دست و ادرست مادم طبعی حاضر گردید خیلی قابل بود بیک خبرتی
دو دفع شد تا سینه درد و سرفه که از یکماه قبل عارض شده بود به سنوزیابی است انواع
و اقسام سفوف و جبوب و ادویه خورده ام هنوز رفع نشده امیدوارم بواسطه تغییر آب هوا
رفع شود تا زود که قابل مذاکره باشد اتفاق نیفتاده و اکثر صابون جی مؤلف روزنامه منگله

برای نهار مدعو بودند آدم بسیار خوبی هستند حیاء و نساء عربست چندین زبان حرف میزنند
 بجمعه کلکسی و فرانسه و جرمنی و ترکی و عربی بعد از غذا قدری با ایشان صحبت شد
 بعد با طاق خود رفته یک شبیه چهاردهم با نور لازمیه پرداختیم
 صبح از خواب برخاستیم صرفه نمودم بعد لباس پوشیده دستم حرکت ندادم عیادت
 نیم به ظهر ماند و سوار شده را ندیم سمیت او تفکاه کالسکه بخار نمودم به و یکتور یا نیماست
 راه بود هیچ بندیدان متوقف اندن که برای تحصیل آمده بودند سر ایشان حاضر بودند
 با همه وداع کرده راه افتادیم طرفین راه همه جاسزه و غرم بود از شهرهای چتر
 و جام که مخزن آلات نظامی است و کانسرتبری که بواسطه کلیسای منعش معروفست
 که ششم میگویند کانسرتبری اول شهری است که آنجیل حضرت عیسی علی نبیا و علیه السلام
 برای خلق و عطا کرده مذہب عیسوی را رواج دادند کیاست از نظر گذشته رسیدیم
 به بندر و ویرگشتی حاضر بود سه راه افتادیم بواسطه قلت عرض دریا اغلب
 چهارات در معرض خطرند و کاهلی شدنی تهورا منہ یکمیر که مسافرین کشتی که یکیرا میزنند
 البته در چنین وقت کشتی خالی از خطر نیست مگر است به تل یا تپه خورده خورد شود اما
 الحمد للہ امروز از سعادت بخت هم هوار روشن بود و بهم دریا صاف و بی انقلاب
 اگر چه است که کشتی نشستیم قدری موج داشت اما بعد خیلی آرام شد و وسعت
 نیم از نظر گذشته وارد بندر کاله شدیم این بندر متعلق است بدولت فرانسه اینجا
 یکدفعه رنگ و لباس و وضع و لسان و رفتار و کردار تغییر کرد عالمی شد جدا گانه
 همانا خانه خوبی بود و غذا صرف شد بعد از نیماست کالسکه بخار حرکت کرد طرفین راه

تمام پراز حاصل بود بعضی از غلات خشک و زنبور بود و برخی را در و کرده بودند از این بند
 ناپاریس کمتر جانی دیده شد که سر سبز و شاداب نباشد معلوم میشود این قطعه زمین بسیار
 حاصل خیز است اگر چه اغلب خاک فراتر همین طور است اما بواسطه کثرت آب در این
 امتداد کشت و ذرع نیا میشود ساعت هشت شب رسیدیم پاریس کوچه و بزرگ کان
 و بازار از کثرت الکتریسیته و کارنالی روز روشن بود در امان همه بودند باستثنای ستر
 فروان که در چشمنه منتقل خواهد شد ستر را که همراهی کرد تا این جا بنحوا مستقیم فستیم به مثل
 کشتینیل بزم بسیاری بهترین همانا نمای پاریس است تمام نیم گت و سندی از محل و پردا
 همه پارچه های ابریشمی نفیس غذای خوبی صرف شد چون چسته بودم و گذشته از آن بواسطه
 روز یکشنبه تمام تماشا خانها بنده بود یک ساعت بعد از شام خوابیدم

دوشنبه پانزدهم

پس از صرف نهار رفتم تماشای دورنمایی که در وسط شهر پاریس است دورنمای شهر
 اسلامبول بود بسیار پاکیزه و خوب کشیده اند با صورت اصلی شهر اسلامبول ابد القات
 نذر و آب بفقور چنان موج میرزد که کوئی فی الواقع آب است بجای پرده بود و منظر شهر
 پاریس در عینی که شلیک می کردندش بیکت کلوله بدیواری خورده خراب کرده بود
 و اطراف آنرا دوا حاطه کرده بعینه مثل این بود که همان آن کلوله خورده زنی بچه خود را
 بغل گرفته فرامیکرد و بکفیر کالسه چی تخیرانه نگاه می کرد بپای آسمش که کلوله خورده و
 خون میرنجیت همان بخاری که از خون کرم برنجیز پیدا بود پس از تماشا و خطا بسیار رفتم
 بجایان و جنگلی که مرسوم است به بودا بولن آبشار خوشنمایی آنجا است مقابل آبشار

فئود خانه با صفائی است چای صرف شد در ضمیمه چای شد دیدم جمعیست
 کثیری در کالسه های متعدد می آیند معلوم شد تشریفات عروسی یکی از اهل شهر است
 عروس و داماد با مهمانان متعدد برای گردش آمده اند چون رسم است هر کسی
 تعارفی بعروس میدهد هر چند من معرفی نداشتم لیکن محض خوشنودی ایشان و بت
 دیگران انگشتری برای عروس فرستادم بعد عروس و داماد آمده اظهار تشکر نمودند با
 آنها تعارف رسمی بعمل آمده بطرف شهر راه افتادم شب را منترل شام خوردم بعد
 از غذا رفتم تماشای خانه گراندا پر اگر چه از زبان فرانسه با اطلاع بودم اما تشکر کرده با
 وبانی و رقص منای و بت خانه و غیره چنان خوش نما و پاکیزه بود که بشرح و بیان
 نمی آید حتی بهترین تماشائی بود که در ممالک دیگر دیده بودم رقص و ساز و آواز تا
 ساعت دوازده شب طول کشید بعد منترل آمده خوابیدم

روز شنبه شانزدهم

امروز از جانب گنت بر توی که پارسال هندوستان آمده بود شخصی آمده استخصاً
 حاصل نماید که چه وقت از پاریس حرکت میکنم گفتم روز شنبه او گنت مغری الیه که
 بیلاق رفته بود و مکراف کرد ایشان نیز محبت نموده طرف عصر مدین بمن
 آمدند شب با مغری الیه و برادرشان بسر بردم بسیار مردمان شریف و نجیبی هستند
 می گفتند ماه آتیه برای شکار به هندوستان میروند تازه که قابل باشند زوی نداد

روز چهارشنبه هفدهم

امروز عالم بر هم خورده نتوانستم هیچ از منترل بیرون بروم تمام شب کسل بودم یعنی

همان سینه در دستنوز باقی است بکلی رفع نشده سرفه بقدری است که شبها نیتوانم بخوابم

روز چشمت به مجده رسم

بعد از ظهر عالم بهتر شد چون حالا غیر فضل است اکثر پاریسی ها به بیلاقات رفته اند چه در هوا خشک است بنوعی که گاهی بخاری روشن میکردم اما هنوز برای مرجهت کردن آنها بشهر زود است سه چهار هفته دیگر مرجهت می کنند افسوس است که من قشنگ و باید زود به هندوستان برگردم چنبال قبل که بفکر بنگران آدم تمام اما کنی را که قبل تماشا بود از قبیل مقبره ناپلئون قول و موزه و باغ وحش و غیره همه را بدقت دیده ام همان را کفتم بروند تماشا کنند خود در منزل ماندم امروز میسر فرون از لندن بیرون آمده روز جمعه نوزدهم بود شب رسید بعد از نماز سوار کالسکه شده قدری در شهر و حول و حوش گردش کردم اغلب جاهای شهر بخصوص در هر چهار راه همین و باغ وحش و فواره دار است شهر پاریس از حیث جمعیت و وسعت از شهر لندن خیلی است تر است اما از باب لطافت و عمارت و خوبی منظر و تعداد چراغهای کار و برقیه بهترین شهر با محسوب میشود بشمار اکثر بقا و دل کار و اکثر یکیت چون روز روشن است تمام قوه خانها و اکثر دکا کین تا طلوع فجر باز ندا اغلب فرانسوی ها برای خرج کردن در قوه خانها و میخانه و ضیافت دست و دلشان باز است من حیث المجموع مردمان عیاش خوش گذرانی هستند پس از گردش مفصل به همان خانه معاودت شد ساعت شست و نیم شام خورد سوار شده رفتم بطرف استاسیون کالسکه بخار حاضر بود سوار شده راه افتادیم

شب را استراحت خواهیم هوانا رایت بود چیری دیده است

روز ششم

تا ظهر در خاک فرا نسیم اندیم طرفین راه سبز و خرم بود و نیم ساعت از ظهر گذشته و خل
تلی شدیم که اطول غارهای مصنوعی عالم است تجا و از نیم ساعت طول کشید تا
از سوراخ کوه گذشتیم در او آخر سوراخ منافذ متعدد برای کسب روشنائی تعبیه
کرده اند از میان آب قلل حال پوشیده از برف یخی بعد دیگری دیده میشد مثل نوری
بود که کاهای در خلعت پیدا شود عالم حبسلی غریبی داشت از قرار منقول یک نفر
مهندس فرانسوی از طرف خاک فرانسه و یک نفر ایتالی از سمت ایتالیا بنا کردند به
شکار فتن و سوراخ کردن وقتی که مرد و مهندس مبرک ز کوه رسیدند نوک مشه شان رایت
و جب بایکدی اختلاف داشت چون سوراخ شدند مرد و دست بیکدیگر داده مبارک
گفتند معلوم میشود مردوی ایشان مهندس بسیار قابل و ماهری بودند و ساعت و
نیم از ظهر گذشته و اردشهر تورین شدیم این جا کالسکه بخار چهار ساعت و نیم توقف
می کنند اجزای مرکب احوال و افعال مسافران را می بینند که هر کدام مرکب داد و می است
حق خاک بگیرند من چون بسته و کسل بودم در کالسکه خوابیدم همراهان فرستند بجا شاک
شهر می گفتند اگر چه کوچک است اما نسبت بکجایشی که دارد شگفت و پاکیزه است
جلو تمام دکانین ایوانهای مسقف است که هم آفتاب و هم از باران محفوظ می ماند
در اکثر جایهای شهر تابلو چینی و سنگی مال سلاطین و بهادران معروفست بعضی نگار
خوش منظر نیکو دیده شد تمام دیوار و ستونها از سنگ مرمر بود و روی در و دیوار کاش

عمارت مجتبه های مرمیده شد بسیار خوب تجاری کرده بودند جمعیت شهر سیصد هزار
نفر است بعضی کوچه برای کاری کم عرض است شوارع عریض نینیه زیاده دارد که
دو سه کالسکه از پهلوی یکدیگر نمی توانند عبور و مرور کنند ساعت شش غذا در مهمانخانه
که در استامبول است صرف شد یک ساعت بعد کالسکه نشسته راه افتادیم چون شب
بود چیزی دیده نشد از سوراخهای زیاد و پلهای متعدد گذشتیم ساعت یازده در آن
کشیدیم این قطار کالسکه خیلی تکان داشت دست خوارم نمیداد
روز یکشنبه بیست و یکم

صبح که از خواب برخاستیم دیدیم دست چپ دریای آدیانتیک است معلوم
شد سه چهار ساعت است از کناره آن می گذریم دست راست اکثر باغستان و
ناگهان بودخانه های دهاتی زیاد در این مهتاب دادیده شد بسیار است و بدنا گویا
اگر اینجا چندان استطاعت نداشته باشند استامبول ناگوار است و بی سقف بودند
نار ما گولی پیدا نشد بیک استامبولی که بالنسبه بزرگتر از همه بود رسیدیم قدری
مرغ پخته و گوشت پیدا شد گرفته آوردند در کالسکه خواهی نخواهی صرف شد شب
نیز چندان غذای ما گولی پیدا نشد ساعت ده شب رسیدیم به بریندیزی که خاک
ایطالی است این جا شراب و انگور مشهوری دارد از کالسکه بخار پیاپی شده سوار
کالسکه ایی شده رفتم به اسکله کشتی پنج ذری ساحل لنگر انداخته بود معلوم می شود
ساحل بسیار عمیقی دارد که کشتی باین نزدیکی می آید جمعی کثیر در کشتی بودند بعضی
به هندوستان میروند صد و شصت و سه نفر مرد و زن در اول درجه مسافرند شام

حاضر بود چون در راه فی الجمله شام غیر ماکولی صرف شده بود این جا به شور با میوه
قناعت کردم بواسطه آمد و شد مسافری تا چهار ساعت از نصف شب گذشته
نشد بخوابم یک ساعت به سحر مانده کشتی لنگر کشیده راه افتاد

روز دوشنبه بیست و دوم

صبح از خواب بیدار شده دیدم هوا صاف و دریا آرام است اما قدری کرم بعد از
شست و شوی بدن بالای عرشه رفته بخواندن کتاب و صحبت با همراهان روز را
شام روز سه شنبه بیست و سیم کردم

امروز نیز باید وقت را در کشتی گذراندا البتة در چنین جایی که بحر آب و مسافری چیز
دیگر دیده نمیشود چیزی هم که قابل مذاکره و تحریر باشد نیست قریب مغرب از نزدیکی
جزیره کا ندیا که متعلق بیوان است گذشتیم سه چهار مایل از جزیره در کشتی پرواز می نمود
هر چند این جزیره تا مش کوستان است ولی از دور بسوزشاد آب بنظر می آمد در
وسط جزیره معلوم شد چیزی مشعل است سببش معلوم نشد احتمال دارد از مشاهده کشتی
آتش افروخته باشند یا ممکن است سبب دیگر داشته باشد علی ای حال امروز هم
چون دیروز بسررت هوار و بحر نیست دیروز از غروب آفتاب هوا بقدری
کرم و خفه شد که کوفی جلله تابستان است شب را از شدت گرما نشد و حجره بخوابم
گفتم رخت خواب به عرشه کشنی بردم یک ساعت از نصف شب گذشته که کم باد
خنکی وزیده خواب غلبه کرد خوابیدم همراهان اکثرشان در حجرات خوابیده بودند
از گرما خیلی کله گردن علاءه بر گرما از طلوع فجر مکن زیاد پیدا شده بآبازیت

روز چهارشنبه شب و چهارم

امروز از دیروز که تر است نه ممکن است بالای عرشه رفت و نه میشود در حجره ماند عرق
متصل از بدن جاری است بخصوص هنگام غذا که از عرق حسیس شدم اصح من بشقوق
آن دیدم که در حجره رفته بگویم با دزن بکشند همین طور کردم فی الجمله تغییری در مزاج
پیدا شد والا اگر مانند دیک بود هلاک شوم خلاصه من در روزی است که باید
به اسکندریه برسیم اگر چه میدانم آنجا هم گرم است ولی چاره نیست باید سفر را پیش
بردارم این کشتی موسوم است به صورت ساعتی دوازده میل طی میکند روز اول از چهار
ساعت و نیم از نصف شب گذشته الی ظهر هفتاد و پنج میل حرکت کرد تا ظهر روز دوم
دو بیست و هفتاد و پنج میل تا ظهر روز سیم دو بیست و هشتاد و بیست میل این چند
روز که در کشتی بودیم نه باد شرطه وزید که سیرعت کشتی بفریاد و نه باد خافقی دید
که از سرعت آن بجا بد بمان میزدانی که معین شده است رفت کاپیتان کشتی
مدعی بر این بود که ساعتی سیزده میل می پاید ولی ساعتی دویزده بلکه کمتر بیشتر رفت غذا
که در این کشتی دادند بخوش مزگی همان غذائی است که در حبس از پیشاور دادند بعضی
از مسافران زمزمه میکردند که پیشی هفت از زمانت و چاکت میقتد ولی حق نمیشد
زیرا که عدد پیشی نشان محدود و عدد مسافران متعدد بودی البته بیش از این نمیتوان
از این با ستر صد بود زیرا که یک شخص واحد ممکن نیست در یک آن خدمت مثبت و
منج یاسی نفر را بکند مگر بند بچ و به نوبه با بحاله امروز را چون روز قبل سیر بردم
روز شنبه شب و پنجم

یک ساعت و نیم بظهر مانده بمشکلی رسیدیم کاسکه بخار حاضر بود بعد از نیم ساعت نشسته
 بطرف سویس رانیم طرفین راه تا مسافت زیاد می یخیز کرد و غبار و بیابان شوره
 زار چیز دیگر دیده نشد همین طور میرفتیم دو ساعت از ظهر گذشته از روی و دبل
 عبور شد آبش بسیار گل آلود و در کمال طغیان بودی سه ساعت از ظهر رفته وارد کازاکا
 زبکت که یکی از منازل سر راه است شده بنا خوبی صرف شد بعد از هفت روز
 سوار کاسکه شده رانیم در بعضی جاها کتک سبزه و حاصل بنظر می آمد و ساق
 نیم از مغرب گذشته وارد سویس شدیم قایق دودی حاضر بود جیت کیشری نیز که همه به
 ولایات مختلف هندوستان میرفتند بودند در قایق نشسته رانیم بطرف کشتی موسوم
 به ویکتوریا که در دومیس لنگر انداخته بود از شدت عظمت و بزرگی از دور چون
 قصبه منوری بنظر می آمد این کشتی بزرگترین چهارپایانو و کپانی است و اول دفعه است
 که بطرف هندوستان میرود تمام اطاقها و راهروها و بالا و پائین کلا با چراغ
 برقیه روشن میشود سفره خانه تماما از چوب شمشاد منبت است اطاق سی کار کشتی
 اطاق بالغیر اطاق تحریر اطاق راحت اطاق ساز و آواز کر خانه و غیره هر کدام
 دو دو در کمال نظافت و آراستگی است فی الحقیقه عمارت ملوکانه است چوکی است
 طولش ۸۳ عرضش ۵۲ و عمقش سی و هفت پا است قوت هفت هزار آب
 دارد و ساعتی سجد میل مسافت طی می کند علماست کشتی از کاپیتان گرفته تا دکان
 انداز دویست و شصت و نه نفرند چند روز قبل که از اسکندراندر حرکت کرد و حال
 نصد نفر مسافر برای انگلستان و ایالات دیگر فرانک بود با اهل کیمیا است از

نصف شب گذشته راه افتاد دریا مثل کف دست صاف و هیچ باد و طوفانی نبود
که از سرعت آن بجا بماند چیزی که باعث کسالت مسافرین شده و ای حارجر احمد بود پس

جمعه بیست و هشتم

امروز هم هوا مثل دیروز گرم است تا ظهر ده میل مسافت طی شد

شنبه بیست و نهم

و شب هوا بشدت گرم شد که مافوق آن تصور نبودی شب بالای عرشه خوابیدیم
تا امروز ظهر ۱۳ میل را پیاده شد و ساعت ظهر ماند و جعبه ای دیده شد
که بطرف هندوستان میرفت این چهارده ساعت قبل از کشتی ما راه افتاد کشتی بان
رسیده و گذشت مثل باد صحرایست ابتدا حرکتی محسوس نمیشد مثل این بود که در خانه ساکنی

یکشنبه بیست و دهم

امروز نیز بحر آب کشتی چیز دیگری دیده نشد تا ظهر ۱۵ میل را پیاده شدیم

دوشنبه بیست و یکم

سه ساعت و نیم از ظهر گذشته وارد لنکرگاه عدن شدیم کشتی لنکرانداخت
بعضی از مسافرین کناره رفته شهر را تماشا کنند منقول است و دریاچه مصنوعی در
این شهر هست یکی بالای دیگری تارنج بناشان معلوم احدی نیست از قریه میکوبند
متجاوز از هزار سال می بایست تارنج بنای همین باشد زیرا که شبیه به بناهای
آن زمان است چون من چنین این جای پایده شدم میل نکردم دوباره بخنکی بروم
زیرا که علاوه بر حرارت هوا که مانع رفتن بود چندان آبی هم شهر عدن ندارد که قابل

زیست و نماشا باشد امروز اتفاق عجیبی شنیدم مددکار میخانه کشتی بواسطه کثرت محتاج
و قلت مدخل از او بجمعی خود باقی دار شده از ادای آن عاجز بود یکی از توله های آنکلیه
مرکه با او زیاده مانوس گشته بود در آغوش گرفته خود را پرت کرد نوی دریا صاحب
عیال و اطفال بود مسافرین کشتی و من مبلغی توجیه نموده بتوسط کاپیتان کشتی موسوم به
کاپیتان جورج فردریک کیت که سی و شش سال است در خدمت این کمپانی هست
و شخصی است بسیار ماهر و عمل ملاحی برای باز ماندگان وی فرستادیم از دیر و زطر تا
نصف بهشت را امروز سصد و پنجاه و چهار میل مسافت پیوده شد بواسطه تلاطم دریا و
شدت باد از سرعت متداوله کشتی قدری کاسته شد

روز سه شنبه سی ام

دیشب چون بالای کدشته کرم نبود چونکه داخل اقیانوس بند شده ایم هوا خنک است
و باد پر زور می آید تا امروز ظهر کلیتا ۴۵ میل راه طی شد با دو مخالف مانع سرعت
کشتی بود نتوانست بآن تندی که مقصود بود برود نزدیک غروب آفتاب ماهیهای
متعد و در یک قطار از آب بیرون بسته بفاصله یک یا دو ذرع باز در آب غوطه خور
یکی بعد دیگری همه سفید نقره مصقل از دور برق میزدند خیلی تماشا داشت

روز چهارشنبه غره شهر صفر مضاف

دیشب هوا خیلی خنک و دریا بسیار صاف و آرام بود تا امروز ظهر سصد و هشتاد و
چهار میل راه طی شد مسافرین چهارامشب محبس رقصی فراهم آورده بودند تمام خوانین
البته لطیف پوشیده آرایش زیاد بخود بسته بودند و ساعت مجلس شید خیلی خوش گذشت

رُوزِ چَشنبه دَویم

دیشب هوا بسیار سرد بود بدنی که دم صبح محتاج به لحاف شدم و واسطه شب تکرار باد مخالف وزید بقدر دیر و ز راه طی شد سیصد و شصت و نیم میل رفتم با وجود باد باز خوب رفت این قدر باز غرضش کاسته شد چرا که چرخ بخا بقدری بزرگ است که در کمال استقامت مقاومت این نوع ریا حرام میکند شمش کوره و سی و شش دیکت بخار دارد و کوره یکی نیز هست که اگر اتفاقاً ساخته روی بدید یکی بار اتوی کار می آورد جای که کوره باراکا که گشته اند صدوی درجه حرارت دارد اگر بقدر دوزخ از کوره ها دور شوید هوا می خشک بواسطه باد کیر داخل شود کارخانه های متعدد در این چهار است از قبیل دستکاه چای برقیه و نخ سازی رُوز جمعه سیم و آهنگری و بخاری و غیره از پیشب هوا خشک شده اما با اینستوان در جرات خوابید زیرا که قایل برقیه متعدد تمام جرات را خیلی گرم میکند آنکه که بطرف دریا می افتد و در آنجا آب می جوشد و آنجا که هیچ پنجره ندارد پنجره در بسیار گرم و خفه اند جواز است که در این استاده و شدمی کنند لازم است تمام جرات پنجره دار باشد فقط عینی که در این استی تصور است خفای و پکی جرات آن است و الا از همه بابت ستم و مکمل است تا امر و نظر سیصد و شصت میل مسافت طی شد طرف مغرب بقاصه سی چل قدمی بنک بزرگی دیده شد مثل فیل آب را حرکت میداد این نمایش برای جهازات شرعی دکاهی هم برای دودی کوچک

شنبه چهارم

چهار ساعت بظلمه مانده و در آنکه گاه مبعی شدم قایل دودی حاضر بود سوار

شد و قسم بهمانخانه گریست و سترن که سوابق ایام عدالتخانه بود تازه یکی بستر و بزرگتر
 و پاکیسره تر ساخته اند این جارا همانخانه کردند علی ای حال بعضی از همراهان و نوکران
 که مدتی بود از خانه و عیال دور افتاده بودند اجازت حاصل نمود و بحیدرآباد رفتند
 بجای تحف دیگران از حیدرآباد آمدند محسم یک هفته اینجا اقامت نموده بعد میروم
 حیدرآباد انشاء الله تعالی هوا بسیار گرم و خفه است کمی بخند روز قبل خنک بود ولی هر
 وقت که من بیسی آدم (یکشنبه و دو شنبه و سه شنبه و چهارشنبه) هوا را گرم یافته
 بنوشتن خطوط و طالع کتب و آمد و شد با دوستان و صحبت با همراهان و گردش
 کنار دریا روز چهارشنبه بکشم و غیره گذراندم
 شب منزل جوج بی قاضی عدالتخانه بیی دعوت بود خیلی خوش گذشت تا نصف
 شب آنجا بودم بعد جمعه و جمعه منزل معاودت شد
 شب سرافراکت سوئیس ملیس بیی و ستر بی بنده منزل آمده شام باهم صرف
 نمودیم نازده که قابل شنبه یازدهم تخریب باشد و می نماند
 ما هم قدری برهم خورد و از منزل بیرون نرفتم
 یکشنبه و دوازدهم
 نهار را منزل سرافراکت سوئیس بودم خانه بسیار عالی در ناز و طرف
 مشرف بدریا است اطراف خانه همه غلام کرد و شست کف ایوانها مفروش است
 با سنگ مرمر بسیار مصفا و خنکست طرف عصر اظهار نمودند برویم دهنه زردستان
 را به پیچیم اگر چه من یک دفعه دیده بودم اما محض رفاقت با ایشان این دفعه نیز رفتم و ملاقات

و حمله بسیار جای مرتفع با صفائی است و حقیقت قابل نیست اینجا را عمارت و لوی
 بسازند در این محوطه که باغی است خوشنایب برج است همه شبیه یکدیگر شرح یکی از اینها
 مجمل برای اینکه آتی بدست بیاید کفایت می کند و الا قریب سیصد پا محیط داخلی هر
 برج است و همه مفروشند با شخته سنگهای عظیم قشبی در زیری کرده اند که ابداً قطره آب
 بر زمین فرو نیفتد و دور تا دور بقطار جاها ساخته اند که هر یک معروفست بنامی بنا
 بنسب زردشتیان اعمال نیک و اقوال نیک و افکار نیک قطار اول
 مال ذکور و بیم مال اناث تیم مال اطفال است و قنیه جدید مرده را در یکی از دهنه
 های مذکور جامیدهند و را بجلی برهنه می کنند مستند باین معنی که چون ما برهنه خلق
 شده ایم باید برهنه از دنیا برویم در وسط هر برج چاهی است صد و پنجاه پا کفش
 منفرشت است از سنگ عظام مردگان را بعد از آنکه لاش خورها کوششتند از اینجور
 میریزند و شستنی که جدید آدم را در یکی از دهنه ها جای میدهند بغا صله یک یا دو عست
 لاش خورهای متعدده که در همین جا توطن گزیده اند تمام پوست و گوشت آن را کند و میخورند
 چند روز بعد استخوانها را در چاه وسط برج می ریزند بواسطه هوا و باران بعد از چاه خاک
 میشود تمام عظام اجساد و ضایع و شریف بزرگ و کوچک اناث و ذکور با یک مخلوط
 شوند که است یازده و اخضا صی فیما بین غنی و فقیر باقی نماند و کف چاه چهره از زیر قف
 چهار طرف زده چهار چاه دیگر حفر کرده در همه شن و ذغال ریخته اند آب باران اول
 روی استخوانهای گرد شده ریخته از آنجا داخل قف میشود و تصفیه شود و بعد بر زمین فرو
 میرود بنا به عقیده زردشتیان این همه کارها برای آن است که زمین ملوث نشود آیت

که ابتدا تصفیه می کنند و میگویند چون مرده را در قبر میگذارند چندین کرد و حشرات الارض جمع شده آنرا ابتدا پرخ و بتانی میخورند اینک لاش خور بارا اشخاب گردیم از این باب است که گوشت و عظام لازم نیست تا مدتی زیر زمین مانده متعفن شوند و زمین را هم ملوث نمایند چون زردشتیان خاک و آب و آتش را از غنا صریحتر که میدادند محض اینک عطر مذکور ملوث نشوند چون مسلمانان دفن نمایند و نه چون بنود میوزاند و نه چون برهمنیان در آب رود می اندازند و حتی الامکان دهنه با شان را در قفل تالاب یوس جبال میازند که آب باران که از روی جبال در دکان میگذرد به سهولت داخل زمین شود من کفتم تمام این رخصات و کارها برای این است که زمین ملوث نشود اما لاش خور با که گوشت مرده میخورند فضلا شان بسیار متعفن تر و نجس تر از طیوری است که جنوب میخورند پس تنها علاوه بر اینک زمین را ملوث نمی کنند نباتات را هم که از آنها آقا بخت نجس می کنند زیرا که عادت آنها بر این جاری شده که روی اشجای بیشیند معتمد دهنه از دادن جواب و آوردن دلیل عاجز ماند و فی الحقیقه من مقصودند از شتم مناظره و مکالمه کنم کبر کس را نمی دارد و علاحد و مذہبی جدا گانه خلاصه بعد از صحبتها و خنده های پائیز آمل

روز دوشنبه سیزدهم شهر صفر

یک ساعت و نیم از ظهر گذشته بتوقفکار و کالسه بخار مرسوم به و بکتور یا استاسیون که بهترین و بزرگترین استاسیون های عالم است رفته سوار کالسه شده بطرف پونه حرکت کردیم دو ساعت از شب گذشته وارد شدیم روز قبل آدم مخصوصی برای تدارک و گرفتن خانه فرستادم همیشه حاضر بود بود و منسل شست و شو کرده شام خوردم چون

خسته بودم روز شنبه چهاردهم
 الی جمعه در پونه بودم روز جمعه دو ساعت از مغرب گذشت بطرف حیدرآباد فرخنده
 بنیاد و گن را و افتاده شنبه عصر بهلا متی وارد شده شکر خدای تبارک و تعالی
 بجای آوردم
 والسلام

کتاب مسافرت نامه شکیب جنامه جناب مستطاب عظمت و جلالت
 انقباب صدرا فرای عزت و جلال سند نشین عقل و کمال برانزده سند
 وزارت و فرازنده مصدر صدارت کوهر پاش سرشته سحر واز تمامیت
 علوم با خبر است بکالات ظاهرو باطن سلم چنانچه بعلوم حالات مثال
 و اقران مقدم تا بر سنده عوارف احکام منشئت بنیاد و زخارف اعمال
 از میان برخاست چنین چمن کمال و جویبار قبال مکر ملک بنجواب با فلک
 در آب بیند در فصاحت کلام و حصافت مقام و محامدا شفاق و علوب
 و سمو حسب و انعام بی پایان و احسان بی استئمان و مدارج کمال و معارج
 جلال طریقه مو انست و شیوه مجالست و عقل و کیا ست هوش و فرست
 کسی را با بومی طانت همسری و لیاقت برابر ی منیت با این بلند ی درت
 و ارتفاع مترت چنان با غنی و درویش و بیکانه و خویش سلوک و رفتار
 میناید و آنان را بداد و دوش و ایثار و بخشش میخواند که توان گفت آنرا که چشم
 امیدی است بروی باز یاید و هر گرا دست تمنائیت نبوی او دراز آید

اعنی اجل الاکرم افخم نواب فخر الملک عماد السلطنه مدظلہ العالی کہ فنون
ادب برادار و صنوف اطایف را بہار عالم آرا این کوہر عظیم از شرف
ہمت او این درہیم از صدف طینت اوست کہ رشک چشمہ حیوان و غیر
خورفغان است طراوت الفاظ و حلاوت معانی بیش بقوت رمانا محل
و جواہر عمان را منفعل دارد بتابد ذوالجلال و بمن اقبال سرکارشان این
دولت خواہ میرزا محمد ملک الکتاب بزبور طبع در آورده
و ضمناً خود را مفتخر و امیدوار حضورش شدہ

امید کہ ظل عاظمیش مدو د باد عزہ

فی شہر رمضان المبارک ۱۲۵۵

بخط اقل بندگان میرزا

مہدی شیرازی

مکتہ



